



#بسم تعالیٰ#

جنون عشق

نویسنده مسکا امینی

آغاز صبح زیبا با صدای مادرم آه که این صدا چقدر
شیرین است از کلکین های اطاقم آفتاب به اطاقم طلوع
کرد که چقدر دلنشین هست مه عاشق ای لحظه هستم
(حبیبه مادر نفس از ولایت کندز) دخترم نفسم بیدار شو
عزیزدلم هله چاشت شد.

(نفس دختری که تمام زندگیش پر از ماجرا است تا آخر
که چی اتفاقاتی ده زندگی ازی رخ میته از ولایت خوست
ولسوالی موسی خیل یک ولسوالی کوهستانی و زیبا)
نفس_ حبیبه جانم چقدر مره زود بیدار میکنی بان که یک
ساعت دگه هم خواب کنم چی میشه کوینم.
حبیبه_ اودختر تو خو هیچ یاد نگرفتی کلمه مادر بیدار شو
اوصله مه خراب نکو.

نفس_ آه درست است کوینم هرچه شما بخواهین سلام
ممی جان صبح بخیر

حبیبه_ صبح ات بخیر نفسم

نفس_ آی صدقه شوم نفس گفتنت ره آه راستی مادر شوهر
عزیزت کجاست

حبیبه_ نفس دخترم پدر

نفس_ آه مادر پدرم کجاست

حبیبه_ امروز باید کابل میرفت چون میره مزار شریف
نفس_ مادر خو کاش مام کابل میرفتیم

حبیبه_ دختر یک ماه بودی اونجه بازار دلت یخ نکهده
نفس_ خو مادر کاش میرفتیم راستی چی میکنه پدرم

حبیبه_ خو گفتم کار داره دگه مه نمیفامم
نفس_ خو خو کوینم

حبیبه_ آه برت خبر خوش دارم

نفس_ او خبر خوش بگو ممی جان خیرت هست

حبیبه_ پدرت میگه وقتی آمدم کوچ خانه همه چیز به کابل
میبره

نفس_ او راستی چقدر خوب ولی خوب میشه شما سرم
امینجه مکتب ره

خلاص کردین مردم میره خارج ولی ما از ولایت حتی به
شهر نمیرویم

باید وقت به ای کار اقدام میکریم.خو آفرین به شوهرتان
ههههه

حبیبه_ دختر تو هیچ انسان شدنی نیستی

نفس_ نی مادر من همتو خوشحالم هههه هیچ کسی هیچ
چیزی مره تغییر داده نمیتانه

حبیبه_ ها باز میبینیم که گپت واقعیت داره یا نی ها
دخترم مه خوش نیستم که از

اینجه برویم مه میخایم که همینجه باشیم اگه تو موافق
باشی با مادرت

نفس_ مادر تو چی میگی شهر بهترین جای است باید ما
از اینجه بریم اینجه بدرد نمیخوره

حبیبه_ دخترم شکر پول داریم خانه خدمتکارا سیس ده
ای قریه ها کسی ایتو زندگی نمیکنن ولی ما بیبی چقدر
زندگی ما خوبست و چی ضرورت که از اینجه بریم

نفس_ اوففف حبیبه جان تو از چی چیزی گپ میزنی خانه
ای چیزا چیست فقط راحتی مهم است

و ها ما هیچوقتی مثل مردم اینجه زندگی نکدیم ولی
راستی میخایم بریم از اینجه ممی جانم و ایره بفهم دگه
جانم

حبیبه_ دخترم گپ گوش کو کجا میری

نفس_ مه گپ های خوده گفتم عزیزم حالی اگر اجازه
شما باشه میرم پیش سعديه

حبیبه_ چای نمیخوری

نفس_ نو خداحافظ کوین

حبیبه_ ناوقت نکنی نفس

(نفس)

اوففف مره خو ای خانواده دیوانه میکنه مردم میرن
خارج ولی یا حتی ازی ولایت نمیرن شهر خدایا توبه

نفس_ ای سعديه سلام دختر

سعديه_ سلام نفس کجا بودی

نفس_ موشک کجا باشم خانه بودم

سعديه_ او مرغ تو هر روز مقبولتر شده میری وقتی

توباشی طرف مه کسی سیل نمیکنه چقه مقبول شدی

نفس_ اههه دختر چی گپایی میزنی چشمایت مقبول هست

سعديه_ این خو معلوم دار هست برت خبرای گرم داغ

تازه دارم

نفس_ ها مالوم است از چهریت که کدام گپی شده

سعديه_ باش به مادرم بگویم بریم یکجایی بشینیم باز

برت گلی چیزا ره قصه میکنم مادررر مه میرم با نفس تا

سرک پایین باز میایم

مادر سعديه نعیمه_ درست ناوقت نکنی .

نفس_ خو دختر چی شده بگو هله

سعديه_ او دختر اول بیا بغلم پشتت دق شده بودم چکر

چطو گذشت

نفس_ وله مام خوب گذشت جای زیباست کابل جان

سعدیه_ ها شکر که آمدی

نفس_ خو ایقه گپ نزن بگو چی شده شادی

سعدیه_ دختر پشتم خواستگاری میاین

نفس_ او راستی چقدر خوب اونه حسن هم آخر برت وفا
کرد

سعدیه_ دختر حسن چی

نفس_ چرا؟ نی که دگه کس میایه

سعدیه_ هر دویمای بیاب عالم شدیم کلگی از رابطه ما خبر
شد بد نام بد نام شدیم

بخدا خدا سرم رحم کرد اگنی حالی زنده نبودم

نفس_ وای خدا نکنه یک ماه نبودم چی گیای که نشده
قصه کو هله

سعدیه_ مادر حسن پشتم خواستگاری آمد پدرم خانواده از
واره خوش نداره مره هم نداد باز مادرش از زیت به کلی
قریه پخش کرد که اینه دختر فلانی بچه مه خوش داشت
حالی ای دختر بی ادب شان به ما نمیته و بعد ازو مردم
عهد کردن که هیچ کسی نمیتانه عشق عاشقی کنه و باهم
عروسی کنن ای قانون شد ده اینجه .

نفس_ او هو ای چی قانون نو است مادر ای حسن چقدر
بد زن بوده چرا حسن نتانسته مادر خوده کنترول کنه

اصلاً او توره بد نام کرد دختر چقدر بی شخصت بوده ای
حسن نام خوبش کدی خوار برو زندگیته جور کو

سعديه_ وله درست خیلی سخت هست

نفس_ دختر از دوست داشتن ای چیزا کدام چیزی جور
نمیشه زندگی ته بساز

سعديه_ کاش گیای که ایقه به راحتی میزنی امتور ساده
میبود

نفس_ دختر بس کو دگه بخیر ان شاءالله زندگیت جور
میشه

ها راستی ای یازنه نو ما کیست؟

سعديه_ ای بچه از بالا قلعه هست از قریه دگه هست اونا
خبر نداره که ایتو یک کار صورت گرفته ده ای قریه خو
نخاد دگه مره کسی بیگیره خوبشد اگنه ده خانه گنده
میشدم ههه

نفس_ توبه از دست تو دختر . راستی خی حسن بیچاره
هم حیف شد گل واری دختر از دستش رفت

سعديه_ خهه بد نکو دختر تو چی میگی اگه او غیرت
میداشت میامد ایستاد میشد میگفت مه ایره دوست دارم
پدرم مجبور میشد میداد ولی ای بیغیرت چی کد

نفس_ آه دعا کو که نبینمش اگنه جزایشه میتم چطو
میتانه موشکم جگرخون کنه

خیر عزیزم تو جگرخون نباش سیس جانم
سعدیه _ کوشش میکنم شکر که هستی مرغی
نفس _ هههه بیازو دگه مه نفس هستم
سعدیه _ آی دختر خیلی سخت است قلبم پارچه پارچه شد
ولی دعا میکنم خداوند اتو درده به هیچکسی نشان نته
نفس _ ای جانم فدایت شوم عزیزم حسن ارزش ای اشک
هایته نداره خیر زندگیت شاید بهتر شوه و خوشبخت شوی
جگرخون نباش جانم

سعدیه _ آه نفس قلبم پارچه پارچه شد مه چقه سرش
حساب میکنم

نفس _ اوففف دختر بس کو دگه بس کو
سعدیه _ ببخشی که جگرخونت کردم هاراستی برت یک
گپ میگفتم ولی قهر نشی
نفس _ خو بگو نمیشم

سعدیه _ ها او عاشقت هرروز میامد اینجه که توره ببینه
ولی تو نبودی یک ماه فیکس هرروز میامد وله عین از
امو خوردی به تو چشم دوخته

نفس _ آه دختر چشماйте میکشم خودت میگی که ای گیا
ناحق هست ولی باز گیای توره سیل آه دختر توام زود

تغییر حالت میکنی تا پیشتر گریان میکردی حالی شروع به
آزار دادن مه کدی

سعدیه_ آه آزار دادن چی دختر راست ره میگویم سیس
ولی ای بچه از وقتی که ده ای قریه آمده فقط امی عسکر
واری پشت توره گرفته دو سال شد اینه

نفس_ دختر چپ میشی یا نی ...

سعدیه_ سیس سیس خو چی کدی ده کابل

نفس_ بچیش وله هیچی رفتیم گشتیم خریداری کدم اتو
کارا دگه

سعدیه_ خو خوب کدی جانم اینه جم کو اونجه ره بیبی
دختر

نفس_ آی ای مجنون بیبی اینجه چی میکنه ای بخدا که
برم یک سیلی که خورد دگه دور هم نمیخوره ای طرفا

سعدیه_ اینه توام مجنون گفتیش ای بیخی مجنون ها
واری هست چطو

نفس_ اوففف دختر ای لوده ره حالی جزایشه میتم برش

سعدیه_ بیشی دختر کجا میری

نفس_ تو باش. ای محترم خیرت است شما نمیبینین که
اینجه دخترا شیشته ولی شما پُت پُت سیل میکنین هله زود

خوده گم کو اگه دگه بیبینمت اینجه خوب همیشه برت هله
دگه مرش مرش

سعديه _ دختر ای دگه چی رقم دیوانه هست بدون ای که
چیز بگویه رفت چقدر بد رفتاری هم کدی به نظر مه خو
بسیار با ادب مالوم همیشه دختر

نفس _ اوففف دختر گپای ناق نزن اگنه ده امی دانت که
زدم باز نگویی

سعديه _ دختر هر بار تو از زدن گپ میزنی

نفس _ هله دگه باید خانه بریم ناوقت شد بیخی

سعديه _ ولی راستی ای دیوانیت شده حتا گنگ میشه که
توره میبینه

نفس _ سعديه گپای ناق نزن

سعديه _ ههه سیس سیس چیغ نزن فردا میبینیم بخیر

نفس _ سیس موشک میبینم خدا حافظ

(نفس)

ای بچه بخدا دیوانه هست ههه چقدر کتش بد رفتار کردم
ولی ای اصلاً چیزی نگفت به احترام دست خوده بالا کرد
یعنی ببخشین مجنون ره ههه نامش ملیار هست دو یا سه
سال میشه از ولایت هرات به خوست عزیز ما آمده شاید
دگه از هرات باشن بسیار آرام هست یا دیوانه بودن که

عین خوست آمده مه از اینجه گریزان هستم او اینجه آمده
توبه زیاد وله زیباست با قد بلند اندام بسیار زیبا با
چشمائی مشکی (رنگ سیاه تیره) که آه ای رنگ واقعاً
مره خوشم میایه با چهره نه چندان سفید نه چندان سیاه
که خیلی جذاب معلوم میشه با ای رنگ پوست بار اول
بود که صحیح طرفش سیل کده بودم واقعاً مقبول بود
هههه توبه نفس چی گیای که نمیزنی ای گیا کلش ناحق
است هیچوقتی ای گیا مره تحت تاثیر خود آورده نمیتانه
خوده زودتر باید خانه برسانم اگنه حبیبه جان میکشیم
ههه

نفس_ مادررر سلام مه آدمم.

حبیبه_ خوش آمدی نفس

نفس_ کوین مه میرم کمی خاب میکنم

حبیبه_ دخترم باش برت یک خبر دارم

نفس_ خو راستی چی خبر

حبیبه_ دخترم پدرت زنگ زده بود بیدرت از هند میایه

شاید فردا بیایه

نفس_ خو راستی خوبست بخیر بیایه

حبیبه_ نفس دخترم چی شده باز

نفس_ آه مادر پس چی کنم رقص کنم

حبیبه _ دخترم سیس که کارای بیدرت از یادت نرفته سیس
ولی نباید دلخور باشی ازش ایقدر

نفس _ مادر مه از کسی ناراض نیستم و ضرور هم نیست
که گپ دراز کنین مه اطاقم میرم حالی خسته هستم

حبیبه _ باز بیا که نان تیار هست صبح هم چیزی نخوردی
نفس _ ده اطاقم نان ره بیارین
(نفس)

اوففف باز هم میایه و نفس بیچاره ده خانه بندی میشه
میگه باز ایتو نکو ایتو نکو لالایت راست میگه ایتو ایتو
کو اوففف خسته شدم ازیکه همیشه فرق میکنن به بچه و
دختر مه هیچوقتی اینجه ارزش نداشتم نمیداشته باشم
نفس _ بیا داخل!

ظریفه _ اینه نفس دخترم

نفس _ تشکر خاله ظریفه اینجه بانین و رفته میتانی
واه واه سخت گشنه شده بودم وله چقدر لذیذ معلوم میشه
هههه

ظریفه _ راستی خانم امشب آقا نصرت میایه

نفس _ خبر داشتم حالی میشه بروی که نان بخورم

ظریفه _ ببخشین

(نفس)

اوففف همه شان نصرت نصرت میگن خب مه چی کنم زیر
پایش فرش سرخ اوار کنم چطور؟ اوففف باز ای تق تق
به خاطر چی یک لحظه آرام نمیانن مره
نفس_ بیا داخل.

ظریفه_ مادرجات گفت نفس بیا پایین کاکایت شان آمده
نفس_ درست میایم
(نفس)

اوففف ای مردم گپ دان باز آمدن باز سیل میکنن نادیده
هاواری مچم چرا فقط هیچ انسان ره ندیدن باز او بجای
چشم سفیدش دو چشم دگه هم قرض میکنن طرفم سیل
میکنن چقدر بدم میایه اوففف

نفس_ سلام کاکا سلام خانم کاکا خوبستین
فوزیه خانم کاکای نفس_ علیکم سلام بیا که رویته ببوسم
(نفس)

اوففف ای روی ماچ کدن چی معنا داره که ای زن ایتو
میکنه

نفس_ میبخشین زن کاکا نگین شان ره ناوردین
فوزیه_ آمدین شاید ده پایین باشن
نفس_ درست خی مه پیش شان میروم
(نفس)

اوی خدا مه فامیدم یا چطو زود رساندن مالوم است ای
هدیه گگ کدام فکر دارن

نفس_ راستی ظریفه

ظریفه_ بلی خانم نفس

نفس_ نگین شان کجاست؟

ظریفه_ ده اطاق که برای مهمانا هست شاید اونجه باشن

نفس_ سیس تو به کارت برس

(ظریفه)

ای دختر بسیار زیاد پوک هست هی پول انسان ره
چقدر مغرور میسازی خدا خیر ایره پیش کنه

(نفس)

او ای دختره بیبی یک چند ماه میشه شهر رفته چی گشته
باز مادرش نادیده هاواری طرف مردم سیل میکنه

نفس_ هدیه خوش آمدی

هدیه دختر کاکای نفس_ او جانم سلام دختر کاکا جان بیا
ده بغلم خوش باشی

نفس_ او جانم کمی سرما خوردم خدای نخاسته تو هم
مریض نشی

هدیه_ خو جانم شفا باشه

نفس_ زنده باشی

(هدیه)

مام کدام علاقه به بغل کردن تو ندارم

نفس_ چیز گفتی هدیه جان

هدیه_ نخیر نخیر

نفس_ خو ماشاءالله زیاد تغییر کردی ده ای چند ماه

هدیه_ هاجاتم زمان ده حال تغییر است هوای شهر فرق

میکنه با اینجه

نفس_ راستی خو بسیار خوب

هدیه_ اینجه زیاد دلتنگ جای هست

نفس_ خو راستی

(نفس)

توبه خدایا ای دختر چقدر دیوانه هست تا چند ماه پیش با

سرگین ها مصروف بود حالی ای کارایشه بیبی هههه

نفس_ خو هدیه مصروف چی کارا

هدیه_ میفامی ایقدر جای زیباست که هیچ نگو کالج میرم

مصروف درسا هستم

نفس_ خو جانم خوبست

هدیه_ ها جانم کالج یعنی پوهنتون ببخشی

نفس_ هههه نخیر جانم دنیا حالی پیشرفت کرده چی
مردمان شهر چی قریه به زبان انگلیسی آشنا هستن ولی
بازهم تشکر هههه

هدیه_ خو جانم پنجابی زیادتر برت مقبول میگه

نفس_ تشکر

هدیه_ اونجه ایقدر پنجابی کالای محلی نمپوشن کالای
زیادتر مردم غرب میپوشن

نفس_ خو ولی کالا های ما زیباتر هست خو بازهم مردم
نادیده هستن زود تغییر میکنن ههه

هدیه_ ها جانم گپ شما هم درست هست

نفس_ خو نگین کجاست مه پیش او میروم

هدیه_ شاید ده حویلی باشه

نفس_ سیس

(نفس)

اوففف ای دختر واقعا ایقدر خيله هست وله امی گپ
راست هست خدا نادیده ره روز نته هههه

نفس_ او نگین سلااام

نگین دخترکاکای نفس و دوست صمیمیش_ سلااام عزیزم
وای چقدر مقبول شدی

نفس_ هههه شیشک زنده باشی مه خو مقبول بودم

نگین_ بسیار نی جانم امو مرغ که بودی حالام هستی ههه
نفس_ ای تو و سعدیه خو حسودی میکنین به مقبولی مه
نگین_ هههه بیشی حسودی میکنین قواره راستی سعدیه
چطور است چقه پشتش دق شدم

نفس_ شکر خوبست امروز به دیدنش رفته بودم پس سبا
هر دویمایکجا میریم به دیدنش چطور
نگین_ آفرین مرغک خوب گپ هست .
نفس_ بیشی شادیگک گپ نزن
نگین_ هههه

نفس_ کجا بودی شیشک ده ای چند وقت هیچ آن هم
نمیشدی چرا یک رقم جگرخون مالوم میشی بچیش خیرت
خو هست

نگین_ وله هیچ دختر پیش اینجه واقعا دق شدم پشت او
روز های ما پشت روز های خوبی مه و تو سعدیه
نفس_ وله دختر مام چطو دختر دگه دوستا پیدا کدی
نکدی

نگین_ نی بچیش ماوشما کی کت دگه دخترا جور میاییم.
نفس_ هاوله بچیش امتو که گفتی

نگین_ دختر چی گپا از رحمان احوال داری خوبست لوده
ره یک چند بار کتتش به تماس شدم دگه هیچ ازش احوال
ندارم مچم کجاست یکبار ببینمش باز جزایشه میتم

نفس_ خوبست ولی واقعاً تو ازش احوال نداری

نگین_ نی دختر باور کو کدام گپی هست

نفس_ نی چی گپ بوده میتانه مه هم یک چند بار دیدمش
خلاص خوب بود و ها دگه ده قصیش نباش حالی شکر
پوهنتون میری درس هایتیه اول خلاص کو بعداً به ای گپا
فکر کو

نگین_ بس دختر حتماً کدام گپی شده که میگی ده قصیش
نشو چطو ده قصیش نباشم

نفس_ دختر اوففف واقعاً او آدم ارزش توره نداره او
نامزاد شده

نگین_ دختر ریشخندی نکو از برای خدا میفامم خوشش
نداشتی ولی ایقدر هم نی دگه قلبم ایستاد میشه

نفس_ اوففف نگین راست میگم توام بس کو دگه توره
دور دید وقت نامزاد شد حالی چی ده قصیش ماندی و غم
خورده میری

نگین_ نفس بگو مزاق کردم لطفاً اتو نگو نفس

نفس_ بس کو دختر حالی کُلی مردم سرت خبر میکنی چی
میکنی تو ارزش ای گریه هایتیه او نداره چقه برت بگویم

نگین_ نفس چطو میتانه با مه اتو کار کده مه واقعاً
دوستش داشتم بی حد فقط یگانه امید زندگیم بود او نفس
مه حالی چطور کنم

نفس_ اوففف نگین اتو نکو جانم ارزش یک قطره از
اشکته او احمق نداره اگه او مرد میبود اتو کار نمیکد تو
زیاد برش وفا داری کردی

نگین_ نفس او نیم وجود مه بود مه چرا ایقه بد بخت
هستم همیشه مشکلات سر مه میایه

نفس_ دختر خدا نکنه اصلاً بد بخت او است که توره از
دست داده

نگین_ نفس کاش همین قدر ساده بود

نفس_ اوففف شما دخترا امروز پلان دارین مه سخته کنم
دختر مالوم دار بود که خانوادیش توره نمیخاست مادرش
خو زیادتر بد بود کتت او هم البت مجبور شده دختر تو هم
رفتی دور شدی ازش کمی ولی البت دگه نتوانست مقابله
نگین_ با کی نامزد شد؟

نفس_ با سپوژمی او به نظر مه از امو اول میخاست که
با او ازدواج کنه

نگین_ آه نفس قلبم آتش گرفته مه چی کمی داشتم که
رفت سپوژمی ره گرفت

نفس_ دختر کمی چی کمی او داشته او اصلاً بد بخت است
حالی قربانت شوم بس کو دگه

نگین_ ولی میخایم یکبار ازش پرسان کنم که چرا ایتو
یک کار ره کرد

نفس_ دختر تو چرا اتو خوده عذاب میتی ده قصیش
ماندی مه خو تو سعدیه ره گفتم ای آدما اصلاً بدرد
نمیخوره هردویشان دوستا بودن چندان مردمی مالوم
نمیشد

نگین_ او دختر حسن چی کرده ؟

نفس_ دختر سعدیه بیچاره ره ده کلی قریه بدنام بدنام کرد
نگین_ چی راستی؟

نفس_ همم یکماه که کابل آمده بودم همه ای گیا رخ داده
بود

(نفس)

به نگین که همه چیز گفتم بیچاره واقعاً جگرخون شد چرا
ایقدر ای دخترا خوش باور هستن آیا زندگی بدون عشق
پیش نمیره که اینا عاشق میشن به نظر مه خو اصلاً
عشق عاشقی یک گپ ناحق هست

نگین_ وای نفس چرا ما ایقدر درد بیبینیم رحمان فقط
یگانه امید زندگی بود گناه ماو سعدیه چی بود

نفس_ اوففف دختر مه خو زیاد برتان میگفتم ده یک گل
سرخ ههه بازی نخورین ولی شماره ببینین چقدر زود
فریب میخورین

نگین_ دختر تو اگه یکبار عاشق شوی او وقت قلبت ای
گپای ره که میزنی قبول نمیکنه

نفس_ چپ دگه

(نفس)

آه نمیفامم وقتی ای گپاره وقت میزدم قلبم آرام میشد ولی
امروز خودم فکر میکنم که به خودم دروغ میگم آه مره
چیزی شده آه نی نی بچیش مه ده ای چیزا خوده بازی
میتم هههه

نفس_ ببخشی جانم فقط میخاستم توره کمی خنده بتم

نگین_ مه حالی هیچ اوصله خنده ره ندارم مه وقت نابود
شده بودم خوبشد رحمان هم عروسی میکنه خوشبخت
میشه با مه زندگیش جور نمیشد

نفس_ دختر ای گپ هایت چی معنا داره چیشه باز از
وقتی آمدی پژمرده رقم استی چیشه آیا مه کنت کمک
کرده میتانم

نگین_ وله دردی دارم که بی دوا هست هیچ چیزی نمیتانم
کرده دست پایم بسته شده

نفس_ بس بس چیشه سر اصل موضوع برو هله

نگین_ وله مچم چیرقم برت بگویم بیخی میشرمم که برت فقط تو میتوانی کتم کمک کرده آرام بسازیم

نفس_ خیرت است مه مثل خواهرت هستم تابالی مشکلات خوده به یکی دیگه خود گفتیم حل کردیم ولی تو حالی میگی میشرمم لوده هله

نگین_ خواهر کاشکی هیچ از اینجه نمیرفتیم

نفس_ چرا جان خوار خود نی که توره کسی اذیت میکنه

نگین_ خواهر هدیه هدیه او دختر زندگی ره سر ما حرام کده

نفس_ چی کده چیزی که فکر میکنم خدا کنه او کاره نکده

نگین_ ها ها امتو یک کار کده

نفس_ او نی ای ایقدر احمق میتانه شده قصه کو هله

نگین_ هدیه به بهانه پوهنتون رفتن میره با مردم های

خراب روز اول وقتی رفتیم اونجه گفتم برش که متوجه

خودت باش اینجه شهر است ولی او نی روز اول رفت

چکر همتو شروع شروع کد به رفتن هر جا با هر کسی

تا که حالی که نره اونا اخطار میتنش که باید بیایی همگی

میگن هدیه با دخترای بد دوست شده و به چشم بد طرف

ما میبینن مه بیخی میشرمم که پوهنتون میرم مره زیاد

آزار میتن ولی هدیه هیچ ده قصه ای گیا نیست کدام

روزی حتماً لالایم هر دویماره میکشه چطور کنم خواهر
بگو

نفس_ آه جان خوار گریه نکو لطفاً گریه کردن راه حل
نیست

نگین_ پس تو بگو چطو کنیم ای کارا راه برگشت نداره
نفس_ داره چرا نداره تو خو کدام کاری نکردی که از او
بترسی وقتی هدیه ای کارا ره میکنه باید او خودش
جوابگو باشه تو اصلاً جگرخونی نکو

نگین_ تو همایش یکبار گپ بزن

نفس_ هدیه خو میفامی همایمه خوب نیست ولی باز هم
حتماً همایش گپ میزنم تو اصلاً جگرخون نباش درست
جانم اگر ایتو باشی حتماً کسی سرت شک میکنه حالی
بس کو.

هدیه_ آه اینجه کی هاره میبینم دو پرنده عاشق ههه چی
گپ شده باز چرا چی شده کمک کرده میتانم همایتان .

نگین_ بریم نفس از اینجه.

نفس_ درست بریم.

هدیه_ راستی نفس یازنه جان ما چطور است وی یازنه
جان نی کاکا میرزا هههه

نگین_ بس است دختر بس است تو شرم نداری برو به
کارت برس

هدیه_ او خوارک توره چی شده نی که توام به ای یکجا
شده خو خیر ازی گیا بگذریم راستی هههه خبر شدم او
رحمانت نامزاد شده ویش بیچاره دو پرنده عاشق شکست
عشقی خوردین بچیش تو به ای کارا خورد هستی هههه
اگه با تو عروسی میکرد میگفت عاروس نوردن یک
اشتکک آوردن بیخی گودی بازی هههه انی خیر جانم دلش
نشد بگیرییت فایده نداره هههه یکیشه کاکا میرزا میبره
طوی میکنه دگیشه مچم تابالی مالوم نیست هههه
نفس_ دختر تو چی گفتی.

نگین_ بان نفس بیا که بریم.

نفس_ باش نگین دختر هدیه خوده تو چی فکرکردی تو
به خوبی نمیفامی یا دلت هست یک چند قفاق بخوری
شکر تواری نیستیم که با هزارتا رابطه داشته باشیم اگر
این بار یک کلمه ناحق گفتی از خود گله کو از مه نی
امیقه برت میگم

هدیه_ دختر چی میتانی کرده ههه و ها هزارتا گپ زدی
ههه تو خو بیچاره پیش ازیکه کلان شوی توره وقت به
خانه بخت دادن توره فروختن بخاطر پیسه که یک چند
لقمه نان پیدا کنن باز آمده به مه گپ میزنه.

نفس_ دختر تو دگه نفامیدی به خوبی حالی مه کتت کار دارم

نگین_ نفس نفس بانیش ده قصیش نشو ایلایش بتی به مه گوش کو دختر میکشیش ایلا بتیش مادرر خانم کاکا اینجه بیابین

فوزیه_ هله دخترم او شیشک دیوانه ایلا بتی دخترمه کشتی دخترم

حبیبه_ نفس دختر ایلا بته چی میکنی بس کو

هدیه_ آه مادر کشتیم ای دختر احمق ای دختر یتیم.

نفس_ بان مادر مره که جزای ای انسان پست مه بتم

حبیبه_ بس کو دگه جان مادر مادر قربانت شوه

نگین_ بریم نفسم هله

نفس_ ایلا دادنیت نیستم

حبیبه_ فوزیه دخترته کنترول کو اگه یکبار دگه ایتو گفت خوب همیشه برش گفته باشم.

فوزیه_ تو اصلاً دخترته کنترول کو بیازو او روانی هست حالی باید ده علی آباد خانه میبود.

حبیبه_ دخترمه هیچوقتی اوتو کار نمیکنه که بی دلیل

باشه دختر بد زبان تان مچم چی گفته که دخترم نفسم اوتو

جزا دادیش اصلاً افرین دخترم حق دختر تان بود

نفس_ نگین میخایم تنها باشم
نگین_ حالت خوب نیست میشه کتت باشم
نفس _ گفتم میخایم تنها باشم

(نفس)

آه دلم دلم از زندگی بد است هیچ کسی نمیتانه مره درک
کرده زیاد خسته شدم چرا همیشه مه ضربه ببینم اول
خانوادیم چرا مره تنها گذاشتن رفتن چرا پدرم رفت ماره
ایلا ده یک حمله انتحاری از دست دادیمش مادرم بیچاره
یک مریضی لعنتی اوره هم ازم گرفت آه پس خدایا مره
چرا مادی چرا ماندیم چرا مره به کسی مادی که مره
فروخت بخاطر که مه دختر اصلیش نبودم فروختیم کاش
مرام ازی دنیای کثیف میبوردی که حالی ایقدر درد رنج
ره نمیدیدم مه چقدر درد رنج در او سن کم با خالیم کشیدم
خدا خیر بته حبیبیه مادر ره که خانه خود آوردیم ولی
بازهم یک مشکلی دگه پیش شد خدایا خسته شدم

چقدر درد عذاب دیدم چرا ده ای افغانستان رواج دارن که
بعضی دخترهایشان ره بفروشن یا از امو خوردی بنام کنن
مرام گرفت اسحاق که پدرم میشه فعلاً به یک کسی دادم
که چندین سال ازمه کرده بزرگتر که به جای پدرم هست
بیخی بخاطر پول اونا پدرم بچه شان ره روان کردن هند

به درس خواندن خودش هم برش شرکت جور کرد فعلاً
یک زندگی آرام آرام دارن ولی مه بیچاره ده ای بین زنده
میسوزم خب کی روانی نشه مه انسانی هستم که هیچوقتی
مهر پدر ره ندیدم آه خدایا گناهم چیست؟

حبیبه _ دخترم میشه دروازه ره باز کنی جان مادر
نفس _ مادر حالی هیچ خوب نیستم میشه پسان گپ بزنینم
حبیبه _ دخترم کوشش کو که به خود ضرر نرسانی لطفاً
(نفس)

آه خدا مادرم چی فکر میکنه فکر میکنه مه به خود ضرر
میرسانم جانی که اصلاً اختیارش به دست خودم نیست
جانی که فروخته شده جانی که نمیتوانه درس بخانه و به
خواست خود زندگی کنه آه خدایا

فوزیه _ دختر تو به او دیوانه چی گفته بودی که به جانت
چسپیده بود تو نمیفامی که او بیدرش زندگی ماره جور
کده میتانه ولی تو چی میکنی تو خانوادیشه پر خلاف
خودت میسازی حالی باید ازشان معذرت بخواهی
هدیه _ ولی مادر ندیدی که چیرقم لت و کوبم کرد

فوزیه _ درست سیس ولی جزایشه به روزی بانیم وقتی
که به هدف ما رسیدیم چرا نمیفامی و ها توام ایقدر بی
گناه نیستی گناهت صد فیصد بوده که او ایرقم دیوانه شده
بود

هدیه _ ولی مادر..

فوزیه _ بس بس حالی دگه ایقه گپ نزن مه میرم کت
حبیبه گپ میزنم تو هم باز بیا

هدیه _ درست است مادر تو برو مه میایم

فوزیه _ خواهر اجازه است که بیایم

حبیبه _ بیا

فوزیه _ خواهر مه ازت واقعاً معذرت میخایم هدیه واقعاً
کاری اشتباه کرد ولی لطفاً شما ببخشینیش جوان هستن تا
هنوز خونشان گرم هست چیز درست نمیفهمن ولی خیر
شما بزرگی کنین ببخشینیش

حبیبه _ ببینین فوزیه سیس که نفس مه پیدا نکردم ولی
به ای معنا نیست که او دخترم نیست اوره مه حتی از
نصرت کرده زیادتر دوست دارم او دخترم مه است او مثل
مه مادر داره او بی کس نیست او جانم است اگر کسی
جگرخونش کنه با مه مقابل میشه با مادرش

هدیه _ خانم کاکاجان خانم کاکا جان لطفاً مره ببخشین مه
اشتباه کردم باور کنین بسیار پشیمان هستم لطفاً مره
ببخشین هرگز اتو دگه کاری نمیکنم که نفس جگرخون
شوه لطفاً ببخشین مره

حبیبه _ بس بس سیس بخیز درست است سیس ولی ایره
بفهمین نفس بی کس نیست و ها او یتیم نیست حبیبه

مادرش و اسحق پدرش است ایره ده مغز تان جای کنین و
ها تاکه خود نفس نخایه با کسی عروسی نمیکنه زندگی
خودش است هر چه خودش بخواهد

نگین_ اجازه است نفسم

نفس_ بیا بیا نگین

نگین_ کمی راحت شدی نفسویم

نفس_ امم حالی بهتر هستم

نگین_ نفسم جانم دگه نمیخایم توره ایقدر ضعیف بیبینم
باید قوی باشی نفس ره که مه میشناسم از گپ های یک
دیوانه مثل هدیه جگرخون همیشه

نفس_ نگین پس مه چی کنم همه کس برم امتو تعنه میته
پس چی کنم هر قدر خوده قوی میگیرم باز هم همیشه تو
بگو چی کنم ای گپا سخت آزارم میته

نگین_ سیس جانم ولی حالی شکر میتوانی از حق خود
دفاع کنی با کاکایم گپ بزن از او مرد هم تا حالی کدام
خبری نیست او وقت خو خورد بودی که از حق ات دفاع
نمیتانستی ولی حالی اول با خانواده گپ بزن اگر نشد از
دولت استفاده از حق خودت دفاع کو

نفس_ آه دختر کی میشه کی میشه مقابل مادرم ایستاده
شوم مادرم زیاد کارا به مه کرده ده زندگی فقط او تاحالی

حامی مه بوده مه چطو میتانم برم دولت ره سر خانوادیم
بیاورم

نگین_ نفس پس چی میکنی میری ازدواج میکنی میری
خوده ده آتش میندازی بگو سیس او مرد زیاد قوی
زوردار هست ولی با پدرت گپ بزن گپه یکطرفه کو

نفس_ نگین بیبی خودت هم میگی او زیاد قدرت مند است
خانواده ماره به خاک یکسان میکنه پدرم آیا قبول میکنه
که تمام دارايشه بته و مره نجات بته اصلاً پس از اول
چرا اتو کد که حالی پشیمان شوه

نگین_ بیبی جانم اول یکبار با کاکایم شان گپ بزن بعداً
ره به خدا بسیار سیس جانم حالی برخیزبریم پایین نباید
هدیه خوشحال شوه حالی بخیز

نفس_ نگین مچم تو از کدام خاک ساخته شدی چرا ایقدر
گپ هایت مره آرام میسازه

نگین_ بس بس دگه حالی چاپلوسی نکو کم خودم
جگرخون هستم که توام جگرخونم کدی ما ایقدر غم
میبینیم آیا شاید روزی خوشحال شویم

نفس_ شاید ان شاءالله خدا مهربان هست جانم بریم

نگین_ بریم

حبیبه_ دخترم آمدی خوبستی

نفس_ بلی مادرم چرا خوب نباشم مگم مره چیزی شده
البته کسای خوب نمیباشه که حق شان به بسیارطریقه
خوب داده شده چطو امتور نیست مه خو بسیار خوده
خوب احساس میکنم دگاره نمیدانم

هدیه_ نفس مه معذرت میخایم اشتباه کردم نفامیدم که چی
میگم پوزش میخایم لطفاً مره ببخش چی میشه مه یک
غلطی کردم

نفس_ اوی جان خیر خیر هیچ گپی نیست میگن از خوردا
افتیدن از کلانا بخشیدن اینبار میبخشمت ولی با کسی که
زور مقابله همرایش نداری مبارزه نکو که روزی به قیمت
جانت تمام میشه. و ها شاید زخم هایت درد هم کنه زیاد
به نظرم محکم لت خوردی. خب حالی ازی گیا میگذریم
مادر به شب چی میخواهی پخته کنی چون امشب خانم
کاکایم شان هست انی

حبیبه_ دخترم امشب خوب غذا باید پخته کنیم اگه همرایم
کمک کنی خوب میشه یکدانیم

نفس_ آی صدقه شوم مادرمه چرا نی البته و ها اگر خانم
نگین هم همرایما بیایه خوش میشیم

نگین_ هههه ای نفس با کمال میل محترمه چرا نی
ههههه

نفس_ پس برویم

هدیه_ دیدی او دختر لوده نگین گلی چیزا ره به حبیبه
گفته بود مچم ای خواهرم است یا دشمنم جزای ایره هم
باید بدهیم

فوزیه_ دختر ای نگین ره بان یکبار کابل بریم باز بیبی
که چیرقم جزا میتمش دختر احمق خوده چی فکر کرده ای
فیکس مثل مادرش است دو پشته دو رویه و ها هیچ وقتی
خواهر اندری مثل خواهر اصلی انسان نمیشه

هدیه_ ها مادر درست گفتی باید جزایشه بسیار به خوبی
بدهیم

نگین_ خانم کاکا شما خودتان آشپزی میکنین

حبیبه_ وله دخترم ها آشپزی ره خودم میکنم چون عالی
جناب دست پخت دگه کس ره نمیخوره

نفس_ خب دقیقاً دست پخت مادرم بهترین است البتکه از
دست دگه کس ره نمیخورم انی کوینم

حبیبه_ از دست تو دختر

نگین_ خانم کاکا شکر اینه کابل میاین باز هم نزدیک
میشویم که چقدر خوب

حبیبه_ آی قندم مه خو ایقدر کابل خوش ندارم میفامی که
اینجه عمرم تیر شده اینجه ره زیادتر دوست دارم ولی
باز هم از یک نگاه خوب میشه

نگین_ خانم کاکا اونجه هم عادت میکنی یک شهر بزرگ
هست بخیر عادت میکنی

حبیبه_ ان شاءالله هر چه ده قسمت ما بود

نگین_ خانم کاکا باز خاله ظریفه هم با خانوادیش کابل
میره

حبیبه_ نی اونا نخاد باما بیایه

نفس_ مادر دگه ضرورت نیست که ما کسی ره بخاطر کار
کدن بیگیرم خودم بخاطر چی استم انی کوینم

نگین_ بس بس دختر خوده ایقه ایلا نئی اگنه ضعف
میکنم امتو نیست خانم کاکا تو حتی جارو کرده نمیتانی
دگه کارا ره خو بان

نفس_ بس بس دروغ نگو چرا کار یاد نداشته باشم مگم
مه دختر قریه نباشم یاد دارم چرا نداشته باشم انی کوینم

حبیبه_ دخترم مره ده ای گپ هایتان شریک نساز

نگین_ آه صدقه خانم کاکای راستگویم شوم

حبیبه_ هههه از دست شما دخترا

نگین_ ای خو بیازو کاره یاد نداره خانه خسرش که رفت
دو روز بعد پس از خانه میکشیش

نفس_ شادی چپ شو اگنه با امی ملاقه ده سرت وار
میکنم

نگین_ هههه مفت است مرغک

نفس_ مادر بیبی مره چی میگی

نگین_ خوب میکنم مرغ بدرنگ

نفس_ تو باش مه توره گیر کنم هههه

حبیبه_ هههه دخترا آهسته آهسته که خدای نخواستہ نفتین

بس کنین اگنه هردویتان ره میکشم اگه کار میکنین خو

انسان واری کار کنین اگه نمیکنین هردویتان برین

نگین_ نی نی خانم کاکا بخشش باشه دگه نمیگم امتو

نیست مرغک حالی کارت ره کو مرغک

نفس_ بیشی شادی تو برمه یاد نئی ههههه

نگین_ هههه توبه از دست شما دخترا

(نفس)

روز هم با خنده های شوخی های نگین گذشت ما غذاره

تیار کردیم نگین خیلی دختر خوب است دختر آمنه خانم

کاکایم است آمنه خانم کاکایم خیلی زن خوبست خانم اول

کاکایم است اول خیلی خوش بودن ده زندگی شان ولی

کاکایم همیشه میخواست که یک طفل داشته باشن ولی

خانم کاکایم بسیار فیصدی کم احتمال داشت که اولاد به

دنیا بیاوره و به امی خاطر مجبور شد کاکایم با ای زن

کاکایم فوزیه ای بسیار زن بد است هیچ خوشم نمیایه دو

بچه و یک دختر داره و بعد ازو وقتی هدیه که به دنیا آمد

نگین به دنیا آمد و خانم کاکایم واقعاً خوشحال شد نگین
هم با خنده هایش هم به درد مه دوا شد هم به درد خودش

حبیبیه _ دخترم نفسم

نفس _ بلی ممی جان

حبیبیه _ بیگی کتم کمک کو که نان ره بکشیم و نگین
دخترم ظریفه ره بگو بگو دسترخوان چیزا ره تیار کنه

نگین _ درست هست خانم کاکا

(نفس)

خو بلاخره ما نان ره کشیدیم ولی مه میخاستم مه نگین
بگویم که فردا حتماً پریم پیش سعدیه ده جای همیشگی ما
چون مادرم ایقه مره زیاد بیرون نمیمانه اما ای نگین هم
اتو ده فکر رفته بیچاره ره پرنده عاشق ره هههه توبه
مام گپ هدیه احمق یاد کدم

نفس _ ایشش او نگین ده کدام فکر رفتی ایشنت

نگین _ چی ؟

نفس _ اینجه بیا

نگین _ خیرت است دختر

نفس _ ده کدام فکر رفته بودی فسادی

نگین _ بس بس گپته بگو

نفس _ ها جانم میفامی سبا خو به دیدن سعدیه میریم

نگین_ ها خو میرم خو چی گپ هست دگه
نفس_ ولی مادرم نخاد اجازه بتیماره
نگین_ خو سیس هرچه خانم کاکایم بگویه
نفس_ دختر پس سعدیه چطو میشه
نگین_ خو اوهم شاید از آمدن ما با خبر شوه و بیایه
اینجه

نفس_ دختر نی خوبست کمی قریه ره هم بگردیم
نگین_ آی دختر به نظر مه کدام گپه ازم پنهان میکنی
چطور البت کدام گپی هست خو سیس مه رازی میکنم
خانم کاکایم ره

نفس_ اوکی جانم ولی نی گپی نیست باور کو
نگین_ خو ان شاءالله جانم که امتو باشه حالی بریم که
نان بخوریم

(امان کاکای نفس)_ ینگه زیاد با ما به زحمت کشیدین
ایقدر چرا زحمت کشیدین

حبیبه_ زحمت چی بیدر بیگیرین نوش جان تان
امان_ ینگه بیدرم چی وقت میایه
حبیبه_ شاید بزودی نیایه چون کارش طول میکشه
امان_ خو مقصد خوب باشه خب اینه نصرت بچه ما هم
بعد از چند سالی میایه

حبیبه _ ها بخیر ان شاءالله سبا بخیر میایه

امان _ بخیر بیایه

(زبید بچه کاکای نفس) _ خو دختر کاکا تو چطور هستی
مصروف چی کارا

نفس _ شکرس هیچ بیکار خودت مصروف چی کارا

زبید _ هیچ وله ده امو دکان ده کابل هستیم کار میکنیم

نفس _ خوبست پس

نگین _ خانم کاکا اینه بخیر کوچ تان به کابل میایه بخیر

امان _ راستی ینگه چقدر خوب چی وقت بخیر

حبیبه _ هروقت که اسحق آمد باز او تصمیم میگیره

امان _ وله خوبست ینگه اینجه ایقدر امنیتش هم خوب

نیست بیدرم هم زیاد وقت نمیباشه خوبست

زبید _ ها خانم کاکا بسیار کار خوبی میکنین دختر کاکایم

هم اونجه بیایه و فکر آینده خوده کنه خوب میشه

(نفس)

ای احمق چی گفته رایبی هست هر بار گپش سر مه میره

آینده شه جور کنه ای چی معنا احمق چشم سفید ای آدم

خو زیاد بدم میایه لوده ره بیبی سیل کنه هایشه که

چشمایشه بکشم

نفس_ بچه کاکا تشکر ازی که به فکر آیندیم هستین ولی
ضرورت نیست شما باشین

نگین_ خو خیر ازی گپا میگذریم ها راستی پدر مه و
نگین تصمیم گرفتیم هر وقتی اینا کوچ کردن مه هم
پوهنتون خوده تغییر میتم و هر دویمه به پوهنتون...
میرویم چطور خوب گپ نیست

(نفس)

ما تصمیم گرفتیم که ماونگین به یک پوهنتون خوده ره
ثبت نام کنیم ولی وقتی هدیه شنید سرفیش گرفت البت
فهمید که مه از همه کارهایش خبر هستم مره مثل خود
فکر کرده که زود گپه به خانواده برسانم

نفس_ بیگی آب ره هدیه بسم الله باشه

هدیه_ تشکر. دختر نگین پوهنتون ماره چیشده که اتو گپا
میزنی دختر حالی پدرم فکر کنه خوب پوهنتون نیست

نگین_ نی خوب پوهنتون هست ولی مه نمیخایم اونجه
باشم خوبتر است کتی نگین ده یک پوهنتون خوبتر برویم
امتو نیست

امان_ بچیم خوب گپ هست هدیه اینه بلد شده دلش که
کت شما آمد یا نی درست است بچیم هر چی شما
میخواهین

هدیه_ ولی پدر

امان_ دخترم هر چی نگین میخایه

هدیه_ درست است پدر

نگین_ تشکر پدرجانم

(نفس)

خب نان هم خورده شد دسترخوان همه چیز جم شد ولی
ای هدیه کدام گپ ده دلش خو است به نظرم میخایه که
نگین ده کدام کاری دخیل کنه ولی مه هیچوقتی اجازه
نمیتم برش

نگین_ خب دختر مه میرم دگه خواب میکنم

نفس_ کجا خواب میکنی جای تو ده اطاق مه است

نگین_ بچیش دگه وقتا خو مره اجازه نمیدادی حالی ایتو
چطو میگی

نفس_ اووقت خودت خانه تان امینجه بود حالی خو نیست
حالی بیا دگه برو وسایلته هم بیار که کمی قصه کنیم هله
دگه تا چند دقه وقت داری اگه آمدی خوب اگه نامدی خدا
یارت

نگین_ خو خو سیس ایقه ناز نکو زود میایم

(هدیه)

اوفف دختر احمق نگین دیوانه تو چطو میتوانی همه گپاره
به او دختر دیوانه بگویی مگر تو کاه خوردی اوففف

حالی چطور کنم اتو جزایته بتم که خودت پشیمان شوی از کارت

نگین_ هدیه دختر بکس مه کجا مادی

هدیه_ دختر احمق تو با مه بیا

نگین_ آخ دختر دستمه اوگار کدی ایلا بتیم چیشده

هدیه_ دختر تو به کدام حق همه گپاره به نفس گفتی اه تو ایقدر احمق هستی

نگین_ پس کو دختر تو بنام شرم چیزی ره میشناسی تو لکه بدنامی ما هستی دختر احمق میفامی پدرم از کارایت خبر شوه چی میشه باز حالی سر مه قهر هستی که چرا به نفس گفتم او تواری نیست که مردم خبر کنه دلت دختر مه ازی کارای که میکنی فکر کو خبر ندارم حتا دگه نمیخایم کتت ده یک راه بروم حالی پس شو تو بسیار بیچاره هستی ایره بفهم

(هدیه)

آه دختر روزی تمام ای گپ های ره که گفتی از گفتنش پشیمان میشی مه میفامم چی روزی ره سرت بیاورم

نفس_ دختر چرا ایقدر دیر کردی چیشده

نگین_ اوقف نفس مه دیوانه شدم مه مچم چی کنم کت ای هدیه او دختر مچم از مه چی میخایه

نفس_ باز چی گفت،

نگین_ می‌گه چرا به تو گپایشه گفتم

نفس_ دختر ده قصیش نباش هیچ کاری کرده نمیتانه مه
همرایت هستم بان حالی ای گپاره چی گپا دختر

نگین_ عشقم کجایی

امشب ایقدر هوایت ده سرم است

که فکر میکنم این قلب قلب خودم نیست

نفس_ اوففف دختر تو باز ای گپای عاشقانه ته شروع
کردی بخیز دیوانه نمیفامم چیرقم هستین شما اوففف مه
میگم کمی ساعت تیر شوه ایره سیل کو رحمان گفته خوده
کشت

نگین_ میفامی دختر هر بار او چشمایش که یادم میایه
دیوانه میشم چطو دگه کس میتانه به چشمای ازو سیل کنه
حتی فکر کردنش هم برم مشکل هست

نفس_ دختر پس چطو میکنی دگه خوده میکشی به خاطر
امی گپا بگو برم

نگین_ میفامی دختر عشق آدم دیوانه میکنه به مانند ای
میباشه که جسم از خودت است ولی روح دگه کس
میباشه هیچ جسمی بدون روح اش بوده نمیتانه

نفس_ دختر روح روح میگی اگه روح تو میبود با دگه
کس همراه نمیشد امتو که جسم بدون روح بوده نمیتانه
روح هم بدون جسم فهمیدی یا نی

نگین_ دعا میکنم تو عاشق نشی اگنه باز او وقت مه کتت
کار دارم تو مره تاکه آرامم بسازی مره بیخی دیوانه
میکنی با ای گپ هایت دختر سفر عشق از هر انسان یک
گذر میکنه وقتی عاشق میشی خواب نمیداشته باشی هر
بار به یاد او میباشی فقط نامشه که میشنوی فکر میکنی
دنیایت چراغان میشه آه عشق عشق صدای عشقیت از
موسیقی هم کرده لذت بخش است خب هر چی بگویم
باز هم کم است وقتی ناراحت باشی چند بار نامش ره یاد
کنی راحت میشی روح ات آرام میشه

نفس_ دختر به مه چی مه چی کنم عشق مشق به مه چی
توره مرگ زده امشب مچم چیشدیت

نگین_ دختر ما چی وقت یازنه پیدا میکنیم

نفس_ وقتی که موردی فامیدی ما چی وقت یازنه پیدا
میکنیم دانته کج کج میکنی تو که پیدا کدی چی

نگین_ دختر بسیار بد استی ایره بفام بسیار

نفس_ خب دگه ای معلوم دار است مچم امشب دادن
سعدیه ره ندادن مچم چی شده باشه زود صبح شوه بخیر
پیشش برم

نگین_ دختر امشب میتن شیرینی شه
نفس_ اممم شاید هم وقت داده باشه حالی خو بیخی ناوقت
هست

نگین_ دختر مچم ای چرا یک موبایل نمیگیره اوفف
نفس_ دختر میفامی که خانوادیش قید گیر است
نگین_ هااوله. ایتو خو است خو خیر سبا بخیر میبینیمش
نفس_ ها بخیر دگه قصه کو چی کدام بچه ده پوهنتون
یازنه ما نیست

نگین_ دختر گیای ناق نزن
نفس_ حالی چی راست میگم خو بگو
نگین_ میفامی مه ای قصه ره میکنم ولی فکر بد نکنی
نفس_ الا دختر بموری

نگین_ خو یک بچه است ده پوهنتون ای بچه فقط ده امو
پوهنتون با ادب هست هیچ دگه بچاواری نیست سیس برم
چندین بار گفته که دوستت دارم ولی میفامی حتی مه
طرفش سیل نکدم زیاد پیسه دار است نمیفامم چطو طرف
مه سیل کده

نفس_ دختر وقتی واقعاً لیاقت توره داره پس چرا قبولیش
نمیکنی خیر سیس عاشقش نیستی ولی وقتی عروسی
کردی شاید عاشقش شوی زندگیت بهتر شوه حالی خو

رحمان رفت دگه همیشه پشت یک کسی که متاهل باشه ره
بیگیری حالی بس کو دگه

نگین_ نی مه پشت اوره نگرتم ولی همیشه ایقدر زود از
دلم نامشه بیرون کنم نفس چرا نمیفامی مه نمیتام به او
داده

نفس_ خب دختر سیس هر چی که میکنی بکو اگه اجازه
باشه خواب میکنم شبت خوش توام دگه ایقه فکر نکو
همه چیز خوب میشه
(نفس)

وقتی نگین ودرباره عشق گپ میزد نمیفامیدم گه چرا
ضربان قلبم تندتر میشد چرا مه ایتو شدم چرا وقتی کلمه
عشق به زبان میاورم ملیار به فکرم میایه اوففف خدایا
چرا ایتو شدم ای چی رقم حس ناشناخته است
نگین_ دختر نفس

نفس_ مرگ چی شده نمیبینی خواب هستم
نگین_ یک گپ ده فکرم میگرده

نفس_ چییی؟

نگین_ آیا کدام روزی اگه عاشق شوی آیا حاضر میشی
بخاطرش بمیری

نفس_ دختر مه از عاشقی نمیفامم چیزی ره اگر واقعاً
روزی عاشق شوم وام حقیقی باشه حاضر هستم جانم که
چی همه زندگیش ره قربانش میکنم ولی حالی توام دگه
گپای ناق نزن مه تهنوز عاشق نشدم ای از موردن گپ
میزنه توبه

نگین_ ولی گوش کو دختر

نفس_ شبتتتت خوششش خاب کو صبح وقت میخیزیم
حبیبه_ دخترم نفس بخیز وقت نماز است هله دختر نازم
نفس_ مادر قبول دارم

حبیبه_ دخترررر بخیزرز هله تنبل توبه بکش اتو نگو
نفس_ درست استت مادرر

حبیبه_ نگین دخترم تو هم بخیز هله جانم

نگین_ درست است خانم کاکا سلام

حبیبه_ هههه ع سلام دخترای خوبورده هله دگه

نفس_ نگین دختر کمکم کو تا تشناب

نگین_ بخیز دلت هست که وضو هم بتمت ههه توبه بیخی

نفس_ آه دختر چقدر بد هستی

نگین_ بخیز بخیز که پیش سعديه باز میریم

نفس_ اه اینه خیستم خیستم

نگین_ بیبی چطو بیدار شد البت کدام گپی خو است

نفس_ بیشی دختر ایقه گپ نزن

نگین_ مه نماز مه که خواندم میرم پایین

نفس_ خو سیس مه هم وضوگرفته میایم باز

نگین_ خو

(نفس)

خدایا امروز شاید ملیار بیایه اونجه یا نی مچم نخاد خو

خدا کنه بیایه آه نفس چرا گپای ناحق میزنی اوففف

نفس_ سلام کوینم صبح ات بخیر

حبیبه_ صبح بخیر نفسم

نفس_ سلام صبح همه تان بخیر

امان_ ع سلام صبح خودت هم بخیر

زبید_ ع سلام صبح خودت هم بخیر خوبستی

نفس_ شکر

نفس_ مادر کاش مه خواب میکدم چرا ایقدر صبح وقت

خیستین

حبیبه_ دخترم کاکایت عادت دارن که وقت بیدار شوه

حالی چپ شو دگه بیگی ایناره سر دسترخوان ببر و ها

شاید نصرت هم تا چاشت بیایه

نفس_ درست است مادرررر

نگین_ دختر لالا نصرت هم میایه تا چاشت حالی نخاد
بانی ما خانم کاکا

نفس_ دختر ما باید برویم دگیشه باید تو حل کنی

نگین_ سیس سیس حالی بریم اول چای بخوریم گشنه
هستم باز بریم کالایماره تبدیل کنیم باز میاییم حالی خو
زیاد وقت هست چرا نمیفامی

نفس_ خو سیس

امان_ ینگه امروز بخیر نصرت میایه انی

حبیبه_ ها میایه بخیر

فوزیه_ امروز بخیر خی بچه ما میایه پس امروز کار زیاد
داریم

حبیبه_ هه هاوله زیاد کار داریم

نفس_ مادر چی کار داریم یک دیگ میکنیم خلاص ای خو
کار هرروز ما هست

حبیبه_ دخترم باید غذا های زیاد پخته کنیم مردم میایه
بچیم بعد از چند سال میایه خانه

نفس_ همم اتو خو است

(نفس)

بلی مادرمه نباید ده روزی که ایقدر برش مهم است تنها
بانمش باید همایش باشم خیر اگه مه ملیار ره روزا و
سال ها نبینم خو بلاخره خو میبینمش
نگین_ نفس بیخیز دسترخوان ره جم کنیم
نفس_ درست است نگین

نگین_ دختر همیشه که خانم کاکایم ره تنها بانیم شاید مره
هم فوزیه مادر نمانه که همرایت برم خیر دگه روز میرم
شاید سعديه هم بیایه بخاطر همه زنا میان
نفس_ بلی جانم توام راست میگی خیر خودم هم منصورف
شده بودم یک وقت دگه میریم
نگین_ خو گلم حالی به کار ما برسیم
(نفس)

خو برم مشکل است که نروم مچم او میایه نمیایه اوففف
دیوانه میشم چرا هربار اتو گپ های ناحق میگم مه دیشب
چی میگفتم به نگین ولی امروز چی میگم بس کو نفس به
خود بیا

حبیبه_ دخترم نفس میشه یکبار اینجه بیایی
نفس_ درست هست مادرم آمدم بلی مادر
حبیبه_ جانم امروز ازت یک چیزی ره میخایم
نفس_ بگویین مادر به سر چشم انجام میدهم

حبیبه_ خب امروز نصرت میایه بعد از چهار سال سیس
ده ای چهار سال هیچ کتش گپ نزدی خو کارهایش یاد تو
نمیره ولی جانم همیشه فقط به خاطر امروز کتش خوب
رفتار کنی فقط بخاطر زن کاکایت شان چون اوناره خودت
میشناسی

نفس_ سیس مادر که نصرت مره خواهرش هیچوقتی
ندانسته ولی مه هم ایقدر انسان بد نیستم که با بیدرم بد
رفتاری کنم اگر او مره خواهر نمیدانه مه خو اوره بیدر
میدانم او بیدرم هست

حبیبه_ جانم بیا ده بغلم واقعاً نمیفامم مه چی کاری خوب
کردم که خداوند توره واری دختر نصیبم کرد مهربانم
نفس_ مادر عزیزم نعمت زندگیم
(نفس)

خوشحالی مادرم مهمتر از همه چیز است برم وقتی مادرم
موهایمه نوازش میکنه میبوسیم واقعاً نمیفامم ده کدام دنیا
هستم برم ایقدر آرامش میته که بیخال از همه چیز میشم
نفس_ مادر جان بریم که غذا هاره تیار کنیم اگنی حالی
مردم میایه

حبیبه_ ههه ها بچیم اونجه فوزیه شان ره تنها ماندیم بد
میشه وله

نفس_ امممم بخدا ههه

نگین_ دختر نفس کجا رفتی بموری

نفس_ وای شادی یک دو دقه صبر کرده نمیتانی اینه آدمم
بیکاره

نگین_ خو جانم حالی خوبستی

نفس_ چرا مگم مره چیزی شده

نگین_ نی نی شکر خوبستی ولی آیا کدام گپی است که مه
بی خبر باشم؟

نفس_ نی دلت جم هیچ گپی نیست.

نگین_ خو سیس گلم راستی شاید سعدیه بیایه ای گمشو
چرا یکبار نامد ماهم نشد به دیدنش برویم

نفس_ خیر شاید بیایه یا ما بریم چطور؟

نفس_ امم ها راست گفتی؛

(نفس)

امروز نمیفامم چرا ایقدر دلتنگ استم چرا هی هی ای
چیرقم حس است نکنه که مه دیوانه شوم مچم چرا به یاد

آوردن ملیار یکرقم راحت میشم چرا وقتی نامش ره

میگیرم آرام میشم ولی چرا خدایا ای چیرقم حس

است؟ چرا همیشه گپ های ره که نگین گفته بود با امو

گپ ها فقط چهره که ده ذهنم میایه چهره او لوده هست

اوففف دیوانه میشم

نگین_ دختر تو ده کدام فکر هستی خانم کاکایم صدایت
داره

نفس_ خو خو رفتم

حبیبه_ دختر ایقدر صدا کنم تا که تو بیایی

نفس_ ببخشی مادر جان

حبیبه_ خو برو کت نگین کمک کو

نفس_ سیس مادر

نگین_ دختر توره پیشده مچم ده کجا استی

نفس_ ده کجا باشم خو امینجه هستم وی

نگین_ خوب خو هستی

نفس_ امم خوبستم حالی کارته کو

(نفس)

تو امتو تمام کار ره خلاص کدیم نان چاشت ره هم خوردیم
شاید ساعت های 4 عصر نصرت هم بیایه نگین همیشه به

مه میگفت پیشدیت ولی خودم هم نمیفامیدم که مره

پیشده اصلاً خوده خوب احساس نمیکنم سعدیه شان هم

خبر شده بود که نگین شان آمده و نصرت هم میایه به او

خاطر شاید او هم بیایه خانه ما ده اینجه وقتی کدام گپی

رخ میته کلی قریه مردم هایش میایه و ما هم با خانواده

سعدیه شان کمی نزدیکتر هستیم شکر اونا به شب خانه

ما میایه و مه خوشحال هم هستم زیاد پشت روز های
گذشته ما زیاد دق شدم

نگین_ دختر اینه ایقه سعديه گفתי گفתי میایه بخیر امشب
نفس_ ها وله دختر شکر که میایه بیایه بخیر
حبیبه_ نفسس نفسس

نفس_ بلی مادرم

حبیبه_ دخترم با نصرت پدرد هم میایه و از کابل میگن
مهمان است همرايشان و گفتم که نفس یکمی لباس
صحيح بپوشه خبر باشی

نفس_ مادر ای چی معنا خو به مه چی که میایه و لباس
های صحيح بپوشم ای چی معنی

حبیبه_ دخترم البت خانما هم همرايشان است به ای خاطر
کدام گپی دگه خو نیست دلت جم

نفس_ خو مادر خدا کنه امی گپ باشه صحيح است

(نفس)

وقتی مادرم اتو گفتم نفامیدم چی رقم حس برم پیدا شد
زیاد وارخطا شدم نی که امو آدم پیدا شده چیرقم حالام دلم
گواهی بد میته خدا کنه او گپ که ده دلم میگرده اتو
نباشه

نگین_ دختر پس بریم آماده شویم که ناوقت میشه

نفس_ درست است بریم

فوزیه_ دختر هدیه ایقدر امشب خوده مقبول جور کو که
کلی مردم بگویه هست نیست هدیه است دختر امشب شبی
کامیابی تو است فامیدی یا نی؟

هدیه_ درست است مادر دلت جم سرم اعتماد کامل داشته
باش سیس

فوزیه_ آفرین دخترم

نفس_ نگین چرا پدرم برم اتو گفته خیرتی خو باشه
نگین_ دختر هیچ گپی نیست البت اندیوالای کاکاجان خانم
هایشان هم است البت کت شان به ای خاطر گفت یکمی
منظم باشیم درست دلت جم

نفس_ دختر نخاد کتش او آدم نجس باشه حالی پیدا شده
باشه

نگین_ نی نفس خوده ناق جگرخون نکو به نظر مه خو
او آدم شاید اصلاً ده افغانستان نباشه تو خو نامزدش
نیستی که جگرخون باشی حالی ببخیز دگه جگرخون نباش

نفس_ کاشکی نگین امتو باشه خدا کنه

نگین_ ان شاءالله که امتو است جانم

حبیبه_ واه بچیم آمد بچیم

نگین_ دختر نفس او بریم صدای زن کاکایم آمد نصرت
آمد البت بریم زود

نفس_ سیس سیس بریم

حبیبه_ بچه قدم عزیزم خوش آمدی خوش آمدی بچه
یکدانیم نام خدا

نصرت_ مادر جان سلام خوش باشین بتی دستایته که
ببوسم مادرم

حبیبه_ واه بچیم شکر که دیدمت شکر بچیم آمده

فوزیه_ خوش آمدی بچیم

نصرت_ سلام خانم کاکا خوش باشین

نفس_ سلام نصرت خوش آمدی

نصرت_ سلام نفس بیا ایجه خواهر خوبستی خواهرم نام
خدا

نفس_ شکر خوبستم لالا زنده باشی

هدیه_ سلام سلام آقا نصرت خوش آمدی صفا آوردی
شکر که دیدمت

نصرت_ سلام دختر مقبول خوش باشی خوبستی

هدیه_ شکر توره که دیدم خوبتر شدم

نگین_ سلام لالا نصرت خوش آمدین

نصرت_ او سلام خانم کوچک خوبستی

نگین_ سلامت باشی لالا نصرت

امان_ خانما با ما هم اجازه میتین یا نی

او سترمشی زما گرانی زویه

نصرت_ سلام کاکا جانہ مننه کاکا جانہ بنه پی

امان_ بنه یم شکر راءه ډننه

حبیبه_ بچیم ده راه خو اذیت نشدی پدرجانت شان کجاست

نامد کتت

نصرت_ میان واکت مهمانا بودن

نفس خوری ته سنگه پی

نفس_ بنه یم وروه ته سنگه پی

نصرت_ بنه یم شکر خوری ته سنگه پی کاکا بنه

فوزیه_ بنه یم شکر نصرت جانہ ته سنگه پی خه خبرونه

ورسیدی په خیر سره

نصرت_ شکر چي بنه پی وله بنه یم نو هو شکر

ورسېډم

حبیبه_ بچیم خسته شدی جان مادر

نصرت_ وله مادر خسته خو شدم مادر روز به روز جوان

شده میری وله

حبیبه _ هههه بچیم جوان چی هر روز ما پیر شده میریم تو
میگی جوان شده میری

نصرت _ نی مادر نام خدا زیاد جوان هستین به امی خاطر
پدرم فکر زن دگه ره نمیکنه

حبیبه _ هههها از دست تو بچیم چی گیای بزنی گشنه
شدی بچیم

نصرت _ نی مادر جان گشنه نیستم فعلاً فقط چای بیارین
خلاص

حبیبه _ درست است بچیم پس پسان نان میخوریم ظریفه
چای چیزا ره بیار دگه کجا شدی
(نفس)

نصرت هم آمد بلاخره هر کار کنه باز هم بیدرم است
دوستش دارم ولی مه نمیخایم او هدیه نزدیکش شوه اول
که آمد دختر بی تربیه دست خوده پیش کد به نصرت تا
نصرت دستشه ببوسه ایقدر چشم سفید است حالام زیاد
نازا میکنه مچم ای چی معنی دختر بد اخلاق

نفس _ مه هم با ظریفه کمک میکنم

نگین _ مام میرم پس

نصرت _ کاکاجانه خالد چیری ده زبید راغلی نه دی

امان_ نه زبید راغلي دی اوس نپوهیږم چیرې ده او خالد
کابل کې ده ندی راغلي

نصرت_ خه کاکاجانه خالد بڼه وه

امان_ بڼه وه شکر په کار کې مصروف وه

نصرت_ بڼه شکر کاکا

ظریفه_ خوش آمدی نصرت بچیم

نصرت_ سلام خاله جان خوبستین خوش باشین

ظریفه_ ع سلام شکر بچیم بخیر آمدی

نصرت_ زنده باشی خاله ها زنده باشین

ظریفه_ بیگیرین نوش جانت بچیم

نصرت_ مادر جان شما چرا هیچ زبان پشتو ره یاد

نگرفتین حالی همگی به زبان دری صحبت میکنن و یاد

گرفتیم ولی شما یاد نگرفتین مادر جان

حبیبه_ وله بچیم اتور است که ده وطن که بودیم که ده

اصل زبان پدري مادري دری هست و وقتی با پدري

عروسی کردیم اوهم ده کابل پیدا شده بود و دری ره یاد

امتو امی خانوادیش هم زیادتر دری میگفتن با مه هم دری

گپ زدن یاد نگرفتم حالی نگین شان هم دری گپ بزندن

همگی دری گپ میزنن هر دویش آسان است زبان های

شیرین هست

نصرت_ ها دقیقاً مادر جان همتو است مادر هیچ وله کندز
هم نرفتیم چقدر دق شدم پشت امو جاهای زیبایش
حبیبه_ وله ها بچیم از وقتی که پدرکلانت فوت کرد دگه
نرفتیم خیر بخیر باز میریم یک روز چطور
نصرت_ ها ها امتور است مادر جان حتماً میرویم. نگین
جان شما مصروف چی کارا

هدیه_ نصرت جان ما پوهنتون میخوانیم ده کابل دریکی
از پوهنتون های خصوصی و بسیار پیشرفته رشته حقوق
و علوم سیاسی

نصرت_ او بیشک چقدر خوب سیاست مدار صایب خیلی
خوب

هدیه_ هههه تشکر نصرت جان

(نفس)

وای خدا ایقدر ای بی شرم است نصرت از نگین پرسان
کرد تاکه نگین دهن خوده باز کته و جواب بته وقت هدیه
پیش پزکی کرد ای ده فکر ازی چی میگرده ای بیشرم
نصرت_ مادر پدرم گفت که کابل کوچ میکنیم چی ضرور
که کابل کوچ کنیم

حبیبه_ بچیم وله مه هم نمیفامم پدرت و با خواهرت
تصمیم گرفته که برون ده کابل زندگی کنن

نصرت_ او هو خانم نفس پس ای تصمیم ره گرفته
نفس_ ولی نصرت...

حبیبه_ دخترم نفس حالی وقت ای گیا نیست وها نصرت
هرچی پدرت گفته امو قبول است ما باید برویم نفس چند
سال از مکتب فارغ شده ولی پوهنتون ره تاهنوز شروع
نکرده

نصرت_ مادر نفس پوهنتون ره چی میکنه امو مکتب
برش درست است که خوانده شما چرا اتو گپاره به نفس
یاد میتین نفس اجازه نداره که پوهنتون بخوانه
حبیبه_ دخترم نفس کجا میری بشین

نگین_ لالانصرت بیبینین مه اجازه ندارم که به گپ های
شخصی تان گپ بزنم ولی

امان_ دخترم تو گپ نزن هرچی که نصرت شان میگوین
توره غرض نیست

نگین_ پدر چرا غرض نیست نفس مثل خواهرم است چرا
لالا نصرت پس تو چرا درس خواندی رفتی بیرون از
کشور حتی چند سال خو نمادی نفس ره که مکتب پرود
بعد ازو چی قیدگیری های ظلم های سرش نکردی حالام
اتور میگی حالی زندگیش مربوط خودش میشه هیچ کسی
حق نداره خانم کاکا حداقل شما با نفس باشین چرا همیشه

دخترای افغانستان بیسواد بمانن اوهم بخاطر غیرت
برادرش

امان _ بس است دخترم بیخیز برو پیش نفس

نگین _ درست است پدر

(نفس)

او خدایا مه دیوانه میشم ای لوده چی کاره هست که سر
مه اتو کارا میکنه ای اصلاً چی کاره هست بیبی حتی
مادرم میگه که نفس حالی بان بیبی مه چقه بیچاره هستم
خدایا چرا مادر چرا پدر رفتین مره ماندین چرا ایقدر مه
بدبخت هستم چرا ؟

نگین _ نفسم جانم تو گریه میکنی جانم لطفاً نکو گریه
عزیزم

نفس _ نگین مه چی گناه دارم چرا همیشه سر مه ظلم
میکنن گنایم همی است که یک دختر استم چرا همیشه
دخترای افغان آواره بیچاره هست چرا یا مه بخاطر که
دختر اصلی ای خانواده نیستم که ایقدر مره آزار میتن چرا
مادرم از مه پشتیبانی نمیکنه

نگین _ بس بس نفسم اتو گپاره ده ذهنت جا نتي خانم
کاکایم بخاطر مادرم شان پدرم شان فعلاً چیز نگفت اگه او
گپ اوره قبول میگرد نمیگفت که کابل میریم بس دگه اتو

گپاره نرنی مثل مه خواهر داری همیشه همراهیت هستم
هیچ کسی نمیتانه که به زور بالای تو چیزی ره بقبولانه

ظریفه _ خانم حبیبه همسایه ها آمدن

حبیبه _ درست است تو ببریشانه مهمان خانه و مه هم
میرم نفس صدا میکنم شاید سعديه هم آمده باشه

ظریفه _ درست است خانم

نصرت _ مادر شاید پدرم شان هم برسه یگان چیز خو تیار
کردین

حبیبه _ ها تیار کردیم همه چیز آماده است

حبیبه _ نفس اجازه است که داخل بیایم

نگین _ بلی خانم کاکا بیاین

حبیبه _ نفس دخترم تو گریه کردی

نفس _ نی چرا گریه کنم اصلاً مه کدام غمی دارم که گریه
کنم بیبینین که چقه خوشحال هستم

حبیبه _ دخترم اتونکو بچیم سیس گناه مااست

نفس _ بس است بس دگه مه دگه اصلاً گپی یکی از شما

ره قبول نمیکنم مه حالی بزرگ شدم دگه اصلاً دل

سوختاندن به شما هم ارزش نداره مه اصلاً نه گپ بچه

تان ره میکنم و هم او شوهر تان ره بس دگه نگین بخیز

که بریم

حبیبه _ نفس دخترم سعدیه هم آمده پیشش برو

نگین _ هله نفس برویم که سعدیه آمده

نفس _ دختر همیشه با ای چشمای سرخ برویم مه برم

یکبار روی خوده بشویم باز میایم

نگین _ پس درست است مه منتظرت میباشم

نفس _ سیس زود میایم

(نفس)

واه خدایا عین از چه‌ریم بدم آمده ایقدر ازی زندگی خسته

شدم که بیحد اندازه چرا ایقدر بدبخت بیچاره هستم چرا؟

نگین _ دختر نفس چیشدی بیا دگه

نفس _ آدمم

نگین _ دختر دودقه میگی باز سه ساعت نمیبرایی آه

دختر تو باز گریه میکنی چرا بریم بس کو سعدیه تنها

هست بد همیشه

نفس _ درست است بریم

امان _ نصرت زه خپل کوته کی لگ ویدی شه

نصرت _ او کاکاجانه مننه اوس خم په ستاسو اجازه

فوزیه _ هو زه نصرت.

هدیه_ پس مادر مه هم میرم اطاق نصرت ره برش نشان
بتم

فوزیه_ سیس برو

امان_ ای زن ای دخترت چرا اتو شیرین زبانی ها میکنه
ای بچه تو کجاست چرا اولادای تو اتو است

فوزیه_ بس بس دختر مه اتو کار غلطی نمیکنه و به تو
غرض هم نیست برو او نگین زبان درازته اصلاح کو که
ده کارای بزرگا غرض میگیره و زبید هم شاید بیایه تا
شب چکر رفته

امان_ یا خدا برم صبر بتی با ای رقم مردم

نفس_ ستر مشی توری جانه بنه راغلاست

مادر سعدیه نعیمه_ جور اوسی زما گرانی بنه بی

نفس_ شکر ده توری جانه جور اوسی

سعدیه_ اه جور بخیر نگین واه که چقه پشتت دق شده
بودم دختر چاقک شدی هههه

نگین_ اه جور بخیر سعدیه جانم خوبستی وله مام زیاد
پشتت دق شده بودم ههه ها وله کمی چاق شدم اما تو امو
بدرنگ که هستی و هستی

نگین_ سلام خاله جانه سنگه پی

نعيمه مادر سعديه _ع سلام شکر ده نگين جانی مور دی
بنه وه

نگين _شکر بنه وه خاله جانه سلامونه وپل

نعيمه _والپکم سلام شکر چي بنه وه

نفس _سلام سلام سعديه جانم

سعديه _سلام جانم خوبستی کجا استی چقه امروز

منتظرت بودم که میایی ولی نامدی

نفس _وله نشد که بیایم نصرت میامد کار داشتیم ده خانه

به ای خاطر

سعديه _خو پرو شکر که حالی دیدمت

نفس _زنده باشی جانم

(نفس)

امتو سلام علیکی کرده با همه همسایه هایما به نظرم

سعديه هم نامزد شده بیچاره او هم به عشقش نرسید

خداوند خوشبختش کنه

نفس _خو سعديه جان چي گپا

سعديه _خیرتی جانم چشمايت تان روشن که نصرت امد

بخیر

نفس _زنده باشی جانم

سعدیه_ خاله حبیبه چشمايتان روشن که لالا نصرت آمد
بخیر بعد از چند سال

حبیبه_ سلامت باشی دخترم ها شکر آمد وله بعد از چند
سال چقدر انتظار کشیدیم که بلاخره آمد شکر

نعیمه_ شکر که آمد بلاخره امو مهم است که دیدنش

حبیبه_ وله خوار اگه افغانستان جور میبود چرا اولادایما
مسافر شون آواره شون

نعیمه_ وله خوارک ایتو خو است افغانستان خو جور
شدنی نیست تا اخر امتو وله

حبیبه_ ها بخدا امتو است خو زرغونه خوار تو چطور
هستی چی گیا

(نفس)

امتو بزرگا ده بین خود قصه داشتن ما مجبور چپ شیشته
بودیم ما بریم ده دگه اطاق چون شاید سعدیه ده باره ملیار
کدام چیزی بگویه،

نفس_ سعدیه چطور است ما دگه اطاق بریم قصه کنیم
نکین_ ها وله اینجه خو همیشه یگان قصه گکا کنیم ههه
بهتر است برویم

حبیبه_ جوانا شما دق نیارین با ما پیرها هههه برین ده
دگه اطاق قصه کنین

سعدیه _ نی استغفرالله خاله جان ایتو نیست

نگین _ سیس خانم کاکا پس بریم دخترا با اجازه

نفس _ بریم سعدیه جان بخیز.

هدیه _ نصرت جان اینجه اطاق تو است خانم کاکایم اینجه

ره به تو آماده ساخت و مه ایره انتخاب کردم چون او

طاق گشته تو خوبش نبود خواستم خاص باشه برت

نصرت _ تشکر جانم انتخاب تو زیباست مثل خودت گلکم

هدیه _ تشکر نصرت جانم بتی بکست ره که جابجا کنم

نصرت _ قربان دست هایت جانم

نفس _ نگین جان تو و سعدیه بروین ده اطاق مه یگان

چیز خوردنی گرفته میایم درست است

نگین _ درست است سیس توهم زود بیا

نفس _ خو سیس

(نفس)

مچم ای صدای چیست ای بنگ بنگ واه خدایا ای صدای

هدیه نیست ای چی میگه ای طرف اطاق نصرت نیست ای

دختر احمق اینجه چی میکنه واه ای چقدر بی ادب است

وای که شک مه درست بوده مه حالی چی کنم خدایا چی

کنم واه نصرت بیعقل چرا ایقدر بیعقل هستی تو ای دختر

ره نمیشناسی بهتر است حالی چپ خوده بیگیرم و با

مادرم گپ بزnm ولی حالی یک کار کنم که کسی نبینه که
ای دختر بی ادب اتو شیرین شیرین قصه داره با نصرت

نفس_ نصرت او نصرت

نصرت_ دختر اونه نفس آمد هله بخیز زود بیرون شو
هدیه_ نصرت ده قصیش نباش ماتو خو یکی دیگه خوده
دوست داریم بان که بفهمن وی

نصرت_ دختر وقت ای گیا نیست هله بخیز برو بخیز
هدیه_ سیس نصرتم هر چی تو بگویی قبول است بعداً
میبینیم
(نفس)

مه به بهانه نصرت ره صدا کردم تاکه هدیه ره بیرون کنه
از اطاقش و شکر همتو است حالی چی بگویم به نصرت
نصرت_ چیشده چرا ایقه چیغ میزنی
نفس_ چیغ نزدm البت اتو تو شنیدی چیز کار داری اطاعت
درست است

نصرت_ امم سیس خوبش است وچیز کار ندارم
نفس_ خو درست است پس مه میروم متوجیت باش
نصرت_ سیس برو

نگین_ ای نفس چیشد مچم سعدو بچیش بخدا دیوانیم کده
ای دختر

نفس_ دخترا غیبت مه نکنین اینه اطاق مه هست خبر
رسان دارم هههه

سعديه_ ههههه راستی مرغک بیا بشین دگه
نگین_ او چی گپا سعدو بچیش قصه کو خبر شدم یازنه
دار شدیم

سعديه_ بچیش یازنه ها دگه او کسی ره که مه میخاستم
یازنه شما شوه او دگه نشد

نگین_ خیر بچیش مه خبر شدم از همه گپا ده قصیش
نشو رفت دگه گذشت حالی زندگی نو ره شروع کو جانم
راستی چی وقت شیرینی ته دادن

سعديه_ وله مشکل است دگه ولی کوشش میکنم که کدام
کاری نکنم که بعداً پشیمان شوم دیشب شیرینی مه دادن
به بچه قریه بالا

نگین_ او راستی بیشک بچیش تبریک باشه با شیرینیش
راستی نامش چی است ؟

سعديه_ ها زنده باشی چرا نی بچشم نامش حذیر است
نگین_ او واو نامش خو زیباست خودش مچم چطور است
هههه

سعديه_ بچیش وله خودش هم مقبول هست ههههه توبه
از دست تو نگین گپ کشیدی آخر از دهنم

نگین_ خو دگه مه مه هستم

سعدیه_ دختر نگین ای نفس همیالی هیچ ده مجلس ما

نیست بیبی کجا رفته مچم

نگین_ مچم ای چرا ایتو شده مچم کجا رفته

سعدیه_ بانیش مه حالی پس ده امی دنیا میارمش حالی

بیبی

راستی نگین بچیش امو بچه که سه سال میشه از هرات

به اینجه آمده مچم نامش یادم رفته

نفس_ چی چی او بچه چی کده چی شده ملیار ره میگی او

چی کرده

نگین_ دخترا شما چی میگن ملیار چی چیشده؟

سعدیه_ هههه ههههه ههههه دختر کشتیم از خنده

نفس خدا نزنیت پرنده عاشق هههه حالی فامیدم تو کجا

رفته بودی او بیشک بیشک خوش آمدی به قطار ما

عاشقا واو چقه زیبا

نفس_ دختر سعدیه بس کو دختر بس کو اگنه اوصلیم

خراب میشه

سعدیه_ هههه دروغ میگم ما اینجه سه ساعت است که

قصه داریم یکیشه هم نفامیدی ولی امی نام او ملیار

گرفتیم تو آمدی ده ای دنیا هههه

نگین_ دخترا یعنی مره ایقدر بیگانه فکر کدین مه از هیچ
چیز خبر نیستم چرا مره از هیچ گپ خبر نمیکنین
نفس_ باور کو نگین هیچ گپی نیست ای دروغ میگه فقط
او یکمی بچه خوب است به ای خاطر وارخطا شدم که
کدام چیزی شدیش چیرقم

سعدیه_ اه نفس چرا دروغ میگی او سه سال است
عاشقن است سه سال بخاطر تو اینجه چوپانی میکنه به
وصف که درس خوانده ده بهترین پوهنتون هرات ولی تو
اصلاً ده قصیش نیستی نگین راست میگم باور کو او بچه
چشم پت عاشق ازی شده مثل مجنونا واری وقتی یکماه
ای کابل آمده بود او هرروز منتظر بود که فقط یک نگاه
بیبینیش ولی ای جناب مثل سگ اهمیتش نمیده او روز که
دیدیش بسیار به طریق بد از اونجه بیرونش کد

نگین_ دختر بیخی مثل فلم ها واری ایره مه دیدم

سعدیه_ بیازو دیدی عین ای جناب که صنف دوازده بود
عاشقش شده بود امو وقتانو از هرات به اینجه آمده بود
و تو هم دیدیش ولی متوجیش نشدی

نگین_ واه دختر نفسو چی کارای فلمی هههه

نفس_ دخترا چرا نمیفامین مه عاشق کسی شده نمیتانم
مره خو میشناسین پس چرا گپای ناحق میزنین

نگین_ دختر تو چرا خوده فریب میتی مه از وقتی که آدمم
توره دیدم تغییر کردی او شوخ او مزاقی او اشتکا هههه
واری حالی نیستی بیبی گوش کو به گپم روزی پشیمان
خواهد شدی روزی مثل دیوانا میشی گفته باشم برت
سعدیه_ سیس خیر از گیا میگذریم چی کنیم خیر هر چه
که نفس میخواهه خودش بهتر از ما میفهمه تو چی کردی
نگین چرا کارا چی میکنی ده کابل؟

نگین_ هیچ وله بچیش امتو درس میخاتم ده پوهنتون
میرم و میایم امی کارای هر روز مه است دگه تو چی میکنی
تو از خود بگو

سعدیه_ خو خوبست جانم امی که درس میخوانی بهتر از
همه چیز ماخو اینه بیگی چند ماه بعد میریم خانه مردم
اولاد داری ای گیا شروع میشه او چیزی که میخاستیم
شوه نشد ما دخترای افغان بیچاره هستیم مجبور میشیم
روزی عروسی کنیم اگه ما مثلاً درس بخانیم اصلاً ایقدر
زود عروسی نمیگردیم

نگین_ دختر خیر ده قصه نشو شاید زنده گی بهتری ده
پیشرو داشته باشی با حدیر

سعدیه_ خدا کنه نگین خدا کنه باور کو خسته شدم از
ایرقم زندگی که مه دارم فعلاً بیبی حسن کتم چی کرد
نگین_ سعدو بچیش گناه ما است که زود قبول میکنیم دل
میتیم به یک نفر زود حالی ده قصه حسن نشو حالی آینده
ته با زاهد پیش بینی کو چقه زیبا

سعدیه_ دختر نگین از رحمان خو خبر داری از کارایش
نگین_ ها از او بیغیرت از تمام کارایش خبر دارم
میفامم که چقه بیغیرت است

نگین_ خفه نشی جانم ولی عین از امو اول رحمان خوشم
نمیامد وقتی سپوژمی ره میدید از زیر چشم به او میدید
خواستم بگویم ولی گفتم نخاد قبول کنی چون انسان از
دوستش کرده به عشقش باور داره

نگین_ بچیش نفس برم چند بار گفت ولی مه قبول نکردم
وقتی انسان عاشق شوه کور میشه

سعدیه_ ها وله بچیش امتو است خیر حالی گذشت دگه به
فکر آینده ما باشیم خوبست دختر نفس خو تو کمی قصه
کو

نفس_ خو مه چی بگویم دگه شما قصه کنین مه گوش
میکنم

سعدیه_ فقط یک گپ ره برت میگم یکبار کتش گپ ده
راحت شو یکبار مه میفهمم بسیار ای گپ ده شانه هایت

زورنگی کرده خلاص کو خوده یکدغه از وقتی که گفتی
دگه اینجه نیببمنت سیس اونجه نمیایه ولی همیشه ده
سرک شیشته گی است که تو چی وقت میایی

نفس_ دخترا مه مچم چی کنم قلبم آتش گرفته سیس ای
ره قبول دارم که به یک نگاه عاشقش شدم سیس عاشقش
استم به دل جان مه عاشق شدن به یک نگاه ره قبول
نمیکردم ولی حالی درک کردم نمیفامم چرا ایقدر غم داشتم
ای غم هم پیدا شد نمیفامم چی کنم مه حالی هیچ آماده
نیستم سعدیه هیچ

سعدیه_ آه جانمه نفس مه فدایت شوم خواهرم تو
جگرخون نباش همه چیز خوب میشه همه چیز

(نگین)

واه که گیای که نفس با گریه میگفت قلبم به آتش آمده
بود دخترای وطن ما همیشه قربانی جنگ جدال فقر بیچاره
گی میشون نفس هم از امو دخترا است از دخترای است
که خانواده نداره که به فکرش باشه سیس حبیبه خانم
کاکا زیاد تلاش میکنه ولی بازهم کاکایم ایره گرفته وقت
به نام کرده و ای هم مجبور است که سر قلب خود سنگ
بانه او عاشق است وام بسیار زیاد ولی نمیتانه اقرار کنه
چون میفامه به عشقش رسیده نمیتانه نمیخایه یکی دیگه
ره هم بدبخت کنه به ای خاطر نمیخایه که به او بگویه که
دوستت دارم

نگین_ نفسم گریه نکو جانم لطفآ

نفس_ پس چی کنم نگین چی کنم شب ها خواب ندارم مه
میخایم که کسی مره دوست داشته مه هم اوره ولی آیا
خانواده میمانن که با او عروسی کنم خوشحال شوم
هیچوقت هیچوقتی نشیندی گپ های نصرت اه بگو نگین
نگین_ پس نفس از عشقت میگذری سر قلبت سنگ
میمانی چطور؟

نفس_ آه باور کو نمیفامم چرا مه اصلاً عاشق شوم مره
چی به عاشق شدن نگین بگو اگه آخر او آدم نجس بیایه
باز او وقت چی کنم اه آیا به نظر تو مره به ملیار میته
پدرم میفامی که خانواده ملیار غریب استن
سعدیه_ دختر خی تا آخر امتو مشینی منتظر او مصور نام
میمانی اه تو بگو

نفس_ باور کو نمیفامم دیوانه میشم دیوانه او خدایا چی
کنم خدا یا چی کنم
نگین_ بس نفس ایقه جگرخونی نکو دگه همه چیز خوب
میشه جانم فدایت شوم
ظریفه_ اجازه است که بیایم نفس دخترم
نگین_ بیا بیا خاله ظریفه

ظریفه _ نفس دخترم بیا که آقا اسحق آمده با مهمانا خانم
حبیبه هم میگه بیا دگه و سعدیه دخترم مادر جانت شان
هم میره و صدایت داره

سعدیه _ درست است خاله جان مه میایم

نفس _ سعدیه چرا نمیباشی چی میشه امشب باش

سعدیه _ نفسم تو خو خانواده مه میشناسی امشب همیشه
امشب شاید خسرانم هم بیایه تو هم جگرخون نباش جانمه
خدا مهربان هست یکبار با ملیار گپ بزن راحت کو خوده

نفس _ آه سعدیه خوار قلبم آتش گرفته

سعدیه _ آه جانمه فدایت شوم گریه نکو

نفس _ ببخشی عزیزایم که شماره هم جگرخون کردم بریم
که باز خاله جان سرت قار نشه

نگین _ دختر یکمی به وضع خود برس که باز پشتت گپ
میزنن و بعداً برویم باز

نفس _ سیس درست شدم حالی

نگین _ سیس خوبست جانم دگه بریم

نفس _ توری چیری زی شپه وسپژی

نعیمه _ جور اوسی نفس جانم نگیری نن شپه د سعدیه
خسران راحی

نفس _ خوشحاله کیدم چی تاسو اوسپدلی

نعیمه_ مننه کوم زما گرانى خدای په امان

نفس_ خدای په امان توری جانه

نفس_ خداحافظ سعديه جانم باز میبینیم یکی دیگه خوده
بیخشی که جگرخون شدی

سعديه_ آه نفسم ای چی گپ است که میزنی مه فدایت
شوم جگرخونی نکنی شب یکمی وقتر خواب کو که
چشمایت حلقه زده

نفس_ آه جانمه تشکر حتماً شکر که هستین

سعديه_ خداحافظ نفسم

(نفس)

خب با همسایه ها خداحافظی کردیم سعديه هم رفت شکر
که هستن شکر که دارمشان خداوند به مه خواهر نداد ولی
اینا همیشه همراهیم بودن و مقام شان از خواهر هم کرده
برایمه بالاتر است فدایشان شوم

حبیبه_ دخترم ای چی وضع هست چشمایت چرا سرخ
گشته نگفت پدرت که به خود کمی برس

نفس_ آیا برتان مهم استم که متوجه چشمایم هستین مه
خوب هستم دلتان دگه مه امی رقم هستم دلتان خوش
هستین یا نیستین

حبیبه_ دخترم یکمی ...

نفس_ هیچ حالی وقتی ای گپا نیست بریم پیش مهمانا که
بد است

حبیبه_ درست است

نگین_ مه هم بیایم خانم کاکا

حبیبه_ بیا ها جانم خوب میشه

نگین_ مردا هم است خانم کاکا یکبار کاکایم قهر نشه

حبیبه_ ههه نی دخترم کاکایت اتو آدم نیست بیا

نگین_ سیس خانم کاکا

اسحق_ زاهد جانہ بنہ نور سنگہ یی

زاهد_ مننه کوم بنه یم کاکاجانه تاسو هم په زحمت کرو

اسحق_ نه سه زحمت زاهد جانہ مونر خوشحالیرو چه

تاسو هروقت مونر غریبانی کورته راشی

زاهد_ مننه کوم کاکاجانه

اسحق_ حبیبه چرا ایقدر دیر کردین

حبیبه_ ببخشید مهمانا بود

اسحق_ خالد جانہ دا زما بنخه حبیبه په

حبیبه_ سلام علیکم خوبستین خوش آمدین

زاهد_ علیکم سلام خاله جان زنده باشید شکر شما

خوبستین

حبیبه _ شکر سلامت باشید بشینید

اسحق _ حبیبه اینا خواهر زاهد جان هستن و اینا هم
مادرش

حبیبه _ سلام علیکم خواهر خوش آمدین خوبستین

حمیده مادر زاهد _ علیکم سلام خواهر خوش باشین
سلامت باشین شما چطور استین

حبیبه _ سلامت باشید بشینید راحت باشید

دیوه _ سلام علیکم خاله جان خوبستین

حبیبه _ ع سلام دخترم خوش آمدی شکر زنده باشی
خودت خوبستی

دیوه _ شکر زنده باشی خاله تشکر

اسحق _ نفس چیشد

حبیبه _ حالی میان

اسحق _ زاهد جان خانم دری زبان هست از ولایت
زیبای کندز و مه هم همرایشان دری صحبت کردم و با
پشتو بسیار کم بلدیت داره خانم و امتو با اولاد هایم هم
اونا خو یاد دارن ولی زیادتر دری گپ میزنن شکر حالی
ده وطن ما همه زبان های اول ما که دری است و زبان
دوم ما پشتو است ره یاد دارن زبان مهم نیست همه شان

زبان های ما هستن و مه عاشق شان هستم و به زبان
دری زیادتر صحبت میکنیم

زاهد_ امتو است کاکا جان مه هم هر دو زبان ره یاد دارم
ودوست دارمشان ماهم ده خانواده همه ما هم دری یاد
داریم و هم پشتو کدام مشکلی نیست

نفس_ سلام علیکم

اسحق_ دخترم خوش آمدی خالد جان ای دخترم نفس
است

زاهد_ سلام علیکم نفس خانم خوبستین

نفس_ ع سلام آقا شکر شما خوبستین خوش آمدین

زاهد_ شکر سلامت باشید تشکر

اسحق_ ای هم برادر زادیم نگین است

نگین_ سلام علیکم خوش آمدین

زاهد_ سلام علیکم خواهر سلامت خوش باشین

(نفس)

امتو با همه سلام علیکی کردیم با دیوه بسیار یک دخترک

خوب مالوم میشد بسیار خانواده خوب بودن ولی مچم یا

چرا آمدن خو بازهم خیر مهمان دوست خداست البت

بخاطر نصرت آمدن

زاهد_ کاکا نصرت چپری ده

اسحق_ راستی حبیبه نصرت کجاست؟ امان کجاست خبر
ندارن که زاهد جانشان آمده

حبیبه_ نصرت به نظرم خبر داشت که میابین ولی حالی
خبر نداره که آمدین امان هم امتو و زبید هم خانه نیست

اسحق_ بخیز هله خبرشان کوکه بیابین

حبیبه_ درست است حالی میرم

نفس_ مادر تو بشین مه میرم

اسحق_ نی نی دخترم تو بشین حبیبه بره

نفس_ درست است پدر

حمیده_ دخترم نفس چی درس خواندی

اسحق_ خواهر نفس از مکتب فارغ شده و همچنان

میخواست یکمی درس بخوانه تا بیخی آماده شوه به

پوهنتون رفتن به امی خاطر حالی میخاییم که کابل کوچ

کنیم و نفس هم به درس هایش ادامه بته

نفس_ ها ها پدرجانم راست میگه از مکتب فارغ شدم و

حالام میخاییم پوهنتون مه شروع کنم

زاهد_ خیلی خوب کار کردین خانم نفس حالام بسیار وقت

خوب هست که شما به درس هایتان ادامه بتین میخایین

کدام رشته ره بخوانین

نفس_ سلامت باشید مه زیادتر میخایم رشته طب ره
انتخاب کنم چون زیاد علاقه دارم

زاهد_ او بسیار خوب پس بیشک شما مه هم یک داکتر
هستم داکتر داخله

نفس_ خو ماشاءالله بسیار عالی

زاهد_ تشکر سلامت باشید

(زاهد)

واه ډا سومره بناپسته ډه سومره با اډب ډه ډا چي کوته
کي ننوته خوله مي وازه پاتي شو کاش ډا ما قبول کي
کاش ډا خوما لپوني کړه سومره غتي سترگو لري
ماشاءالله

حبیبه_ بچیم اجازه است که بیایم

نصرت_ ها اجازه است مادر جان بیایین

حبیبه_ بچیم دوستای پدرت آمده بخیز برو پیش شان
پدرت هم صدايت داره

نصرت_ مادر دوستای پدرم نی خواستگار های نفسو

حبیبه_ چی تو چی میگی

نصرت_ چیغ نزن گل عالم خبر نکو پدرم گفت باید ای گپ
مخفی بانه از نفس از همگی

حبیبه_ شما چی میگین شما چی پلان دارین باز

نصرت_ نفس که به خبیر داده بودم ده همو خوردی او فعلاً ده افغانستان نیست و زاهد هم بچه کاکای او است او گفت مه خو نمیتانم دگه افغانستان آمده با زن اولاد هایش ده کشور لندن است و اونا هم تصمیم گرفتن گفتن نفس بهترین دختر است ما نمیخاییم از دست ما برود و به امی خاطر میخاین با زاهد عروسی کنه نفس نباید با خبر شوه اگنه پدرم بسیار زیاد قهر میشه از مه گفتن بود مادر ولی مادر خالد واقعاً بچه خوبست درس خوانده پولدار است جهان دیده است به خانما خیلی احترام داره یک سه یا چهار سال از نفس کرده بزرگتر باشه ما به خوبی نفس فکر میکنیم مادر یکبار بیبی رویه خانوده زاهد ره باز خودت از ما خوشحال باور کو مادر به خوبی نفس مه فکر میکنم لطفاً تو هم منطقی فکر کو

حبیبه_ نصرت تو چی میگی آیا میخاهی ما بدون ازی که به نفس بگوییم نامزدش کنیم نخیر بچیم اصلاً اتو خوب همیشه حالی بزرگ شده زندگیش مربوط خودش میشه چرا نمیفامی مه هیچوقتی اجازه نمیتم که بدون اجازه نفس کدام کاری کنین

نصرت_ مادر شما وقتی نفس ره ده ای خانه آوردین آیا ما چیزی گفتیم پدرم کوشش کرد نان آورد غذا اوره پدرم بزرگ کرده سپس که کدام حس خوبی به نفس نداره ولی هیچوقتی نفس از چیزی کمبودی نداشته حالام مره

پشیمان نکو که به تو گفتم حالی هیچ فایده نداره ما وقت
نفس ره دادیم آیا خوشحال استی او آدم پیر بیایه و
دخترته بیره پس باید چپ خوده بیگیری چون حالی فایده
نداره مه میرم دگه

(حبیبه)

واه خدایا چرا اینا با نفس اتور میکنن خدایا مه چی کنم
خدایا کاشکی هیچوقتی نفس با مه روبرو نمیشد مه بد
بخت اش کردم مه نتانستم برش یک مادر خوب برش شوم
خدایا مره ببخش

حبیبه _ ظریفه !

ظریفه _ بلی خانم

حبیبه _ امان است ده خانه و زبید هم

ظریفه _ بلی زبید آمد امی پیشتر و آقا امان هم هست
خانه

حبیبه _ درست پس برو برشان بگو که مهمانا آمده بیان
اونجه

ظریفه _ درست است میگم برشان

نصرت _ سلام علیکی خالد خانه بنه راغلاست سنگه پی
جویری پخبری

زاهد _ السلام ورویره ماشاءالله خومره تغیر کری پی

نصرت_ هههه نه زه اوس هم هماغه بډرنگ یمه چه تا
لیډلی وی

زاهد_ هههه استغفرالله نصرت جانه

نصرت_ کینه راحتو وسیره

نصرت_ سلام علیک توری بڼه یی استر مشی

حمیده_ ع سلام زما زوی جوړوسی ته بڼه یی

نصرت_ سلامت وسی توری جانه

نصرت_ سلام علیکم بڼه راغلاست

ډیوه_ ع سلام مننه کوم

اسحق_ نصرت کاکایت شان امده

نصرت_ بلی پدر جان آمدن امی پیشتر از بیرون حالی

میاین

امان_ به اجازه تان اسلام علیکم

زاهد_ سلام علیکم امان کاکا استر مشی

امان_ اووو سلام علیک زاهد گرانی خومره غته شوی یی

زاهد ماشاءالله

زاهد_ مننه کوم کاکا جانه ستا لطف ډی جوړ اوسی

(نفس)

امتو کاکایم هم آمد سلام علیکی کرد با همه گی امتو
همگی قصه میکرد نگین دیوانه هم هههه ده قصه گرم
آمده با دیوه مه بیچاره مجبور به قصه هایشان گوش کنم
فقط امتو ولی ای آقای زاهد بسیار انسان خوب با ادب
است امتو سرش پایین ولی مه یگان بار متوجه میشم که
از زیر چشم به مه سیل میکنه ولی مه نمیفامم ای چی
معنا داره توبه خدایا .

امان_خه زاهد جانہ پلار دی چیری ده
اسحق_امان وروړه ده خالد پلار جانہ فوت گری ده یو
کال کیږي

امان_بخنه غوارم زاهد جانہ زه نپوهېدم الله پاک یی
وبخی

زاهد_کومه خبره نده کاکا جانہ الهی آمین
امان_خه نور خه خیرونه

زاهد_ولا خیر خیرت دی کارونه روانه ده په کار کی
مصروف یو

زبید_السلام علیکم

اسحق_اوو خوش آمدی بیدرزاده کجا بودی

زبید_سلام کاکا جان امیدین بخیر بتین که دست تان ره
ببوسم

اسحق_ زنده باشی بچیم خوبستی

زبید_ سلامت باشی کاکا جان خودتان خوبستین

اسحق_ زنده باشی بچیم زبید جان ای زاهد دوست های
دوران طفولیت شما بوده اگه به یادت باشه

زبید_ وله یادم نمانده ولی بازم سلام علیکم زاهد جان
خوش آمدین خوب استین

زاهد_ سلام زبید جان زنده باشی خودت خوب استی

زبید_ شکر سلامت باشی تشکر

اسحق_ یاد خودت بود زبید

زاهد_ وله کاکا جان فقط نام شان یادم بود چندین سال
گذشته دگه کت شان رابطه نداشتیم با نصرت جان بعضی
وقت گپ میزدیم

زبید_ سلام علیکم خواهر خاله جان خوش آمدین

(نفس)

وقتی زبید آمد داخل اطاق هههه اولین بار بود که زبید
حتی چشمایشه ره بالا نکرد ولی دیوه یکرقم طرف زبید
میدید و وقتی خواهر گفتیش نمیفامم احساس کردم دیوه
ناراحت شد خدا خیر کنه

اسحق_ زاهد جان زبید جان هم درس میخانه دریکی از
پوهنتون های کابل و برادرش خالد او هم ده کابل است

زاهد_ زبید جان متاهل استن
اسحق_ نی بچیم مجرد استن خالد جان باز عروسی کرده
زاهد_ خو بسیار خوب
حبیبه_ نفس دخترم بخیزین که نان ره درست کنم شاید
گشنه شده باشن
نفس_ درست است مادر جان
دیوه_ خاله جان مه هم همراهتان کمک می‌شم
نفس_ نی نی دیوه تو بشین جانم راحت باش از راه دور
آمدی خسته شده باشی
دیوه_ نخیر خسته نشدم
نفس_ نی جانم بشین
نفس_ مادر جان غذای ما خانم ها جدا ده یک اطاق از
پدرم شان جدا چطو که راحت بشینیم
حبیبه_ درست است جانم هر چی می‌خواهی
نفس_ تشکر کوینم
(حبیبه)

دخترم نفس خیلی زود بدی ها از یادش میره مه پیشتر
حتی ازش یک دفاع نکردم ولی حالی بیبی ایقدر شیرین
مره ملکیم می‌گه فقط هیچ چیز نشده جانمه فدایش نفسم
فکر میکنه ای مردم بیگانه است به وصف که نمی‌فامه

نامزدش است آه خدایا چقدر دردناک است مه چرا هیچی
نمیتانم کرده مه چی کنم خدایا

نگین_ خانم کاکا بریم که ناوقت میشه

حبیبه_ درست است جانم

نفس_ نگین بچیش دیوه خیلی دخترک خوبست انی

نگین_ بلی نفسویم زیاد دخترک خوب مالوم میشه

نفس_ خوب کتتش ده قصه گرم آمده بودی

نگین_ امم خو حالی فامیدم کفسو نی که تو حسودی
کردی

نفس_ مه حسودی او هم باتو نوچ اصلاً

نگین_ امم پس اتور یعنی حسودی نکردی

نفس_ نی دختر فقط شویم باشی که کت دگه زن دیده
باشمت و مه حسودی کنم لاحوال بالله حالی دگه بریم که
کار زیاد است

نگین_ ههه نفسوگم بریم

(نفس)

غذاره آماده ساختیم ماهمه ما دور دسترخوان شیشته
بودیم ولی مه هیچ اتو ده ای دنیا نبودم ههه نمیفامیدم چی
کنم یکبار اگه با ملیار گپ بزنم او حتماً امیدوار میشه و
نخواهد پشت مه دگه ایلا بته حالام خو نداده خو بازهم

حمیده _ ببخشین حبیبه جان چقدر شما به زحمت شدین
حبیبه _ نی خواهر زحمت چی قربان قدم های شما که تا
اینجه آمدین بخاطر نصرت شما اصلاً به زحمت شدین
حمیده _ زحمت چی ما باید میامدیم حالی خو بیگانه نیستیم
حبیبه _ تشکر حمیده جان
(حبیبه)

واه خدایا ای زن حالی کُلی گپاره افشا نکنه خدایا حالی
چی کنم

حبیبه _ بیگی دیوه جان

دیوه _ میگیرم زنده باشین خاله جان

حمیده _ اینا حبیبه جان خانم دوم امان خان هست

حبیبه _ بلی حمیده جان فوزیه جان خانم دوم امان بیدر
استن و آمنه جان هم خانم اول شان که حالا نامدن

حمیده _ بلی مه آمنه جان ره امو وقتا دیده بودم حالی
اولاد دارن

حبیبه _ بلی آمنه جان یک دختر مثل گل دارن نگین جان
اینجا دختر آمنه جان هستن و از فوزیه جان هم دو پسر و
یک دختر دختر دارن دخترشان هدیه جانم و یک پسر شان
عروسی کرده اونا فعلاً ده کابل هستن و زبید جان ره خو
دیدین

حمیده_ خو بسیار خوب ماشاءالله

فوزیه_ سلامت باشید شما چند اولاد دارین

حمیده_ مه سه پسر و دو دختر دارم پسر اولم زاهد جان
دوم دخترم دیوه جان سوم هم یک دخترم نرگیس بچه دوم
هم ندیم و سوم هم حذیر

فوزیه_ خو ماشاءالله خیلی خوب همیشه خوش باشین پس
هیچ اولاد تان تا هنوز عروسی نکرده

حبیبه_ فوزیه جان بان که اینا غذای خودره بخورن چطو
نکرده البتکه که کردن حالی غذای خودانه بخوریم

(نفس)

ای مادرم چرا ایتو یک عکس العمل ره انجام داد ولی
راحت شدم حالی پس آقا زاهد هم عروسی کرده و یا نامزد
هست خیالم راحت شد خدایا شکر مه ناق ده دلم گپ های
ناق ره جا میدادم

اسحق_ بیگیر زاهد جان

زاهد_ میگیرم شما بسیار به زحمت شدین

اسحق_ نی زحمت چی زاهد جان نوش جانت

(نفس)

غذای ماره خوردیم شروع به دسترخوان جم کردن کردیم
و مه هم میخایم فردا برم یکبار به دیدن ملیار تاهنوز هیچ

کتش اتو مقابل نشدم مچم چی کنم برم چی بگویم مه خو
نمیتانم گپ دلمه برش بگویم

حمیده_ زنده باشین الهی در دسترخوان تان برکت بیندازه
نفس_ زنده باشین خاله جان

نگین_ نفس اینه جم شد ظرفا از خانه مردا ره هم بریم
جم کنیم

زبید_ ضرورت نیست که شما جم کنین او مرد بیگانه
هست اونجه نرین شما خودم جم میکنم

نفس_ به تو چی زبید او مرد بیگانه نیست
زبید_ یعنی چی بیگانه نیست

نفس_ چون او هم با خانوادیش آمده و او مرد هم متاهل
است ضرور نیست تو قید گیری ناق کنی

زبید_ مقصد نمیخایم اونجه دگه بیاین گفته باشم برتان
خوب صحیح فامیدی نگین

نگین_ خو سیس لالای کوچک هههه

زبید_ آفرین و تو هم نفس گفته باشم برت و چای که دم
شد مره صدا کنین یا بدست ظریفه رای کنین ظریفه پس
به چی است

نگین_ سیس برو دگه زبید

نفس_ آه نگین ای لالایت خوده چی فکر کرده

نگین_ خیره مردای افغانستان امی رقم هستن ده قصه نشو
عزیزم به کارما برسیم

نفس_ اوففف خدا درست است جانم

ظریفه_ نفس دخترم تشکر که امیقه کار ره برم کردین
شما برین مه و زینت ای ظرفا ره میشویم

نگین_ نی خاله جان زینت نمیتانه مه و نفس میشویم فقط
تو جم کو ظرفا ره بس و چای دم کو ما دگه کارا ره
میکنیم

نفس_ بلی ظریفه جان تو برو دگه کارا ره کو ما ایره تمام
میکنیم

ظریفه_ زنده باشین دخترایم خداوند خیر بتی تان
نگین_ همچنان خاله جان برین دگه

نگین_ دختر تو دگه وقتا کار نمیکدی با ظریفه

نفس_ دختر نی کار زیاد نمیبود فقط مه و مادرم بودیم
پدرم هم زیاد ده خانه نمیبود و اولادای خودش بس

نگین_ خو خی ها راستی او دختر تو چرا کالانا ره خاله یا
کاکا نمیگی که با نام شان صدایشان میکنی

نفس_ دختر مه ایقه بی ادب نیستم ای عادتت است بعضی
وقت از ناز نام شان ره صدا میکنم شادی آمده به ما گپ
یاد میته

نگین_ هههه دختر تو زیاد شیشک هستی زبانت خو بیخی
هیچ از خوب گپ نمیزنه

(زبید)

مه اول فکر میکردم ای آدم به خواستگاری نفس آمده
چون قومای او خیبر است یعنی بچه کاکایش ولی شکر
خدا نفس گفت که متاهل است و او گپ خیبر هم به نظرم
تمام شده وقتش است که به نفس بگویم که دوستش دارم
و بعداً خواستگاری کنم از کاکایم خدا کتم کمک کنه

زبید_ اینه نگین ظرفا او خانه هم خلاص شد

نگین_ پس سیس یک چند دقه بعد باز بیا چای ره خانه
ببر

زبید_ سیس نگین باز صدایم کو

نفس_ خو زبید گفت ده دقه بعد بیا بار چای ره ببر سیس

زبید_ بچشم خانم نفس

نفس_ آفرین

نفس_ ای بیدرت زیاد کله شخ است

نگین_ هههه ها وله ولی پیش روی تو مورچه میشه

نفس_ ههه مه هر کسی ره انسان میسازم

نگین_ ایشش فکرت باشه لالایمه چیز نگویی چون او

واقعا بچه خوبست

نفس_ اوی بی وفا مه خواهرت و او برادرت و مه کی تا
بالی چیزی به زبید گفتم شیشک

نگین_ لالایم که است انسان خوبست ولی خواهرم نفس
شیشک خداست به مه هیچ ضرورت نیست که طرفداری
توره کنم

نفس_ برو بچیش توره دگه شناختم حالی به کارت برس

نگین_ به کارت برس مرغ دانته کج کج میکنی

نفس_ کت مه دگه گپ نزن

نگین_ اوکی هر چی شما بخواهین

ظریفه_ مه ای چای ره بیرم

نگین_ ها خاله جان بیرین

نفس_ نگین! نگین!!

نگین_ همم چی میگی تو خو گفتی گپ نزن دگه کتم

نفس_ یعنی باز تو گپ نمیزنی ایقدر پست استی

نگین_ خو خودت گفتی چی شده چرا دیوانا واری شدی

نفس_ تو گریه میکنی دختر بخدا قسم که شوخی کردم نفس

به مه بیبی

نفس_ اوسو شو

نگین_ نفس چیشده باور کو شوخی کردم چرا تو گریه

میکنی کدام گپی شده

نفس_نگین خسته شدم از زنده گی

نگین_آه نفسمه

نفس_مه هیچوقتی فکر نمی‌کردم ایقدر وابسته کسی شوم
اگه مه به او نرسم باز چی نگین شما چقدر درد تیر کردین
ولی مه ریشخندی می‌کردم مه حالی فامیدم مادرم برم
میگفت تو تا آخر امتو نمی‌مانی و مه می‌گفتم نخیر مادر مه
همیشه امتو می‌مانم ولی حالی بیبی کلمه عشق مره چقدر
تغییر داد ای عشق چی جنون داره چی؟ جنونی؟

نگین_بس کو نفسم تو باید بخاطر بدست آوردن عشقت
بجنگی نفسم سیس ماهم عاشق شدیم بیبی مه چی کدم
عشقمه اینجه رها کردم رفتم وقتی برم می‌گفت می‌خایم با
فامیلت گپ بزوم می‌گفتم نی نی ولی ملیار ره بیبی سه سال
همیشه و همیشه نزدیک تو شده و می‌خواستنه بگویه
چیزی تو نماندیش اجازه برش ندادی ولی او هیچوقتی
ناامید نشد باز هم فقط می‌خواستنه تو یکبار کتتش گپ بزنی
و تاکه او گپ دلت خوده برت بگویه بیبی فردا میریم و تو
باید هم‌رایش گپ بزنی و اوره اجازه بتی که عشق خوده
برت ثابت کنه

نفس_نگین مه چیرقم طرف او بیبینم سه سال مثل مجنونا
ده پشت مه بوده ولی مه اصلاً اهمیتش ندادم حتی طرفش
یکبار هم ندیدم حالی چطور برش بگویم که دوستش دارم
اه آیا قبولم شاید کنه؟

نگین_ دختر نفس قبولی چی اگه تو یکبار به او بلی
بگویی شاید او ده آسمان ها پرواز کنه حالی ای اشک
هایته بان حالی ای اشک هایته به وقتی بان که ملیار
یازنه ما توره خانه خودشان که بورد باز اووقت اشک
بریز ههههه

نفس_ دختر نگین اگه هیچوقتی یکجا نشیم؟

نگین_ آه دیوانه بس کو دگه اشتکاواری گریه کردن ره
اگه تو خودت بخواهی بخاطر بدست آوردن عشقت ده
مقابل تمام کسایی که میخوانن شما به هم نرسین ایستاده
شوی حتماً به عشقت میرسی اگر واقعاً عشق تان پاک
باشه او وقت خدا کتت میباشه

نفس_ آه نگین کاشکی هیچوقتی عاشق نمیشدم کاشکی
مثل وقتم خوش خوشحال آزاد زندگی میکردم

نگین_ نفس انسان هرچه بگویه که مه عاشق نمیشدم
ولی حتماً یک روزی نی روزی انسان عاشق میشه بخاطر
عاشقی سفری است که از هر انسان یک گذری میکنه
بعضی ها در عشق شان کامیاب میشن و بعضی ها ناکام
مثل مه حالی بس کو دگه اگه کسی بیایه ببینه باز خوب
نمیشه تو بشین مه ظرفا ره میشویم

نفس_ نی همیشه نگین باید مصروف شوم اگنه دیوانه
میشم.

نگین_ نفس تو خوب نیستی

نفس_ نی خوب استم نگین کار ره زود خلاص کنیم چون
پیش مهمانا بریم بد است

نگین_ هاوله راست گفتی

زاهد_ خو تو قصه کو نصرت چطو بود کشور هند چی کارا
کردی

نصرت_ وله هیچ یک بسیار خوبش است وله بسیار یک
مردم خوب داشت جاهای زیبا درسش هم بسیار خوب بود
وله همه چیزیش

زاهد_ هههه شاهروخان ره دیدی هههه

نصرت_ هههه وله نی ما غریبا ره کی میمانن به دیدن
شاهروخان هههه

زاهد_ پس تصمیم داری که بروی

نصرت_ وله درسهایم خو خلاص شد اینه چهار سال بودم
اونجه وله مه خو خوش میشوم که بروم اگر قسمت باشه
صد فیصد میروم

زاهد_ زبانش چطو؟

نصرت_ وله زبانش خو آسان هست حالی خو بیخی از
انگلیسی هم زیادتر استفاده میشه یعنی زیادتر کلمات شان
انگلیسی است و مه بیخی یاد گرفتم

زاهد_ خو بسیار خوب عالیست.خو زبید جان خودت چی
میکنی درس خو میخانی کدام رشته ره

زبید_ مه ده یکی از پوهنتون های خصوصی به رشته
انجینیری ساختمانی ره میخانم

زاهد_ خو بیشک بسیار خوب رشته موفق باشی

زبید_ سلامت باشید خودتان چی خواندین

زاهد_ مه خو اقتصاد تجارت ره خواندم و حالام کارای
امی صادرات واردات ره میکنم یعنی کارم تجارت هست

زبید_ خو ماشاءالله بسیار خوب

زاهد_ خو پدر جانم هم امی کارش بود

زبید_ خو بسیار خوب

زاهد_ کاکا اسحق شما کارهایتان ره به کجا رساندین
کارای شرکت چطو میگذره

اسحق_ وله بچیم کارایش خوب بود وقتا ولی فعلاً کمی
مشکلات پیش آمده دگه

زاهد_ کاکا اسحق خیر وقتی کابل رفتیم همه مشکلات بخیر
خوبی حل میشه ان شاءالله

اسحق_ زنده باشی زاهد جان

زاهد_ شما کاکا امان مصروف چی کارا

امان_ وله بچيم مه يك رهنما دارم ده امو مصروف
هستيم و خالد هم ده يكي از دفاتر هاي دولتي كار ميكنه
امي كارا دگه

زبيد_ خو بسيار خوب كاكا امان

حبيبه_ خو قصه كو حميده جان چطو ميگذره زندگي ده
كابل

حميده_ وله شكرس ميگذره دگه خوبست از وقتي كه از
پاكستان آمديم حالي دگه عادت كرديم هيچ جايي مثل وطن
خود نميشه

حبيبه_ ها وله اي گپ خو است حميده جان ديوه جان تو
مصروف چي كارا پوهنتون ميري نميروى

ديوه_ خاله جان مه ده پاكستان مكتب ره خلاص كردم و
حالام ده ده يكي از پوهنتون هاي دولتي درس ميخوانم
رشته شرعيات ره

حبيبه_ خو ماشاءالله بسيار خوب

ديوه_ تشكر خاله جان كامياب شدن واقعاً سخت بود ولي
خيلي كوشش كردم چون يگانه آرزويم بود كه ده يكي
پوهنتون هاي كابل كامياب شوم

حبيبه_ واقعاً مشكل است كامياب شدن در امتحان كانكور

ديوه_ بلي دقيقاً امتو است خاله جان

هدیه_ مادر جان مه میرم میخوابم شب تان خوش اوففف
چقدر امروز خسته شدم

فوزیه_ دخترم برو خواب شو شبت خوش
حمیده_ اینا دختر کلان امان بیدر هست یا خوردش
حبیبه_ نی اینا دختر کلان امان بیدر است و نگین
خوردش

فوزیه_ اینا دگه دختر یکدائیم است زیاد نازدانه هست
حمیده_ بلی دخترا زیادتر نازدانه میباشن

حبیبه_ البته ده بعضی از خانواده ها بیشتر خانواده ها
دخترانشان ره دوست ندارن و فقط آرمان داشتن فرزند
پسر ره میکنن ایره همه ما شاهد هستیم که پدرها زیادتر
پسر میخوانن و داشتن فرزند دختر ره ننگ میدانن در
قریه ها خو زیادتر

حمیده_ دقیق گفتم خواهر بیخی درست گفتم دختران و
زنان افغانستان واقعاً زیاد غم دیده استن
حبیبه_ متأسفانه

نفس_ بریم دگه اطاق اونا دیوه تنها است
نگین_ تو دیوه ره چی میکنی مه میرم تو برو بخواب
واقعاً مالوم میشی خسته هستی

نفس_ نی مه خوبستم ظریفه ره بگویم اطاق مهمانا ره
تیار کنه تو برو بشین مه میایم
نگین_ سیس پس مه رفتم
نفس_ امم برو
(نفس)

مچم ای خاله ظریفه چی شد که جاها ره آماده بسازیم تنها
بیچاره برش سخت است واقعاً کمی کمک کنم کتتش
زبید_ نفس!

نفس_ بلی زبید چیزی کار داشتی
زبید_ بلی توره کار دارم

نفس_ مره؟ چیز گفتنی داری فردا گپ میزنیم
زبید_ نی همیشه لطفاً یک چند دقه وقت ره میگیره
نفس_ پس سیس

زبید_ بریم پس ده حویلی گپ بزنیم هوا خیلی خوبش
است

نفس_ سیس برویم

نفس_ خو زبید جان بفرما

زبید_ نفس نفس

نفس_ چی؟ فقط نفس گفته رایبی هستی خو بگو دگه

زبید_ بسم الله

نفس_ چی گپ شده

زبید_ نفس بیبی تو همیشه با مه جنگ دعوا کردی خب
خلاصه هرآن کلمه که از دهنّت میبرامد به نظر خودت فقط
یک کلمه زشت بوده ولی میفامی هرآن کلمه که تو میگی
به مثل ایکه ایقدر کلمات شیرین میگویی که اصلاً ده او
وقت مه ده زمین نمیبودم مچم کجا پرواز میکردم مه
عاشق دشنام دادنت هستم

نفس_ زبیدددد بس کو مسخره گی ته بس کو

زبید_ بیبی امیالی که زبید میگی میفامی میخایم تاصبح
فقط زبید بگویی فقط مه میخایم نامم ره از زبان تو بشنوم
میفامی صدایت آرامش دلم است امیالی ای پنجابی به رنگ
قهوه یی ره که پوشیدی هم رنگ چشمایت واقعاً جذابتر
معلوم میشی ای سفیدیت ای چشمایت مه نمیدانم تا حالی
چطو زنده هستم عاشقت هستم عاشق نقطه نقطه از گپ
هایت عاشق نامت نفسم تو نفسم هستی تو ضربان قلبم
هستی مرحم دردم فقط تو هستی فقط توووو نفس

نفس_ بسسس کوووووو نفرت دارم نفرت دارم ازی گپای
که میزنی

زبید_ صدایت واقعاً لذت بخش است واقعاً میفامی وقتی
توره میبینم دستایم از کنترولم خارج میشه زبانم گنگ

زبید_ واه مه عاشق قار شدن هایت هستم دوستت
دارم

(نفس)

انسان احمق ای خوده چی فکر کرده لوده بی شعور احمق
بی ادب چشم سفید ای چی میگه ای کلمه عشق ره چی
تشبه کرده ای اصلاً معنایشه میفهمه آیا میفامه چقدر کلمه
عشق پاک است که ما نمیتانم هر حس ناحق ره عشق
بنامیم واه خدایا مه دیوانه میشم ای هم یک غم دگه مه
چی کنم خدایا چی کنم دیوانه میشم نی همیشه باید واقعاً
بدانم که آیا ملیار واقعاً مره دوست داره یا نی باید یفهمم
اوقف خدایا ای زبید چرا اتو گپا زد اوقف خدایا

(زبید)

اه خدایا مه عاشق او قارش هستم خدایا دختر که اول بدم
میامد همیشه همرايش جنگ میكدم ولی حالی بیبی
دیوانیش شدم خدایا چقدر جالب هههه ولی مه عاشقش
هستم

حبیبه_ نگین نفس چی شد

نگین_ نمیفامم خانم کاکا گفت مه میرم با خاله ظریفه کمک
میکنم بعداً میایم ولی تا حال نامد
حبیبه_ سیس حالی شاید بیایه

نگین_ مه یکبار بروم ببینم که چی شد

حبیبه_ سیس برو

(نگین)

ای نفس امروز مرگ زده خواهر یکدانیم

نگین_ خاله ظریفه نفس همراهی شما نبود

ظریفه_ نی نگین جان همراهم نبود نفس

نگین_ جاهاره انداختی

ظریفه_ بلی آماده کردم اطاق هاره

نگین_ درست است پس تشکر

(نگین)

جالب است پس ای دختر ده کجا است ده کدام فکر هههه

رفته او خدایا ای خو بیخی از مجنونا بدتر شده اه اونه

اونجه است ای چی میکنه اینجه

نگین_ نفسوو اینجه چی میکنی دختر ده ای شبی

نفس_ هیچی چی کنم امتو شیشتم

نگین_ امم پس اتور کدام گپی است مجنون

نفس_ دختر مجنون چی مجنون مه خو ملیارم است

نگین_ اوووووو بیشکککک ایله بیله چقدر شیرین ملیارم

گفتی

نفس_ نگین چرا هیچوقتی برم نگفت دوستت دارم

نگین_ میفامی نفس بعضی وقت کلمات زیادتر دروغ
میباشه بعضی از عاشقا با زبان نی با چشمانشان صحبت
میکنن تو خودت به او بیچاره اجازه ندادی که برت بگویه
ههه یا وقتی توره که میبینه او گنگ میشه هههه بیچاره
ره

نفس_ میفامی بعضی ها عاشق سخنان عاشقانه از عشق
شان است ولی به مه ارزش نداره که کسی به مه کلمات
عاشقانه بگویه کلماتی زبانی با کلمات که از قلب میبراید
فرق میکنه مه کلماتی ره میخایم که از قلب گفته شوه

نگین_ دختر مه نمیفامیدم ایقدر عاشق پیشه باشی هههه
باور کو مه اتو گپ هاره نمیفامیدم اگه میفامیدم امروز
رحمان کتم میبود هههه

نفس_ آه دختر ههه چی گپایی بزنی مه وقت درک نمیکردم
تان ببخشی نگین مه نمیفامیدم

نگین_ آه عاشق پیشه گکم فرق نمیکنه عشق ما واقعی
نبوده که به هم نرسیدیم مه مطمئن هستم که رابطه تان
واقعی است و آخر نی آخر به هم میرسین

نفس_ زنده باشی نگینم سلامت باشی شکر که هستی

نگین_ جانمه دختر تو خو گفتی که میرم با خاله ظریفه
کمک میکنم او بیچاره تمام جاهاره انداخته ولی تو کجا
بودی

نفس_ واه بیچاره انداخته

نگین_ امم

نفس_ مه خاله طریفه میپالیدم به نظرم کار دگه داشت تا
حویلی آمدم ای هوای زیبا امتو مره ده خیالات بورد ای
کوه ها ره که دیدم امتو رفتم ده فکر بیبی چقدر زیبا مالوم
میشن شب

نگین_ خو پس ده خیالات غرق شده بودی ههه

نفس_ ها دگه هههه

نگین_ خو بخیز که بریم خانم کاکایم گفت چیشد نفس

نفس_ خو پس فردا میریم

نگین_ هههه دیوانه باز امو سبا گپ میزنیم

نفس_ شادی

نگین_ هههه مرغ

حبیبه_ آه اونه نفس دخترما هم پیدا شد هههه آمدی
دخترم

نفس_ ها مادر جان ببخشین

حمیده_ هیچ گپی نیست دخترم بیا بشین

نفس_ سلامت باشید خاله جان

دیوه_ به زحمت شدین زیاد کاش مره هم میماندین که کت
تان کمی کمک میشدم

نفس_ نی دیوه جان زحمت چی ایقه کار خو نبود جانم
نگین_ دیوه جان ای ایقه کار کن هست که بیخی هههه
نفس_ نگینننن دختر چرا گپ های ناحق میگی چطو کار
ره یاد ندارم

نگین_ دختر مه خو صفتت ره کردم ههه
نگین_ دختر چرا چشمايته میکشی طرفم
نفس_ ههه دیوه جان توره که دیده وقت مره از یاد برد
بسیار بد هستی نگین

نگین_ تشکر جانمه ایقدر هم دگه تعریف مره نکو هههه
دیوه_ هههه

نفس_ خاله حمیده اگه اجازه شما باشد دیوه جان ره ببرم
تا حویلی یا هم تخت بام هوا خیلی خوب است
حمیده_ ها دخترم برین با ما دق میارین هههه
نفس_ هههه نی استغفرالله خاله جان

حبیبه_ برین برین جانم

نگین_ مادر هدیه کجاست او هم بیایه یکی قصه کنیم
ساعت ما تیر شوه

فوزیه_ نی نگین جان دخترگ خوابیده میفهمی قصه ای
چیزا ره دوست نداره شما بروین بان او راحت باشه کمی

نفس_ نگین جان بریم

نگین_ سیس بریم

نفس_ دختر توره کی گفته بود که هدیه ره بخواهی

نگین_ گفتم شاید دق آورده باشه به ای خاطر

نفس_ نخیر جانم او دق نمیاره دلت جم حداقل او زن خو

باید صحیح جوابته میداد

نگین_ بان حالی چی کنیم

نفس_ آه دیوه جانم ببخشی مه متوجه نبودم

دیوه_ نی مشکلی نیست میشه سوالی پرسان کنم

نفس_ ها جانم البته اگر نگین بخواهه

نگین_ بلی جانم کدام مشکلی نیست

اسحق_ دخترم شما کجا میروین

نفس_ پدر هوا خیلی خوب است گفتیم تا تخت بام برویم

اسحق_ خوب کردین بروین

نفس_ چیزی کار داشتین آقا زاهد شما چیزی کار دارین

زاهد_ نخیر نخیر زنده باشین

اسحق_ میرن میخوابن آماده است همه چیز

نفس_ بلی پدر جان همه چیز آماده است بیاین مه پرتان
اطاق تان ره نشان میدهم درست است پدر

اسحق_ بسیار بسیار خوب میشه پس مه میرم با امان بیدر
مشینم کمی قصه میکنیم

زاهد_ بسیار بخشین که وقتر خواب میکنم

اسحق_ نی نی خواهش میکنم هیچ کدام مشکلی نیست

نگین_ پس دیوه مه و تو هم برویم تا نفس بیایه

دیوه_ درست است خوب میشه

زاهد_ خانم نفس شما هم به زحمت میشوین

نفس_ نی استغفرالله هیچ کدام زحمتی نیست

زاهد_ نام خدا خانه تان خیلی بزرگ منظم هست مثل خانه

های که در شهر است

نفس_ بلی پدرم خانه ره مثل خانه های شهر آباد کرده بلی

امتو است و همچنان تشکر

زاهد_ خواهش میکنم ولی واقعاً زیباست کدام کارگر چیزی

داره

نفس_ بلی ما کارگر های مرد هم داریم و زن هم تبیله و

گاو شکر همه چیز داریم

زاهد_ خو بسیار خوب ماشاءالله خیلی ایرقم زندگی ره

دوست دارم چطور که به همیشه اینجه زندگی کنم هههه

نفس_ هههه باعث افتخار ما است اگر شما بخواهین قدم
هایتان بالای دیده های ما چرانی البته

زاهد_ بسیار زیاد تشکر نفس جان راستی نام تان خیلی
زیباست به وصف که در اینجا از نام ها زیادتر استفاده
نمیکنن

نفس_ سلامت باشی بلی معمولاً در ولایات مثل خوست
زیادتر از ایرقم نام ها استفاده نمیکنن مادر جانم ده کندز
هم که وطن شان است و در کابل هم زندگی کردن به ای
خاطر ای نام ره دوست داشته و بالای مه ماندن

زاهد_ خو بسیار خوب شاید مثل نام تان نفس مادر جانت
باشی

نفس_ هههه دقیق گفتین مادرم زیادتر مره نفسم صدا میزنه

زاهد_ اسم تان خیلی زیباست مثل خودتان

نفس_ هههه تشکر حسن نظر تان است

نفس_ راستی آقا زاهد شما متاهل هستین نامزد هستین

یا عروسی کردین

(زاهد)

نفس وقتی ازم ایره پرسان کرد خیلی جگرخون شدم چون

نفس خبر نداره که او نامزد مه هست فعلاً پدرشان بدون

از ای که پرسان کنه از نفس وقت شیرینی شه برما دادن

واقعاً مه خیلی جگرخون میشم چون نفس بهترین است

اگر مره نخایه چطور پس حالی مجبور استم خاموش بمانم
چون کاکا اسحق گفته نباید نفس خبر شوه

زاهد_ آه ببخشین بلی بلی مه نامزد هستم شاید ده امی
نزدیکا ازدواج کنم زیاد دوستش دارم واقعاً زیاد

نفس_ خو بسیار خوب خداوند به هم برسین

زاهد_ سلامت باشین

(زبید)

آه ای نفس ره بیبی با ای آدم چطو قصه داره ای چطو
جرات کرده با نفسم صحبت کنه حالی باید یک کاری کنم
که نفس از پیش ای انسان احمق برود

زبید_ نفس تو اینجه

نفس_ بلی

زبید_ نگین صدایت داره مره گفت که برو نفس ره صدا
کو گفت زود بیایه

نفس_ او ها وله پس شبستان خوش چیزی ضرورت ندارین

زاهد_ نخیر سلامت باشید شب خودتان هم خوش

نفس_ سلامت باشی

زبید_ بریم نفس راستی میشه یک چند لحظه باشی لطفاً

نفس_ چی میگی؟

زبید_ نفسم نمیخایم دگه با هر کسی صحبت کنی دوست
ندارم

نفس_ احمق مره نفسم نگو او ها توره چی که مه با هر
کسی گپ میزنم

زبید_ خیر جانم روزی شاید فهمیدی که مره چی شبت
خوش نفسمم یگانه عشقم

نفس_ اوففف خدایا دیوانه میشم

(زبید)

آه برش چقدر زیبا میگه وقتی عصبانی میشه ای آدم
احمق ره باید جزایشه بتم

زبید_ راستی آقا زاهد چیزی کار ندارید

زاهد_ نخیر سلامت باشید چیزی کار ندارم اگه داشتتم باز
به خانم نفس میگویم

زبید_ هههه اینجه ما رواج نداریم که مهمانای بیگانه با
سیاه سر های خانه صحبت کنه

زاهد_ هههه ببخشید سیاه سر نگوید خانم ها ره چون
خانما ارزش بهترین کلمه ها ره داره و اصلاً سیاه سر
گفتن منطقی نیست یک کلمه بی معنا است

زبید_ او پس اتور است خو با خانمای ای خانه حالی دگه
شب تان خوششش

(زاهد)

وای ای انسان خوده چی فکر کرده کاش گفته میتانستم که
نفس نامزد مه هست ای کاش گفته میتانستم کاشکی کاکا
اسحق میماند که بگویم نفس نامزد مه هست نامزد زیبای
مه است اگه نفس خبر شوه ازی کاری پنهان ما شاید مره
قبول نکنه یا ازم خفه شوه چی رقم هیچ دختری تابالی
ایقدر نظر مره به خود جلب نکرده بود با یک دیدن نفس
نهمیدم چیرقم حس به مه پیدا شد خدایا هههه چطور گفتم
به نفس میگم بیخی کارای جالب میکنم کنه امی زبید
...نی نی او مثل برادرش است و ها اگه بجای او باشم مه
هم امتو میگم اوخو تاهنوز نمیفامه که نفس نامزد مه
هست

نگین_ دختر نفس اوففف تو یکبار که بروی جایی باز دگه
هیچ زود نمیایی بیا دگه زود

نفس_ ببخشین که منتظر ماندم تان خو قصه کنین قصه کو
تو دیوه که کتت یکمی آشنایی ما زیادتر شوه

دیوه_ وله دگه کدام گپی خاصی خو نیست

نگین_ نامزد هستی عروسی کردی چیرقم

دیوه_ نی عروسی خو نکدم فعلاً مجرد هستم نامزد بودم
یک انسان خوبی نبوده با همدیگه هیچوقتی به توافق
نمیرسیدیم بعد از او تصمیم گرفتیم که جدا شویم

نگین_ او پس نامزد بودین خیر جانم انسان وقتی چیزی
ره از دست میته خداوند حتماً در قسمتش چیزی خوبتری
ره نوشته

دیوه_ بلی امتو است مه هم هیچوقتی پشیمان نشدم نیستم
ازی کارم بعضی ها وقتی نامزد میشن میگن نی اگر ایلا
کنیم بد نام میشیم زیادترا هم به امی خاطر بدبخت شدن
دوره نامزدی بخاطر امی گپها است که یکی دیگه خودره
خوبتر بشناسن زوج ها

نفس_ دقیق گفتم دیوه جان افرین بسیار خوب گفتین
نگین_ راستی دیوه جان پیشتر میخواستی سوالی کنی حالا
بپرس

دیوه_ تشکر جانم ولی باعث جگرخونی تان نشود
نگین_ نخیر اصلاً بفرمایید

دیوه_ خاله فوزیه مادر اندرتان است انی پس مادر خودتان
کجاست چطو پدرجانت دوباره ازدواج کرد ببخشین دگه
سوالی شخصی هم است

نگین_ نخیر جانم هیچ گپی نیست مادرم کمی مریضی داره
کمی نی یعنی زیادتر درست ذهنش کار نمیشه بعضی وقت
زیادتر چیزا یادش نمیمانه شاید مادرجانم هم بیایه ده امی
نزدیکا و پدرجانم هم مجبور شد که دوباره ازدواج کنه
دیوه_ خو جانم خداوند شفا نصیب مادرجانت کنه

نگین_ سلامت باشی

دیوه_ از خود بگو نگین جان تو بگو نفس جان
نگین_ نی جانم مه تاهنوز شکر خدا مجرد هستم و
مصروف درسها استم

دیوه_ خو بسیار خوب جانم

نفس_ و همچنان خودم هم شکر خدا مجرد هستم وتاحالی
اصلاً فکر به ازدواج نکردم و کدام تمایلی هم برش ندارم
دیوه_ خو بسیار خوب نفس جان ولی اگر خانواده اقدام کند
پس چی؟ فعلاً بعضی از خانواده ها زیادتیر دخترای خود ره
بدون از ایکه او آگاه باشن شیرینیش ره میتن

نفس_ نخیر جانم مه هیچوقتی اجازه به اتو یک کاری
نمیدهم همیشه هیچوقتی ازدواج اجباری صورت بگیره
دیوه_ دقیقاً نفس جان امتو است

نگین_ چند وقتی میشه ده کابل زندگی کردین

دیوه_ ما یک دو سالی میشه که به کابل امدیم پیش از او
چند وقتی ده کشور پاکستان زندگی کردیم یک 1 سالی ده
کشور ایران امتو هم ده هند ولی زیادتیر ده پاکستان زندگی
کردیم

نگین_ او بیشک پس چند کشور ره دیدین

دیوه_ بلی ها امتو است

(نفس)

ماهم امتو قصه داشتیم ولی از گپ های دیوه هیچ خوشم
نامد نفامیدم معنی گپ هایش چی بود ولی بازهم هر چی
باشه بازهم خوب نیست ده زندگی شخصی کسی غرض
بیگیره خو ای دختر ده رنگم نشیشت ههه اول خوشم آمد
ولی حالی چی میگم ههه

نفس_ دخترا چطور است برویم خواب کنیم

نگین_ سیس جانم خدا کنه دیوه جان ساعتت کمی تیر
شده باشه

دیوه_ سلامت باشید تشکر ها زیاد خوب گذشت برویم پس
بخوابیم شاید همگی خواب باشه

نفس_ نی دیوه جان مادرم شان تاحالی نخوابیده

دیوه_ خو پس نخوابیده

نفس_ فقط مردا زود خوابیدن

نگین_ ههها ما خانم ها قصه ما خلاص شدنی نیست

دیوه_ هههه ها امتو است

نفس_ پس برویم

حبیبه_ اونه بلاخره جوانا رسیدن

نفس_ ههه مادر جان شما تاهنوز نخوابیدین

حبیبه_ نی جانم ما از شما چی کمی داریم که شما بیدار
باشینا بخوابیم ههه

نفس_ ههه نی مادر جان استغفرالله ایتو گپ نیست
حبیبه_ حمیده جان برین بخوابین چون زیاد خسته شدین
امروز

حمیده_ بلی حبیبه جان امتو است پس برویم شب تان
خوش

فوزیه_ شب خوش حمیده جان

حمیده_ شب خوش فوزیه جان

نفس_ مادر مه اطاق ره نشان میدهم

حبیبه_ سیس دخترم تو برو

نگین_ پس ماهم رفتیم شب تان خوش

فوزیه_ شب خوش

حمیده_ دخترم نفس شما چقه به زحمت شدین

نفس_ نی خاله جان ای چی گپ هست خوبشد آمدین
معرفی شدیم هیچ زحمتی نیست

حمیده_ زنده باشی دخترم

حمیده_ وای بچیم تو تاهنوز خواب نکردی

زاهد_ نخیر مادر جان خوابم نبرد

نفس_ نی که جایتان خوبش نیست

زاهد_ نی نی تشکر بهترین جای است ولی نمیفامم

نفس_ خو پس درست است

حمیده_ تو دخترم پس برو بخواب ماهم میخوابیم

نفس_ کدام چیزی دگه کار ندارین

زاهد_ نخیر برین خواب کنین چون زیاد خسته شدین

امروز نفس_ نخیر خسته نشدم باز هم پس شب تان خوش

زاهد_ شب خوش

نگین_ شبت خوش جانم

(نفس)

وای وله راست میگه زیاد خسته شدم بید ههه صبح هم

بخیر میرم بیرون حتماً بخیر

حمیده_ بچیم چرا نخوابیدی

زاهد_ مادر خواب از چشمایم پریده

حمیده_ ههه چرا نی که بخاطر نفس

زاهد_ ههه مادر

دیوه_ بیاین داخل کمی کت تان گپ میزنم

حمیده_ سیس بریم

دیوه_ لالا خبر استی که تو چی میکنی

زاهد_ چی کردم؟

دیوه_ نفس خبر نداره از ای پیوند هیچکسی بیغیر از پدر
ومادر برادرش ای چیرقم کار است اصلاً تو میفهمی او
دختر اصلاً به ازدواج فکر نمیکنه دختر بسیار مغرور
است هیچکسی سر از او پیوند به زور قبولانده نمیتانه به
تو خو اصلاً فکر نمیکنه بخاطر خیبر او اصلاً نمیفهمه تو
بچه کاکای خیبر استی بسیار جالب نیست ای کار منطقی
نیست او توره متاهل فکر میکنه

حمیده_ مادرش حتی مانع مه شد که یکی دیگه خود ره
یکمی رابطه ماره نزدیک بگویم بچیم از ای دختر تیر شو
سیس یک دختر زیبا با ادب مقبول است از یک خانواده
خوب ولی بازم

دیوه_ خانواده جی ای دگه خانواده هست خانوادیش هم
خوب نیست دختر اصلاً با ما جور نمیایه خیلی مغرور
است ازی کرده نگین خیلی دختر خوب است خیلی
خانوادیش همچنان حداقل مثل یا خو نیستن که دختر خوده
مثل یک بار اضافی بتن اینا دختر خوده به خیبر لالا
ن فروخته بودن

زاهد_ بس است دگه دختر چی گناه داره پس دختر بسیار
خوب دختر است او آرام است مغرور نیست آرام و مغرور
ره فرق بتان و ها او مربوط ماو خیبر میشه ای دختر ره
ن فروختن ای گپ ره از دانت دگه نشنوم زندگیم مربوط

خودم میشه به تو مربوط نیست او حالی نامزد مه هست
ایره فامیدی یا نی مه از ای دختر گذشتی نیستم فامیدین
شبتان خوش

حمیده _ برو بچیم

دیوه _ مادر دیدی از حالی شروع کرده ایستاده شدن ده
مقابل ما بعد آره خدا میفامه مادر ما آخر به بلا میرویم
حمیده _ دخترم نفس ایقدر دختر بد هم نیست چرا تو اتو
فکر میکنی

دیوه _ مه هم نگفتم بد است ولی نخواهد لالایمه قبول کنه
او ده حالت نورمال قرار نداره یکرقم دگه است مادر خدای
نخواستته ده زندگیش دگه کس نباشه

حمیده _ دختر توبه بکش ای خانواده اتو خانواده نیستن
ایناره ما عین از وقت میشناسیم اگر مه نمیشناختم
خیبرشان خو میشناخت گفتن که از نفس تیر نشین خیلی
دختر خوب است

دیوه _ مادر مه نمیفامم ولی باز هم دلتان بریم بخوابیم

حمیده _ سیس بریم

حبیبه _ اسحق!

اسحق _ بلی خانم

حبیبه _ بیبی اسحق بالای نفس ظلم نکو

اسحق_ خانم نفامیدم

حبیبه_ اسحق گوش کو او دختر گناه داره بیبی اول به
خیبر دادیش بعداً حالی به ای زاهد میتیش بدون ازی که
خبر باشه ای کار ره نکو گناه داره اسحق ما جی جواب
بتیم به خداوند

اسحق_ بیبی حبیبه امیقه که تو برش مادری کردی مه هم
پدری کردم دختر ره که نمیشناختم آوردی اول به خانه خو
سیس به او جای دادم به نام خانواده خوده دادم اولاد خود
گفتمش حالی هم سرش حق ندارم به نظر تو

حبیبه_ نخیر اسحق مه نگفتم که تو حق نداری مه گفتم
ای کار ره نکو زاهد شان ره جواب بته که برون خانه
خود

اسحق_ مه گپای خوده گفتم حالی ای کار برگشت نداره
میفامی خیبر چی گفت؟

حبیبه_ چی؟

اسحق_ گفت که مه نمیتانم نفس ره اما باید با پسر کاکایم
زاهد عروسی کنه اگر زاهد خوش کرد نفس ره اما زاهد
گفت کاکا جان مه نفس ره قبول دارم باور کو زاهد بهترین
است لیاقت نفس ره داره تو خوش استی با خیبر عروسی
کنه

حبیبه _ البتکه خوش نیستم اما ای رابطه ره فسق کو او
بیازو دگه افغانستان نمیایه

اسحق _ همیشه ایتو یک کار

حبیبه _ چرا همیشه

اسحق _ زن اینی دوشک که تو داری از برکت خیبر است
هر چیزی که تو داری از برکت او است اگه ای رابطه ره
قبول نکنیم یک چیز هم به ما نمیمانه یک چیز

حبیبه _ آه اسحق حالی فامیدم که چرا ایقدر خوبی زاهد ره
میگی تو چیرقم یک انسان استی بخاطر پول پیسه دخترت
ره میفروشی

اسحق _ حبیبه بس کو اگنه خوب همیشه برت

حبیبه _ چی پس دروغ میگم

اسحق _ اول نمیماندی اول او دختر ره اینجه نمی آوردی
اینجه هوتل است که هر کسی ره بیاری او دختر مه نیست
و هرکاری ره میکنم خوب میکنم به تو مربوط همیشه

اگر میخواهی ای رابطه خلاص شوه پس نفس هم نباید ده
ای خانه و به نام ما یاد شوه بس و خلاص انتخاب به
دست تو است

(حبیبه)

آه خدایا چقدر ای انسانی بدی است ای خدا مه چی کنم
چطو کنم چطو میتانه ایتو بگویه ای آدم ای دل نداره یا ای
اصلاً انسان نیست مه ده شناخت اسحق بسیار کار غلطی
کردم مه اصلاً نمیفامیدم ایقدر انسان بد باشه

نفس_ نگین خواب کردی

نگین_ امممم تو هم بخواب شبت خوش

نفس_ اما نگین نگین!

(نفس)

وای ای نگین ایقدر زود خوابیده ههه مره خو هیچ خواب
نمیبره چی کنم شاید ملیار فیسبوک داشته باشه مه خو
ندارم باش یکی جور کنم امتحان کنم یکبار که چی میشه
نگین_ نفس!

نفس_ چی میگی نگین

نگین_ نخوابیدی

نفس_ نی خوابم نبرد

نگین_ درست است

نفس_ نگین تخلص ملیار شاید چی باشه

نگین_ دیوانه مه چی بفامم

نفس_ نڱين نڱين !

(نفس)

نڱين ره هم خواب بورد حالی مچم چی کنم از فیسبوک هم
هیچ استفاده نکدم ایقدر نمیفامم ده سر ای برنامه ولی
بازهم همه مشکلات ره بخاطر یارم به دل جان میپذیرم

باش یکبار ملیار بزنم نی دگه نخواهد پیدا شوه بیا یکبار
امتحان میکنم باش که ببینم نی نی پیدا نمیشه نی نیست
اوففف خدا خو خیر حالی دگه مجبور بروم خواب کنم اگنه
فکر زده دیوانه میشم صبح حتماً میروم ای نڱین موش
واری است ولی گلی جایزه گرفته اوسو شو شادی

نڱین_ نفسسس او دختر نفس

نفس_ اه چیشده

نڱین_ بیخیز که صبح شده تلفون ره کوک میکنی باز
بیدار نمیشی ایقدر وقت هم است

نفس_ اه نڱین بیدار شدم وقت نیست باید نماز ماره
بخانیم وقتی هوا روشنتر شد برویم

نڱین_ چی کجا بریم

نفس_ به جای همیشگی زیاد وقت شده نرفتیم امروز قلبم
میگه ملیار اونجه میایه

نڱین_ آه دختر دیوانیم کدی مه نمیرم خودت برو

نفس_ لوده يادت رفته گفتي ميريم سيس تو نرو خودم تنها
ميرم

نگين_ آه خدایا مه دیوانه شدم كت ای دختر ای دختر زیاد
لجبار است باش نفس مزاق كدم كتت ميرم ميرم

نفس_ زود شو پس ساعت های 6:30 ميبراييم از خانه

نگين_ ولی حالی خاتم كاكاييم كه بيدار شدن به نماز باز
چطو

نفس_ به اونا خوده نشان ميتيم كه يعنى بيدار شديم بعد
از او ميريم بيرون تا پس بيدار شون زود خانه مياييم

نگين_ سيس خي حالی پس بریم نمازماره بخانيم

نفس_ سيس خو برو دگه كه بریم

حبیبه_ او بیشك دخترایم شما بيدار شدین

نفس_ امممم دگه مادر شما بيدار شدین

حبیبه_ پس بيدار نمیشدیم

نفس_ نی نی بسیار خوب كار كردین مهمانا بيدار نمیشن

حبیبه_ شاید اونا خودشان بيدار شون دگه

نفس_ ها ام تو است مادر شما بعد نماز پس ميخوايین

حبیبه_ چرا؟

نفس_ هیچ امتو چون دیروز زیاد خسته بودین گفتم خواب
کنین باز یکمی ناوقتتر بیدار شوین نخواهد نصرت مهمانا
ایقدر زود بیدار شون

حبیبه_ درست است نفسم ولی مه یکمی پریشان هستم
جانم دیروز بخاطر گیای نصرت تو ناراحت استی زیاد
ایره بفهم جانم تو حتماً درسته میخوانی

نفس_ نی نی مادر هیچ گپی نیست مه ناراحت نیستم باور
کنین مادر حالی برین خواب کنین اگه نماز تان ره خواندین
حبیبه_ واقعاً دخترم

نفس_ ها ها مادر دلت تان جم حالی برین دگه
حبیبه_ سیس دخترم پس مه رفتم چون نمازم ره خواندم
نفس_ دگا خواندن

حبیبه_ همم اونا هم خواندن تو خواندی
نفس_ نی مادر نگین خواند ولی مه باشما هستم اینجه
هههه

حبیبه_ ههه سیس برو دگه

(نفس)

اوخدایا شکر ای کار هم خلاص شد بروم نماز بخانم بعداً
یکمی به سر وضع خود برسم

نگین_ دختر کجا شدی مه میرم لباس هایمه میپوشم تو هم
زود بیا که ناوقت نشه

نفس_ سیس مه زود میایم
(نگین)

خدا کنه گیر ما کنه هههه کسی او ملیار خو خبر نداره
که ما میاییم پس اگه نیایه چی
نگین_ نفس آمدی

نفس_ همم یک بیست رکعت خو نبود

نگین_ دختر ملیار خو نخواهد بیایه اونجه چطو میشه

نفس_ دختر پدر ملیار ملای مسجد است و هرصبح هم
ملیار میره به نماز صبح باید زودتر اونجه برسیم

نگین_ دختر ایقدر معلومات از کجا کردی

نفس_ دختر سه سال است که مه میشناسمش پس چطو
نفامم دگه

نگین_ ای چشم سفید یعنی برش فکر میکردی

نفس_ میفامی هرآن دختری که خوده زیاد پوک میگیره و
میگه مه به عاشقی باور ندارم آخر نی آخر حتماً عاشق
میشه و او بچه که پشتش ره گرفته برش فکر خو میکنه
ههههه

نگین_ دقیقاً مثل تو هههه راست نگفتم راستی پس
تخلصش ره چطو یاد نداشتی

نگین_ بسیار بد استی شادی وله مه هم نمیفامم چرا یاد
نداشتم چون هیچ به تخلص اش فکر نکرده بودم حالی
زود برویم که ناوقت میشه

نگین_ سیس سیس بریم ولی باید خودت دگه کارا ره کنی
نفس_ هههه به او چیزا فکر نکو مه اولین بار نیست که
از خانه پُت میگریزم ههه
نگین_ راستی؟

نفس_ هههه ها باز برت قصه میکنم

نگین_ وای خدا توبه از دست تو خو حالی از کدام راه
میریم

نفس_ از راه پشت سر که بخاطر جنگ ها پدرم جور کده
بود

نگین_ نی مه از او راه نمیرم او راه ترسناک تهکوی ده
صبح وقت خو بیخی میفهمی که ده کوه میبراییم

نفس_ لوده نترس مه عین از خوردی که از اوراه پُت از
خانه میبرایم وقتی نصرت پدرم نمیماندیم بیرون برم از
اوراه میرفتم

نگین_ نفس خیره اونجه زیاد سگ ها داره مه میتراسم او
طرف راه به کوه هست و مه میفامی میتراسم
نفس_ نگین نترس باور کو چیزی نمیشیت باور کو به مه
باور کو

نگین_ نفس خدا بزنییت بریم اوففف

نفس_ هههه دختر نمیفامیدم ایقه ترسو باشی یعنی کت مه
که بودی تابه هنوز نفهمیدی گریختن کارهای منافقی ره
هله بریم ناوقت شد

نگین_ نفس مه میتراسم

نفس_ گپ نزن که کسی بیدار نشه

نگین_ اوففف نفس

نفس_ بیا ازی راه نترس گروپ موبایل ره روشن میکنم
مره دستت ره به مه

نگین_ چقه مانده

نفس_ لوده فقط ندیدی هههه دختر تو چشمای پُت راه
میری لوده کت کارت باز کو که یکبار به زمین نفتی

نگین_ هی ای دروازه ره چقسم باز میکنی

نفس_ چپ شو تو قلف ایره هم تغییر دادن. سیخک داری؟

نگین_ دختر با سیخک باز نمیشه

نگین_ آه خدایا شکرت ولی نمیفامم کتی ای دیوانه مه
چرا مقابل شدم

نفس_ بس بس حالی شکایت ره بان

نگین_ آه نفس یکبار سگ ها سرما هجوم نکنن

نفس_ دختر سگ ها ای طرف نیست ماخو به کوه بالا
نمیشیم ای طرف میریم مستقیم به سر ک میرسیم او بیبی

نگین_ آه خدایا هزاربار شکرت هزار بار شکر به سرک
رسیدیم

نفس_ مرگ فقط از گور نجات یافتی

نگین_ او تهکوی از گور بدتر است

نفس_ ههه ترسو

نگین_ واقعاً که کاکایم یک کاری فوق العاده عالی بینظیر
کرده اینطور کار ده امی کُلی قریه کسی نکرده

نفس_ خب ها دگه ما مجبور هستیم بخدا ده امی جنگ ها
اگه امی تهکو نمیبود حالی زنده نمیبودیم و پدرم هم
خواست اتو جور کنه خیلی امن است

نگین_ وله دختر آخر چطو شوه ای کشور

نفس_ به خدا میسپاریمش خداوند مهربان است

نگین_ ناوقت خو نکردیم

نگین_ باز میبینیم نفس جان متوجه ساعت خودت هم
باشی

نفس_ نگین نگین

ملیار_ ههه خانم نفس میشه یکجا بشینیم
(نفس)

خدایا جرات مه چیشد خدایا مره چیشده جانم میلرزه ای
چطو یکدفعی پیدا شد یعنی ای ماره دیده وقت

ای نگین هم رفت مه چی بگویم اصلاً حالی آمده نیستم
نفس_ نخیر نمیشه باید خانه برویم

ملیار_ نفس بس است دگه بس است سه سال هستم منتظر
ایکه یکبار طرفم ببینی و برم وقت بتی که کتت یکبار گپ
بزنم ولی نمیفامم چرا ایتو میکنی لطفاً فقط به یک چند
لحظه

نفس_ سیس

ملیار_ نفس نمیفامم چیرقم شروع کنم نفس باور کو سه
سال است منتظرت هستم نمیفامم چطو ایقدر لجباز هستین
که یکبار هم درست حتی برم نگاه نکردین سیس خودتان
بهتر میدانین که مه شماره چقدر دوست دارم چون از
چشم هایم خوبتر میتوانین خوانده ببینی نفس باور کو خیلی
دوستت دارم آنقدر که بعضی وقت مثل مجنون میشوم

لطفاً عذر میکنم ایقدر هم برم ارزش قایل شوین مره شما
از بین میبرین وقتی حتی مثل یک سگ ...

نفس_ لطفاً هیچوقتی کلمه انسان ره با کلمه حیوان وصل
نکنید

ملیار_ پس مه چی کنم چی کنم که شما گپم ره قبول کنین
لطفاً عذر میکنم برتان یکبار هم که شده فقط یکبار طرف
چشمایم دقیق ببینین که چقدر بیقرار است یک هفته
منتظریکبار دیدار شما بودم وقتی او روز شما اتو به مه
گفتین کلمات تان فقط به قلب مه اصابت کرد اما مه یکبار
هم مایوس نشدم و نمیشم و از عشق که ده قلبم است از
او منصرف نمیشم وقتی شماره دیدم از سرک میامدین
امروز مه مسجد نرفته بودم از طرف خانه میامدم دیدم
شماره باور کنید قلبم فقط یک نگاه که شما ره دید
ضربانش دو چند شد نمیفامم چیشدیم مه از قلب میگم شما
هم بیقرار دیدنی کسی ره داشتین پس چرا اظهار نمیکنین
مه دیدم شما چقدر بیقرار بودین مه خوب صحیح میدانم و
امی برم روحیه میته مه دیوانه وار عاشق تان هستم مه
بخاطر عشق تان مثل مجنون ها شدم دیوانه و سرگردان
دوست تان دارم از صمیم قلب و از هیچکسی هیچ چیزی
هراس ندارم امتو که نامتان نفس است شما هم نفس مه
هستین پس لطفاً بدانین لطفاً مه از شما نمیخایم که زودتر
جواب مره بتین مه سال ها منتظر تان میمانم سالها نفسم

نفس_ خداحافظ تان

مليار_ اگر عشق تو به قيمت جانم هم باشد به دل جان آن
قيمت را خريدارم نفسم تا آخر عمرم منتظرت ميمانم
خداحافظ لطفاً بعضی وقت بيابين اينجا کسی است که
ديوانه وار انتظار ديدن تورا دارد

(نفس)

ديوانه هههه ای بسيار خپک برآمد اول گپ زده
نميتوانيست حالی مره گنگه کرد هههه عاشقش هستم
ديوانه وار ههه ديوانه

نگين_ دختر نفس خلاص شد

نفس_ نگين بيا ده بغلم آه خدایاااا شکرر

نگين_ چيشد دختر اه

نفس_ نگين امروز بهترين روزم است باورت ميشه او چی
گفت برم

نگين_ چی گفت؟

نفس_ گفت ديوانه وار عاشقت هستم ديوانه وار ايقدر
زيبا ميخنديد ايقدر که ميخواستم ايقدر شخ بغلش بيگيرم
که روزا فقط امتو باشم و ده قصه هيچکسی نشم فقط به
او با بروم بس و خلاص

نگين_ آی جانمه چقدر خنده برت زيبا ميگه نفسمم

نفس_نگین زیاد خوش هستم

نگین_ آه نفس اهههه چیشد حالی او

نفس_رفت دگه البت

نگین_دختر تو برش چی گفتی؟

نفس_مه هیچ چی میگفتم

نگین_آه دختر هیچی نگفتی برش

نفس_نوچ

نگین_آه لوده چرا؟

نفس_نمیشد نگین مه حالی آماده نبودم باید یکمی دگه هم

فکر کنم

نگین_آه لوده بیعقل تو خو تمام شب خواب نشدی بخاطر

او حالی میگه که باید فکر کنم دیوانه

نفس_نگین بریم دگه باز میفامی یک وقتی که بهترین کار

ره کردم

نگین_آه نفس آه

نفس_هله دگه که شاید بیدار شون از خواب هله دگه بریم

نگین_اوکی بریم

(نگین)

نفس امروز زیاد خوشحال بود هیچوقتی اتو خوش نبود
خداوند خوشی ها نصیبش کنه ولی نمیفامم چرا ای دیوانه
گپ دل خوده نمیگه ولی بازهم هر چی به خیرش باشه
امو شوه

نفس_ خدا کنه بیدار نشده باشن

نگین_ نی بریم مستقیم اطاق ما نشدن بیدار

نفس_ هله زود بریم

نگین_ آه خدایا شکر که رسیدیم

نفس_ ههههه لوده فقط از دوزخ آمدی

نگین_ از دوزخ بدتر بدتر

نفس_ ولی واقعاً راحت شدم یار خود بعد از چندین روزا

دیدم

نگین_ از یاری که مه اصلاً خبر نبوم انی

نفس_ نگین میفامی مه خودم هم درک نمیتانیستم میفامی

هر روز هر روز برش زیادتر وابسته تر میشدم میفامی وقتی

کابل آمده بودم اووقت هیچ به ملیار صحیح ندیده بودم

ولی همیشه ده یادم بود همیشه میخاستم ببینمش ولی

خودمه بازی میدادم وقتی خودم خبر نبودم ههه پس چیرقم

توره میگفتم

نگین_ سیس جانم میفهمم حق به جانب استی

نفس_ زنده باشی جانم

نگین_ ههه اونه برم یک مسج آمد ایله بیله

نفس_ ههه از دست تو نگین کی است؟

نگین_ شماره ناشناس است باش که کی است

نفس_ امممم پپرس

نگین_ اوو بیشک سعدیه نسق است هههه

نفس_ او راستی پس اونه موبایل گرفته تو مره بتی زنگ

بزخم برش

نگین_ دختر صبح وقت است

نفس_ لوده حالی خو مجرد نیست که خانوادیش چیز

بگویش

نگین_ خو دلت

نفس_ سلام سلام نسق

سعدیه_ سلام مرغک خوبستی بخیر

نگین_ سلام از طرف هم برت برسه

سعدیه_ سلام به تو هم شادی او بیشک جای مه خالی

است چقه خدان قصه کنین مه بیچاره نیستم

نگین_ ههههه ها بیازو ولی ای شیشک کارای میکنه که

بیخی پشیمانت میکنه ههه

نفس_ آه نگین چرا دروغ میگی مگم مه چی کدم؟
سعديه_ باز چی گل ره به آب دادین که مه بی خبر
نگین_ آه دختر امروز فلم ره ندیدی فلم جریان داشت دوتا
جنون زدگی ها ره میدیدی
سعديه_ ای کی ره مگم چیشده.

نگین_ ههههه امروز از راه قاچاق بیرون رفتیم به دیدن
یازنه جانم واه بچیش چقه او مقبول بوده ناق دل مغرور
ماره خو نبورده مه گفتم نفس مغرور چطو که ملیار میگه
امتو ملیار بود دگه چشمایش که نگو با ادبی شه نگو که
بیخی عیب نداشت بچیش

سعديه_ آه بیشک بیشک یعنی کار شد ههههه چیشد چی
گفتن آگاه استی ههه

نگین_ نکو بچیش مثل مجنونا برش میگفت دوستت دارم
گفته اگر دوستم هم نداشتی اگر هیچوقتی عاشقم نشیدی
مه دیوانه وار دوستت میداشته باشم

سعديه_ اه بیشک بیشک وله خوش به حالت نفسم خداوند
به هم برسائیتان ولی دختر راه قاچاق نگفتی کدام راه
است ههه

نگین_ امو راه ره میگم که ازش عین از امو وقت
میترسیدم راه که به زینه های تهکوی وصل است اونجه
ره میگم مستقیم که به کوه خطرناک میبراییم

سعدیه_ آه ترسو مه میفامم از چی میترسی وله بیشک تان
آفرین خوب کدین راستی نفس تو چی گفتی باز اه

نگین_ حالی نفس خو جواب نمیته هههه مه مجبور جواب
بتم نفس خانم گفته امیدوار نباش جواب منفی داده بچیش

سعدیه_ آه دختر خدا نگیریت ای چی دیوانه انسان است
خو باز هم خودش میفامه آخر نی آخر میگه

نگین_ او نفس حالی که زنگ زدی خودت هیچ گپ نمیزنی
کت ای نسق

سعدیه_ آه شادی تو هیچ گپ نزن بتی به نفس

نگین_ بیگی بزن گپ مه بیازو ایقدر خوش ندارم با ای
نسق گپ بزنم

نفس_ خو نگین بچیش چیوقت موبایل گرفتی

سعدیه_ دیروز خشویم شان آمده بودن آورده بودن لباس
های خزانی باز موبایل هم رایبی کردن

نفس_ او دختر تو پس از یازنه جانم اجازه گرفتی باز برما
مسج کردی

سعدیه_ نی جانم اتو نیست خو او شماره میشناسه میدانه
خو شما بهترین هستین ولی بازم اجازه ازشان گرفتم چون
خیلی انسان خوبست

نفس_ آفرین جانم خوب کار میکنی چون آیندیت با او است
آفرین جانم

سعديه_ زنده باشی جانم

نفس_ وی حذیر یازنه ما چطور است؟

سعديه_ هههه حالی پرسان میکنی خوب که گپ هایشه
میگم باز میپرسه دیوانه

نفس_ ههه ببخشی فکرم نشد

سعديه_ خوبست خوبست

نفس_ دختر زیاد گپ نزن کتتش چون خودت اوگار میشی
شب خو اصلاً تا دیر

نگین_ ها باز خودته میبینیم که تا چیوقت گپ میزنی تمام
شب بخاطر یک دیدنش خواب نکدی باز گپ زدن ره خو
بان

نفس_ چپ دختر اگنه باز از خود گله کو از مه نی

نگین_ ههه از خود گله کو از مه نی دهن ته کج کج
میکنی

سعديه_ هههه نی یک بچه درس خوان است زیاد درس
میخوانه یکی با پدرش مصروف کار ده زمین ها است
این تو دگه

نفس_ خو خوبست خی جانم

سعدیه_ دخترا پس فعلاً خداحافظ تان بروم چون صبحانه
ره تیار میکنیم

نفس_ سیس جانم خداحافظ باز گپ میزنیم

نگین_ خداحافظ نسق جان

سعدیه_ خداحافظ

نفس_ ما هم پایین نریم

نگین_ خوب میشه بریم شاید بیدار شده باشن

نفس_ آه ای شماره از کی است که برت مسج کده

نگین_ نفس نخانی مسج شه

نفس_ وقت خاندم او امو بچه پوهنتون تان است

نگین_ بلی متاسفانه خیلی احمق است اینبار رفتم کابل مه

میفامم کتش خیلی برش بد میشه

نفس_ چیست؟ نامش

نگین_ رهام

نفس_ او خوبش رهام

نگین_ او خوبش بیشی حالی چی جواب میتی

نفس_ هیچ جواب نتي هروقت خواستی باز جواب بتی

نگین_ سیس یک سوال نفس؟

نفس_ چی سوال؟

نگین_ ملیار خو یک نام پشتو است پس چطو اینا هراتی
هستن از مردم تاجیک ماهستن نام پشتو مانده

نفس_ نگین ای پشتون تاجیک ماو شما کشیدیم هیچ فرقی
نمیکنه جانم یک اسم است حتی ده اسم ماوشما قوم
پرستی کنیم پس چی میشه آخر همه ما افغان هستیم

نگین_ نی مه منظور بدی نداشتم فقط امتو پرسیدم

نفس_ آفرین جانم دگه ای گپاره از مغزت بکش خیلی
زیباست اسم ملیار بیبی ملیار و نفس هههه چقدر میزید
نفس نفس ملیار خود است ههه امتو نیست

نگین_ هههه دقیقاً امتو است

نفس_ بریم دگه پایین اگه کدام سوالی نداشته باشی

نگین_ نی نی دگایشه باز پسان میپرسم

نفس_ هههه سیس

نفس_ سلام مادر صبح بخیر

حبیبه_ صبح خودت هم بخیر بچیم

نگین_ سلام خانم کاکا صبح زیبای تان بخیر

حبیبه_ صبح خودت هم بخیر جان خانم کاکا خود

نفس_ او مادر ایره جان خود نگو اینجه که نفس باشه

شادیگک هاره صبر است

نگین_ آه نفس ایقدر دگه بد هستی حسود

حبیبه_ نفس دخترم بد است

نگین_ خانم کاکا ای خوب و بد نمیشناسه

نفس_ تو خوب میشناسی

نگین_ بلی ها

حبیبه_ چطو شما امروز ایقدر به خوبی بیدار شدین اگنه

هر صبح خودم بیدار تان میکدم

نفس_ خو مادر اگه بیدار هم وقت شویم ده غم هستیم اگنه

نشویم هم ده غم هستیم وای

حبیبه_ خو خو ایقه گپ نزن

نفس_ مهمانا بیدار نشدن

حبیبه_ اونا صبح وقت بیدار شده بودن صبحانه هم خوردن

نفس_ اوو راستی پس البت وقت نماز که بیدار شدن دگه

نخوابیدن

نگین_ امم امتو است

حبیبه_ خو ظریفه صبحانه ره تیار کو چون فوزیه شان

بیدار شدن

ظریفه_ درست است خانم حبیبه

نفس_ مادر ما ده اطاق صبحانه میخوریم انی نگین

نگین_ امم ها ها خانم کاکا ما ده اطاق چای میخوریم

حبیبه_ آی خدایا توبه ای دخترا هیچوقتی عادی نبودن
سیس سیس هرکاری میکنین بکنین
نفس_ خاله ظریفه ما صبحانه ماره خودما جور میکنیم تو
به کاکایم شان تیار بساز
ظریفه_ سیس دخترم تشکر
نفس_ وای نگین ای از مه چرا تشکری کرد
نگین_ ههه دختر چون به اولین بار یک گپ صحیح زدی
و مغرورانه حرف نزدی
نفس_ هی ایقدر هم دگه مغرور نیستم
نگین_ امم معلوم است هیچ نیستی هیچ
نفس_ خو پس شو دگه ایقه گپ نزن
نگین_ مه ایناره به اطاق میبرم تو دگه چیزا ره بیار
اسحق_ حبیبه! دخترا بیدار نشدن
حبیبه_ اونا قصه شان تمام شدنی نیست ههه ده اطاق
خودشان چای ره میخورن
اسحق_ دقیقاً مثل طفولیت شان امتو باهم صمیمی هستن
امان_ هههه بلی امتو کارای مرموزانه میکنن خپ چپ
هههه
اسحق_ ههه مثلی دو خواهر سکه از گپ هایشان حتی
دست چپ شان خبر نمیشه

حبیبه_ هههه ها وله امتو است بیخی

اسحق_ حبیبه نفس شانہ بگو کہ امروز با نگین ہدیہ و خواہر زاہد یکمی برون چکر قریہ رہ بیبینن ہدیہ ہم معلوم میشہ دق آوردہ و ہا همچنان زبید رہ ہم کت شان روان کو چون مردم باز گپ میزنن کہ دخترای جوان تنہا از خانہ بیرون میشون

حبیبہ_ درست است اسحق ہر چی شما بگویین

ہدیہ_ ہههہ نی کاکا جان مہ چرا دق بیاورم مہ خیلی خوش ہستم اینجہ حتی سالہا عمرم اینجہ بگذرہ

اسحق_ زندہ باشی دختر گلم

ہدیہ_ اگہ شما قہر نمیشین ہمیشہ با نفس شان بروم چون امروز مہ با دوستم کہ در قریہ بالا ہست میرم بہ دیدن او کاش مہ وقت از تصمیم شما خبر میبودم اورہ وعدہ نمیدادم

اسحق_ نی دخترم چرا خفہ شوم ہر چہ خودت میخواستی ہمورہ انجام بتی مشکلی نیست

ہدیہ_ سلامت باشی کاکا جان

اسحق_ امان پس بیا کہ بریم پیش زاہد شان در اطاق مہمان خانہ

امان_ سیس بریم لالا

نفس_نگین

نگین_اه

نفس_ما وقت صبح بیدار شدیم انی نخاد او زاهد ماره
دیده باشه که ما میرفتیم بیرون

نگین_نی دختر او چی کنه صبح وقت به تعقیب ما باشه
نفس_تعقیب نی امتو ناگهانی ندیده باشه

نگین_نی دلت جم ندیده اگه میدید حالی کاکا اسحق خبر
میشد

نفس_نی دختر اوخو شیطان نیست که به پدرم بگویه
نگین_ها ای گپ هم خو راست است ولی باز هم خیر دگه
نفس_دگه دغه که رفتیم باید یکبار ببینیم همه جاره
نگین_یعنی باز میریم ؟

نفس_دقیقاً کتش گپ نمیزنم فقط از دور میبینمش

نگین_دختر تو چیره میخواهی ثابت کنی

نفس_هههه هیچی ره خو بدست آوردن نفس ایقدر ساده
نیست خواهر عزیز

نگین_آی نفس او بچه سه سال هست که منتظرت هست
ولی باز هم باید منتظر بشینه

نفس_ همم دقیقاً بد کد که ده ای سال نامد برم نگفت
جرات نتوانیست برم بگویه که دوستت دارم حالی هم
جزای خوده باید ببینه

نگین_ آی نفس خی تو قصد میگیری

نفس_ بلی باید کاری کنه که دلم مره بدست بیاره ایقدر هم
آسان نیست که برش بگویم دوستت دارم اصلاً

نگین_ واه نفس تو خیلی زیاد لجباز هستی بسیار بسیار
دگه

نفس_ گپ های روز اولش خوب بود خو یکی احساس
میخواست آقای مجنون یکرقم گله وار برم گفت

نگین_ آی نفس تو پشت چی گپایی میگردی گله وارش
چی معنا

نفس_ یعنی اتو گپ هایش از ته دلش نبود سیس رمانتیک
نبود و خوش هم ندارم ولی از زبان یار دگه رقم خوش آدم
میایه خو دگه خیر گله وارش یعنی: ایقدر منتظرم بود یعنی
کمی ازم دلخور بود

نگین_ او او نفس بچیش یکرقم یار میگی که بیخی دگه

نفس_ هههه نگین هیچوقتی فکر نمیکردم ایقدر به کسی
دلبند شوم

نگین_ هههه ها بخدا هیچ از تو توقع نداشتیم ولی خیر
دگه تو هم او بیچاره ره ایقدر جزا نتی

نفس_ نخیر نخیر اصلاً باید جزا بتمش باید

نگین_ هههه هرچی میکنی بگو مغرور لجباز

نفس_ هممم دگه میکنم و مغرور لجباز خودت هستی
شادی مه رفتم پایین هر وقت چایته زار کدی بیا پایین

نگین_ بروو مرغ لجباز

نفس_ صبح بخیر آقا زاهد

زاهد_ صبح تان بخیر نفس خانم

نفس_ سلامت باشید شب درست خوابیدین چون صبح
خیلی زود از خواب بیدار شدین

زاهد_ بلی خیلی خوب خوابیدم امتو عادتتم هست بعد از
نماز خواندن امتو ده اطاقم بیدار باشم چون باز خوابم
نمیبره

نفس_ خو بسیار خوب با اجازه تان

زاهد_ بروید صاحب اجازه هستین

(نفس)

آه پس شکر ای خو ندیدی ما یعنی بیدار بوده ده اطاق
البته پس زیادتر باید متوجه باشیم

حبیبه_ نفس دخترم

نفس_ بلی مادر

حبیبه_ پدرت گفت که دیوه ره با نگین بیگیری و تا باغ ها
ببری چون دق نیارن و یکمی برتان تبدیل هوا شوه

نفس_ اووو آقا اسحق پس ایتو خواسته درست است مادر
پس مه بروم نگین ره بگویم که آماده شوه و به سعديه
هم زنگ بزئم و دیوه کجاست؟

حبیبه_ مه دیوه ره گفتم او خوده آماده میسازه و ها زبید
هم همرايتان میایه

نفس_ نشنیدم چی گفتین

حبیبه_ پدرت امتو خواسته گناه مه نیست بچیم گفت بد
هست که دخترای جوان تنها از خانه بیرون شون چون
مردم باز گپ میزنن

نفس_ مادر ای کارهایتان چی معنا ما وقت تنها بیرون
نمیشدیم از خانه چرا فعلاً اتو گپ ها پدرم میزنه

حبیبه_ اوره برو از خودش پرسان کو حالی دلت میری یا
نمیری

نفس_ ولی مادر...

(نفس)

آه خدایا مه دیوانه میشم پدرم چرا ایتو میکنه ای
کارهایش چی معنی داره حالی ای زبید احمق ره چطو
تحمل کنیم مچم سعديه میایه یا نمیایه

نفس_نگین خوده آماده بساز بیرون میرویم
نگین_دختر حالی کلگی خو بیدار هستن تو میخواهی از
بین بروی

نفس_هههه ای نگین نی پنهان نمیریم پدرم گفته که دیوه
ره چکر ببریم و همچنان زبید هم همراه ما میره
نگین_زبید چرا؟

نفس_کاکا جانت خواسته نمیفامیم اتو کارهائیش چی معنی
داره امیالی زیاد اوصلم خراب است البت او نصرت جان
گفته

نگین_نی دختر نصرت نخواهد گفته باشه البت خوده
کاکایم امتو خواسته

نفس_خو حالی چی کنیش مه زبید ره میگم تو کت ما نیا
و ها اگه قبول نکنه زبید همراه ما بروه سعدیه شاید بیایه
نگین_مچم وله حالی خو بیچاره بدست خودش نیست خیر
بازهم کتتش گپ بزن

نفس_ها امتو است خی باش برش زنگ بزنم

نگین_امم بزن

دیوه_دختر اجازه هست بیایم داخل

نگین_ها بیا دیوه جان

دیوه_سلام دختر صبح تان بخیر

نگین_ سلام جانم صبح خودت هم بخیر
نفس_ سلام دیوه صبح خودا هم بخیر
دیوه_ سلامت باشید خب چی وقت میرویم
نگین_ باش به یک دوست دگه ما هم زنگ بزنییم تو تاحال
اونجه بشین

دیوه_ خو سعدیه ره میگین
نگین_ ها سعدیه ره میگیم
نفس_ او سلام نسق خوبستی بخیر
نگین_ بلند گو ره بزنی مه هم میخواهم کتشی گپ بزنی
نفس_ سیس

نگین_ سلام نسق جان خوبستی بخیر
سعدیه_ سلام نفسم خوبستی سلام شادیگک خوبستی
نگین_ ها بیبی باز نفس ره نفسم گفتی زیاد دگه ناجوان
هستی

سعدیه_ ههه مزاق کردم شادختم خوبستی
نگین_ تره چی
نفس_ اه نگین خو سعدیه مامیریم امروز بیرون تو هم
میتانی آمده
سعدیه_ تو و نگین فقط؟

نفس_نی جانم مه با نگین و یک مهمان ما از کابل آمده
و امینجه هست برتان سلام میرسانه

سعدیه_خو خی ع سلام سلام مره هم برسان

نفس_ع سلام و زبید هم همراه ما میره

سعدیه_هههه بادیگارد همرایتان چرا میره

نفس_مه هیچ نمیفامم هیچ

سعدیه_باش یکبار با مادرم گپ بزنم

نگین_دختر اصلاً از خاله نعیمه اجازه میگیری یا از یازنه
عزیز ما هههه

سعدیه_تو شادی ره غرض نیست اصلاً

نفس_ههه سیس سعدیه باز ده دقه بعد پس برت زنگ
میزنم

سعدیه_ههه سیس و مه به حذیر هم زنگ بزنم یکبار

نفس_سیس جانم زنگ بزن فعلاً خداحافظ

دیوه_سعدیه نامزد هست

نفس_بلی نامزد است

دیوه_خو بسیار خوب خوشبخت شوه خیلی دوست های
خوب معلوم میشین

نفس_ بلی امتو است قبلاً هم گفتم سعدیه و نگین خواهر
هایم هست نه دوست هایم

دیوه_ خو بسیار خوب

نگین_ نفس امروز کلیت ده کدام سنگ نخورده هههه

نفس_ آی نگین تو خو هیچوقتی ازی شوخی هایت دست
بردار نیستی

نگین_ نخیر اصلاً ههه تاکه صاحب یک یازنه نشدین نگین
امتو همیشه مثل اشتکا میباشه

نفس_ نگین بد است هههه

نگین_ ههه نخیر اصلاً دیوه هم از خود ما هست

دیوه_ نفس خیر جانم هیچ فرقی نمیکنه دخترا امتو مزاق
میکنن

نفس_ ههه سیس جانم ای یکی شوخ است

نگین_ بلی دگه هههه

سعدیه_ بلی حذیر

حذیر_ سلام جانم خوبستی

سعدیه_ سلامت باشی بیدار شدی از خواب

حذیر_ ها بلی بیدار شدم

سعدیه_ میخواستم برت یک گپ ره بگویم اگر قهر نمیشی

حذیر_نی بگو تا حال سرت قهر شدیم

سعدیه_نی جانم مه میخوام هم همراهی نفس نفس ره خو
میشناسی

حذیر_ها ها ادامه بتی

سعدیه_اونا میرن تا بازار تا باغ ها مه کت شان بروم و
برادر شان هم هست کت شان فقط از دور کت شان
میباشه چون مردم گپ نزنه که دخترا تنها بیرون میره باز
ده باغ نمیباشه

حذیر_سعدیه میفامی که مه قید گیر نیستم ولی حالی تو
ناموس مه هستی نمیفامم چی کنم بد است که یک آدم
جوان هم باشه و تو کت شان بیری

سعدیه_ولی خو برتان گفتم که اونا با ما یکجا نمیباشه خو
خیر هر چه شما میگین قبول است فرق نمیکنه اگر
میخواهی خودت هم آمده میتانی چون نفس خواهرم واری
هست و خیاشنه تو هم میشه دگه

حذیر_نی همیشه مه امروز کار دارم

سعدیه_سیس خداحافظ

(سعدیه)

اوقفف ای هم اجازه نداد ای دختر چقدر بیچاره هستی که
زندگیت بعد از ازدواج یا نامزد شدن بدست دگه میشه ای
خدا

نفس_ اینه سعدیه زنگ زد بلی سعدیه میشنوم
سعدیه_ بلی نفس برت یک گپ میگم ولی عصبانی نشو
لطفآ

نفس_ اجازه نداد برت انی
سعدیه_ ها دگه خودت میفامی چی کنم دگه
نفس_ میشه یکبار کتتش گپ بزنم
سعدیه_ توخو میفامی مردای ای قریه ها کت دخترا گپ
نمیزنه.

نفس_ لوده شماریشه فقط به مه بتی دگیشه مه حل میکنم
ولی فقط برش بگو نفس کتت گپ میزنه خلاص
سعدیه_ سیس مه برش میگم
نفس_ آفرین روان کنی خووو
نگین_ نماندیش انی نفس

نفس_ امم احمق ره باش مه کتتش گپ میزنم باز مجبور
میشه که بانه برود کت ما

دیوه_ مردای افغانستان همتو هستن مه هم نامزد مه به
امی خاطر ایلا کردم نامزدم انسان خوب بود ولی هیچوقتی
باور سرم نمیکرد نمیدانم چرا مادرش همیشه بر علیه مه
میساختیش و امتو قید گیری ها میکرد وقتی همایش
بحث کردم لت و کوبم کرد

نگین_ او راستی در وقتی نامزدی شماره لت و کوب کرد
دیوه_ بلی ها اولاً خیلی انسان خوب بود و بعداً نمیفامم
چرا یک انسان عملی شد پولدار بودن ولی نمیفامم بعد
از او لت و کوبم کرد و خانوادیم خبر شد طلاقم ره گرفتن و
اوره هم شفاخانه بوردن پدرش خیلی کوشش کرد که
صحتمند شوه و حالا هم خوب شده

نگین_ اتو انسان هاره هیچ خدا خوب نسازه

نفس_ ایتو نگو مردم افغانستان میدانی چقدر مشکلات
میداشته باشن که یک انسان عملی میشن پس البت کدام
مجبوری داشته خداوند صحتمندش کنه و دیوه جان تو هم
خوب کردی که طلاق خود ره گرفتی

دیوه_ تشکر نفس جان

نفس_ او بیشک اینه رازی کرده حذیر ره که کتم گپ بزنه
نگین_ خو بیشک پس زنگ بزن دگه هله

نفس_ سیس باش گلونم ره صاف بسازم هههه

نفس_ سلام علیکم برادر

حذیر_ ع سلام خواهر

نفس_ حذیر برادر امید که خوب باشین برادر سعدیه مثل
خواهرم هست از طفولیت که باهم یکجا کلان شدیم پدرم
ره شاید بشناسین بچه محمد امین خان که شاید بشناسین

خانواده سعدیه جان خانواده ماره خوب میشناسن برادران
سعدیه مثل برادرهای مه بوده و امتو برادر مه مثل برادر
سعدیه هست ما میشناسیم همدیگه ره ولی حالی فعلاً شما
میگویید که سعدیه از ما باید دوری کنه

حذیر_خواهر مه خانواده شماره میشناسم ولی مه سعدیه
ره نگفتم که از شما دوری کنه

نفس_شما با زبان تان نگفتین که دوری کنه با قلب تان
گفتین از شما خیلی دلخور شدم من نمیفهمیدم که شما
اینقدر سخت گیر باشید زبید بیدرم را بخاطر پدرم همراه ما
روان میکند چون ما در امن باشیم میدانید اوضاع خوب
نیست اگر شما هم همراه ما بیایید خوشحال میشیم و
معرفی هم میشویم لطفاً

حذیر_نخیر خواهر از مه دلخور نباشین معذرت میخوام
از شما

نفس_خواهش میکنم وقتی سعدیه خواهر باشه شوهر اونا
دقیقاً یازنه ما میباشه بعد ازی ماره خیاشنه جان صدا کن
و مه هم شماره یازنه جان لطفاً دگه ماره ناامید نسازید
سعدیه ره گرفته بیایید و مه آدرس ره به سعدیه میگم
لطفاً

حذیر_درست است ما میاییم تشکر از زنگ تان

نفس_ او زنده باشی یازنه جان تو بهترین هستی پس
خداحافظ تان میبینیم

نفس_ اووو راضی شد امی یازنه جان که گفتمش خوش
شد ههههه سعديه هم گپ هایماره گوش میکرد
نگین_ هههه ها به مه زنگ زد

نفس_ سعديه انتخابت عالی هست خیلی انسان با ادب
معلوم میشه بیشک بچیش طالع کردی ههههه او پشتت
میایه خوده آماده بساز

سعديه_ زنده باشی جانم درست است مه آماده میشم
میبینیم باز فعلاً خداحافظ

نگین_ خداحافظ

دیوه_ نفس خیلی شما با جرات هستین

نگین_ هههه نفس یگانه دختری ده قریه ما هست که اصلاً
ده قصه پسر ها نبوده همیشه در مقابل شان ایستاده و
برش دختر و بچه فرق نمیکنه

دیوه_ بلی امتو معلوم میشه

نگین_ اگر مثل نفس دخترای دگه میبود حالی سری هیچ
زنی ظلم نمیشد ده افغانستان

نفس_ آه نگین زیاده روی نکن دگه مه کی از حق خود
تابالی دفاع توانیستم که شجاع میگی مره

دیوه_ منظورت نفس آیا کدام کسی سرت ظلم کرده ؟
نفس_ نی جانم ظلم چی امتو گیش ره گفتم حالی بریم دگه
پایین چون ناوقت شد بیخی
نگین_ ها برویم .
(دیوه)

مه میدانستم که سر نفس چی ظلم کردن ولی حالی هم
سرش ظلم میشه ولی به نظر مه ای ظلم ره قبول نمیکنه
خداوند خیر برادر مره پیش کنه ده ای دختر مغرور چیره
دیده که عاشق دل بسته ای شده کاش گیم ره قبول کنه با
نگین شیرین عروسی کنه خیلی شیرین هست

نگین_ دیوه عزیز به کدام فکر رفتی

دیوه_ هههه هیچ شیرینک نگین به نظر مه خیلی از نفس
کرده اخلاقت بهتر است چون نفس یکمی مغرور است
ببخشی دگه

نگین_ ههه زنده باشی جانم ولی نفس ازی گپت خبر نشه
سخت اعصابش خراب میشه که کسی مغرور بگویییش او
مغرور نیست اگه بشناسیش خیلی دختر خوش قلب هست

دیوه_ ها اتو است جانم

نفس_ زبید تو همراه ما فقط تا نیم راه میری بس و خلاص

زبید_ مره کاکایم گفته که باید همرایتان باشم تا هرجایی که
میرین

نفس_ تو بادیگارد ما استی اه تو خوده چی فکر کدی
اوففف دیوانیم کدی تو چی کاره استی انسان دیوانه
اوففف از پیش رویم گم شو اگنه خوب همیشه برت

زبید_ بد هست چپ شو هر چی که کاکایم میگه حالی بس
کو دگه بلی بادیگارد هم هستم

نگین_ خیر نفس حالی بانیش چی میکنی سیس لالا زبید
ولی همراه ما سعدیه و نامزدش هم است

زبید_ چی نامزد چی نامزدش چرا میایه

نفس_ پس تو چرا میایی اه توره دگه غرض نیست انسان
واری رویه میکنی همرایش فهمیدی یا نی گپ هم امینجه
بسته شد

دیوه_ خیر نفس جان راحت باش سیس گپی نیست گناه
زبید چیست؟

نفس_ آرام هستم بریم دگه

(دیوه)

زبید تمام راه آرام بود زیاد نفس سرش غالمغال کد
نمیفامم نفس با زبید چی مشکل داره ولی واقعاً ای بی
ادبی است که کت یک کسی آدم اتو رویه کنه ای دختر
هیچ ده رنگم نشیشت

نگین_ نفس ضرور نبود با زبید اتو رویه کنی او هم پیش
روی دیوه گناه زبید نیست اوره کاکایم گفته و میفامی زبید
انسان بی ادبی نیست که گپ کاکایم ره قبول نکنه

نفس_ ببخشی نگین یکدفعی نتانستم کنترول خوده مه کتتش
گپ میزنم معذرت میخواهم کتتش ولی ای دیوه خوده چی
فکر کده که در هر کار غرض میگیره

نگین_ چیشش چپ شو که نشنوه آهسته بگو

نفس_ خو تو و دیوه پیش برین مه با زبید گپ میزنم

نگین_ سیس دیوه بیا که ماوتو کمی تیز تر برویم چون
دیر شد

نفس_ زبید! زبید توره میگم

زبید_ بلی نفس

نفس_ زبید باور کو مه نمیخواستم اتو همراهیت رویه کنم
ولی اوصلیم خراب شد میفامم تو به خواست خودت نامدی
ولی بازم

زبید_ سیس نفس که مه دوستت دارم ولی مه هیچوقتی
کدام فکری دگه ندارم که توره انیت کنم یا کدام گپی دگه و
یا کدام کاری کنم که به تو نزدیک شوم اصلاً مه اتو یک
انسان نیستم

نفس_ میفامم زبید ببخش لطفاً

زبید_ خواهش میکنم مزاق کدم خانم نفس فقط خواستم
کمی کتم درست حرف بزنی بس و خلاص
نفس_ یعنی تو هیچ قهر نشدی ؟
زبید_ هههه اصلاً مه عاشق قار شدنت هستم ایقدر زیبا
معلوم میشی که بیخی مره دیوانیت کدی
نفس_ انسان احمق اصلاً فایده نداره همراهی تو گپ زدن
زبید_ بدون شک دختر مغرور
نگین_ گپ زدی کتتش
نفس_ فایده نداره گپ زدن کت آدمای مثل زبید
نگین_ نفس زیاد شد دگه لالای خوردترک مه دگه چیز
نگویی
نفس_ از کارای لالاگت تو هنوز خبر نیستی
دیوه_ نگین جان کجا میریم حالی
نگین_ جانم اینجه یک باغ از کاکایم شان زیاد است ولی او
زیبا است بسیار زیاد اونجه میریم حالی میرسیم
دیوه_ درست است بخیر برسیم
(نصرت_ هدیه)
نصرت_ هدیه تو از خانه بیرون شو بعد ازی باز مه هم
بیرون میشم

هدیه_ سیس عزیزم دلت جم

نصرت_ آفرین عزیزم

هدیه_ پس مه میرم پیش مادرم یکبار

نصرت_ سیس جانم برو

(فوزیه_ هدیه)

هدیه_ مادر یک خبر خوش

فوزیه_ چی دخترم؟

هدیه_ کار شد میرم با نصرت بیرون

فوزیه_ او آفرین دختر هوشیارم

هدیه_ تشکر مادرم هههه بیچاره خیلی ساده هست

فوزیه_ دخترم دست کم نگیریش فقط کتتش عروسی کو او

وقت باز بفهم که ساده هست فعلاً نی

هدیه_ دلت جم مادر هیچ ده قصه اتو گیا نشو مه حالی

رفتم دگه خداحافظ

فوزیه_ درست است بچیم بخیر بری

(نگین_ نفس _ دیوه)

نگین_ نفس سعدیه شان چی شد ؟

نفس_ مچم نگین خو حدیر میره پشت سعدیه بعد از او

میاین

دیوه_ اونا نیستن که از دور میان

نفس_ ها اونه آمدن همونا هستن

زبید_ نگین ای دوست تان چی شد؟

نگین_ اونه آمدن

زبید_ پس مه بروم ؟

نفس_ نخیر باش باز با نامزد سعدیه یکجا برو

زبید_ بچشم خانم نفس

سعدیه_ سلام خدا کنه دیر نکرده باشیم

نفس_ سلام جانم نی دیر نکردی خوش آمدی

سعدیه_ خوش باشی جانم

نفس_ پس شما یازنه جان ماهستین سلام خوبستین مه

نفس هستم

حذیر_ سلام علیکم خواهر خوبستین

نفس_ سلامت باشی مه نگفتم باید خیاشنه جان مره

بگویین

حذیر_ ببخشین خیاشنه جان خوبستین

نفس_ اینالی خوب شد شکر سلامت باشید خوش آمدی

خوش آمدی

(نفس)

همه گی احوال پرسی شان خلاص شد و نامزد سعدیه
واقعا انسان خوبی بود حالی انسانی پیدا شد که واقعا
ارزش زیبایی اخلاق سعدیه ره داشته باشه خیلی خوشحال
شدم هههه از سعدیه کرده مقبول نیست ولی مقبولی
ارزش نداره زیبایی باطن مهمتر است زیبایی ظاهری
هست امروز به نظرم ملیار دیوانه ای طرفا نیست صبح
دیدمش ولی باز هم دگه

سعدیه_ اینا هم نگین است دوست خواهر عزیزم و اینا هم
برادر نگین هست

زبید_ مه شماره ده ای قریه هیچ ندیده بودم تان
حذیر_ برادر ما ده ای قریه زندگی نمیکنیم ده قریه بالا
زندگی میکنیم

زبید_ خو بسیار خوب

نفس_ سعدیه اینا دیوه هستن از دوست پدرم دخترشان

سعدیه_ شما خوب هستین دیوه جان

دیوه_ سلامت باشید سعدیه جان شما چطور؟

سعدیه_ شکر است میگذره

نفس_خو یازنه جان سعدیه خواهر ما چطور هست
خوشحال هستی همرايش هههه
سعدیه_نفس!

نفس_خو چی دگه راست ره میگم
نگین_نفس به نظرم سعدیه شرمید بیخی هههه نترس
جانم حذیر یازنه جان رسوايت نمیکنه

حذیر_استغفرالله مه خوشبختترین هستم که با سعدیه
ازدواج کردم اگرچه لیاقت سعدیه ره ندارم خو بازهم
نگین_اووو بیشکت خانم سعدیه آفرین ههههه
حذیر_با اجازه تان

زبید_بروید صاحب اجازه هستین
(حذیر_ملیار)

حذیر_او اندیوال تو اینجه چی میکنی
ملیار_سلام سلام آقا داماد خوبستین بخیر
حذیر_ههه سلامت باشی لالا

ملیار_لالا تبریک باشه بیبی چندین هفته میشه نامزد شدی
ولی به ما یک خبر ندادی

حذیر_ببخشید لالا وله ده کار ده درسها مصروف بودم و
توره هم هیچ ندیدم نشد که خبرت کنم

ملیار_ مقصد خوشحال باشی امی به ما یک دنیا هست لالا
راستی ای طرف ها چطو آمدی دگه وقت نمیامدی
حذیر_ با نامزدم و خواهرهایش آمدیم
ملیار_ او پیشک
(نفس)

او اونه ملیار او ملیار دوست حذیر میشه هههه شکر که
دیدمش

ملیار_ اونا که اونجا شیشتن

حذیر_ بلی بیا بریم اگر میروی لالا

ملیار_ زنده باشی لالا الله حافظ خوش شدم که دیدمت

حذیر_ بخیر باشی لالا شکر که مام دیدمت خداحافظ

حذیر_ ببخشید یک دوستم بود چند وقت شده بود ندیده
بودمش

نفس_ دوست تان هست اونا پدرشان که ملا مسجد است

حذیر_ بلی خواهر اونا دوستم میشه بلی همونا که از هرات
هستن

نفس_ چطو که به اینجه کوچ آمدن عین از هرات زیبا

حذیر_ خواهر چون بعضی مشکلات داشتن در ولایت

هرات و چون مادرشان از اینجه ولایت خوست هستن

خواستن اینجا زندگی کنن

نفس_ خو بسیار خوب پس مادرشان از اینجه هستن

حذیر_ بلی شما چطو کنجکاو شدین

نفس_ چون تعجب کردم که چطو از شهر زیبا به اینجه

بیاین

حذیر_ نفس خواهر همه ولایات وطن ما زیبا هست

نفس_ خوب دقیقاً اتو خو هست

زبید_ پس ما و حذیر جان میریم یگان گشت و گذار میکنیم

قصه هم میکنیم چون زیادتر آشنا شویم

حذیر_ با کمال میل زبید جان برویم

زبید_ چیزی کار دارین که از دکان برتان بیارم

نگین_ لالاگم به زحمت هم میشی اگر یگان چیز از دکان

بیاری امتو قصه کده باز مزه میته زیاد

زبید_ درست است خواهر جان چرانی

نگین_ زنده باشی لالاگم

دیوه_ آقا زبید خیلی انسان با شخصیت هست

نگین_ سلامت باشی دیوه جان بلی لالایم خیلی یک انسان

خوش قلب خوش اخلاق است

دیوه_ بلی بیخی همتو هستن

نفس_ خو سعديه تو قصه کو چی کارا

سعديه_وله هيچ دگه امتو روزها تير ميشه زمستان هم
ميايه نزديك هست باز مشكلات شروع ميشه
نفس_ شما ميدانيد كه مه عاشق برف باران هستم
نگين_ آه نفس تو كدام چيزي صحيح ره دوست داشتی
هههه

نفس_ از تو شادی کرده كه خوبست

ديوه_ چند سال ميشه كه دوست هستين

سعديه_ از ما چند سالی نميشه ما از طفوليت كه مثل
خواهرا كلان شدیم چون نه نفس خواهر داشت نه نگين
اينا اول دوست شدن او وقت مه هم خواهر نداشتم ولی
فعلاً دارم دو خواهر كه يكيش هشت ساله هست و دگيش
سه ساله خب خواهر بهترين نعمت هست واقعيت بهترين
نعمت است به دردت دوا ميشه راز دارت ميباشه خلاصه
همه چيزيت هست

نفس_ باش دگه شه مه قصه ميكنم چون زياد جالب هست
هههه نهاد ای بگويه

سعديه_ نفس مه تواری نيستم هههه خو طفوليت هست
دگه

نفس_ هههه وقتی ما بيرون ميشديم به بازی كردن با
نگين هم نو دوست شده بودم خههه يگانه كسايی بودیم
كه با دختران دگه دوست نميشديم هههه خو نگين هم يك

مناق خدا بود دگه شیشک ره همیشه شوخی میکد
همیشه خانه ما میبود هههه فقط هیچ خانه نداشت
نگین_ هههه زیاد دگه بی چشم برامدی نفس تره چی خانه
کاکایم بود

نفس_ هههه باز امتو امتو کت ازی هم دوست شدم چون
ای بیچاره گک ره زیاد هدیه آزار میداد یعنی کت ای
بیچاره بخیلی میکد خو باز هم خورد بود ولی شیشک بود
زیاد امتو وقتی بیرون میشدیم سعدیه شیشک ره دیدیم کت
ازی معرفی شدیم ای زیاد عاجز بود زیاد دگه عاجز بود
هههه ده بیرون دخترا میزدیش

سعدیه_ ههههه نفس نگو ایتو

دیوه_ هههه خیر دگه دوران کودکی امتو هست دگه

نفس_ هههه دیوه راست میگه ای یک دختر خیلی فیشنی
منظم بود سیس ایقدر بیرون نمیشد از خانه ولی وقتی
میبرامد دخترا میزدیش و همیشه پاک از خانه میبرامد و
پس چرک چتل خانه میرفت بلاخره یکروز زیاد گریه کرد
دل مه هم برش سوخت دوستش شدم هههه

سعدیه_ اووقت نفس بدماش قریه بود هههه همه گی ازش
میترسید خطرناک بود وقتی اودخترا که مه گک ره زده
بودن اونا ره پس امتو لت جانانه کرد ای نگین شیشک و
گروه ما سه نفری شد نفس ریس ما بود هههه همه دخترا

میخواست کت ما دوست شوه ولی ما ایقدر ازی گروه ما
راضی بودیم که اصلاً به نفر چهارم فکر نمی‌کردیم هههه
امتو دگه خوشحالی جگرخونی همه چیز ره به همدیگه
شریک می‌ساختیم امتو امتو دگه ده سن خورد که پنج
ساله بودیم انی نفس ده مکتب شامل ما کردن در یک
صنف

دیوه_ عههه چقه خوب خیلی خورد بودین او نخاد دگه او
صنف آرام بوده باشه

سعدیه_ هههه دقیقاً ها خورد بودیم خب ده امی سن دوست
شدیم علاقه به مکتب هم پیدا کردیم وام بخاطر شوخی
هههه میخواستیم شوخی کنیم خلاص هههه و همچنان صنف
هم هیچ آرام نبود چون نفس یکمی نی بسیار مغرور بود
هههه زورگوی بود هر جای که دلش میشد میشیشت حتی
یکروز دعوی چوکی استاد ره می‌کد خدا دگه هر بار کاری
می‌کرد مجبور ماونگین هم ایستاد میشدیم پیش سر معلم
میرفتیم هر بار سیلی می‌خوردیم هههه ای شوخی هایما تا
صنف پنج دوام کرد صنف شش کمی منظم شدیم و گفتیم
باید ده درجه بیاییم حکمروان شویم ده صنف نفس واقعاً
لایق بود بسیار زیاد و در صنف ششم در امتحانات سالانه
اول شد و امتو امتو ماونگین هم دگه کوشش می‌کردیم خو
باز هم یا دهم میشدیم یا یازدهم ولی پشت ده پشت بودیم
بلاخره ده صنف نو نگین دوم شد مه سوم او هم از برکت

نفس چون هرسه ده یک تبیله خانه میرفتیم درس
میخواندیم

دیوه_ اوچقدر جالب بیخی پشت ده پشت شدین پس

سعديه_ بلی ده صنف نو بیخی پشت ده پشت بودیم یکجا
میشیشتم همه استاد ها تعجب کرده بودن چون یک وقتی
شاگردهای شوخ ای مکتب بودیم ههه بالاخره در صنف
یازده استاد های ما زیادتر مردا بودن چون دگه اینجه
قریه هست استاد عقاید ما عاشق نفس شد ههههه

دیوه_ هههه جدی وام استاد عقاید

سعديه_ هههه بلی استاد عقاید چون نفس اووقت نوجوانی
هایش بود خیلی مقبول دلربا

دیوه_ از حالا هم کرده

سعديه_ بلی زیادتر زیادتر حتی او استاد بیچاره ده صنف ما
که میامد ما در چوکی دوم میشیشتم همیشه ده ساعت
از او نفس ره مقابل چشمایش میشاند بالاخره به نفس گفت
که میخاهم بیایم خواستگاری که نفس امتو یک سیلی
زدیش که جانانه اخ دان ما باز ماند چون او استاد سست
پست نبود هههه نفس ره از مکتب کشیدن

دیوه_ چی چطو؟

سعديه_ ههههه چون استاد ره ده کُلی مکتب بدنام کرد
هههه مدیره مکتب برادر ای استاد بود

دیوه_ بعدش؟ چی شد

نفس_ بعدش دردناک هست خیلی

نگین_ آه دخترا دیوه از خودما هست بعدش همگی ده قریه
خبر شد که استاد عباس نفس ره خوش کده و بیدرجانش
پدر جانش نفس ره دگه نمادن که ده دگه مکتب بره
دوسال در مکتب نمادیش

دیوه_ آه راستی شما چطور مکتب باز خواندین

سعديه_ البتکه نی البتکه نی ماهم مکتب ره ایلا کردیم

دیوه_ چی؟ واقعاً

سعديه_ بیازو اگر نفس نباشه سعديه و نگین هم نیست بعد
از دوسال بعد وقتی نفس ره ماندن مکتب برود خیلی دگه
دور فکر کو عین ده قریه دگه چون ازی مکتب خو
کشیدیش به بسیار سختی چقدر لت خوردیم هههه که به
مکتب نرفتیم حتی ده پاهای اعضای یکا یک از خانواده ما
افتیدیم که ماره پس به مکتب ماندن صتف یازده ره هم
خاندیم و همچنان دوازده ره هم

دیوه_ او چقدر جالب پس حالی چند سال میشه که فارغ
شدین

نفس_ سه سال فیکس میشه که فارغ شدیم هههه

دیوه_ چرا پوهنتون نخواندین؟

نفس_ نشد که پوهنتون بخانیم دگه کسی ره که مکتب به
مشکلی بان پوهنتون میمانن که بخانیم.

نگین_ سعدیه ره دگه اجازه ندادن چون دختر کلان خانه
بود و میخواستن که سعدیه عروسی کنه ولی سعدیه
قهرمان آفرین مه میگم برش با بچه کاکای گندیش
عروسی نکرد درس هم نخواند مه امتحان دادم و دوساله
کامیاب شدم فقط یک سالش ره خواندم و سال دوم رفتیم
کوچ کردیم کابل و حالی دگه سال اولم هست که پوهنتون
میخاتم و همچنان نفس امتحان داد ده رشته دلخواهش ده
پوهنتون مرکزی شیخ زاید در پوهنخی کمپیوتر ساینس
کامیاب شد

دیوه_ او بیشک پس چرا نخواندی نفس؟

نفس_ خانواده اجازه نداد که درس بخاتم به ای خاطر دگه
نشد و جگرخون هم نیستم چون فرق نمیکنه بخوانی یا
نخوانی فقط امی برم مهم است که حداقل توانستم که
کامیاب شوم بس و خلاص

دیوه_ دقیقاً نفس جان امتو هست خیر خدا مهربان هست
نفس_ بدون شک

(نفس)

امتو قصه کرده میرفتیم بیخی قصه ها مره به امو وقت ها
بورد روزی که به اولین بار ملیار ره دیدم ای چقدر

شیرین بود اولین بار وقتی دیدم ملیار ره که تازه به نظرم
به قریه ما آمده بودن چون ما وقتی از مکتب رخصت
میشدیم هههه همه بچه های قریه به پذیرایی ما ایستاده
میبودن خونه از اتو بچه ها اصلاً خوشم نمیامد اصلاً
اولین بار هم متاسفانه ملیار ره در پیش مکتب ما با دگه
بچه ها دیدم اولین دیدار ما اونجه بود مثل همیشه بچه ها
گپ های ناحق پرزه سر او دختر برو سر دگه دختر برو
یکبار ملیار با همو بچه های که ایستاده شده بود یکی از
اونا بالای نگین پرزه رفتن چون نگین پیکی خود ره نو
قیچی کرده نگین یکی زیاد استایلی است از همو وقت ها
و واقعاً اعصابم خراب شد چون از بچه های لچک هیچ
خوشم نمیایه مه به امو سرعت رفتم و او بچه ره یک
سیلی خیلی محکم زدم و تا امیالی هم از کارم خیلی خوش
هستم نگین شان زیاد کوشش کرد که مانع مه شون ولی
واقعاً کلمه مزخرف ره به زبان آورد هر چی از دهنم برآمد
به اینا گفتم او بچه بیچاره تو اصلاً سر خوده بالا نکرد
ولی ملیار آنقدر به مه عمیق نگاه میکرد که خودم حتی
یکرقم شرمیدم ولی هیچ اصلاً ده قصه نشدم سعدیه مره
به بسیار مشکل کش کردن و بردن مه ده او زمان اصلاً
مثلی حالی فکرم به ای چیز ها کار نمیداد ولی حالی
متاسفانه به غم کلان خود ره سردچار کردم ههه بعضی
دیدار ها خیلی روماتیک میباشه هههه ولی از ما مثلی
یک جنگ خیلی زشت بود به حدی او روز ملیار و دوست

هائش بیاب کردم که نخواهد تاحالی ازیادش رفته باشه
ولی به نظرم به دل اصلاً نگرفته هههه بود همیشه و
همیشه وقتی که ما رخصت میشدیم ملیار ایستاده میبود
ولی اصلاً سرش ره بلند نمیکرد نمیدانستم که چرا ایستاد
میبود ولی خیلی ازش بدم میامد با ای کارش چون یک
بچه لچک فکرش میکردم که ایتو نیست و نبود جای
همیشگی ما یک باغک یا یک جایک سبزه زار همیشه مه
و سعدیه نگین اونجه میرفتیم ملیار روزی متوجه شدم که
از راه خانه ما پشتم است ملیار تا پیش سعدیه شان خیلی
عصبانی بودم ولی کاری هم از دستم نمیامد چون یکی تنها
بودم و یکی هم میگفتم کسی خبر نشه که چون مثل مکتب
واری نشه امتو چپ بسیار سرعت تیز به باغ خوده
رساندم ولی ملیار راه خوده چپ کرد به نظرم فهمید که مه
فهمیدم میخاستم بیابش کنم او هر روز یک گذر میکرد از ما
سه سال مکمل هر وقتی که میخواست نزدیکم شوه و
همرایم یک کلمه سخن بگویه ولی مه اصلاً ده قصیش
نمیشدم مثلی ایکه اصلاً ندیدمش و نمیشناختمش

حذیر_ با اجازه تان

نفس_ صاحب اجازه هستین

حذیر_ اگر نفس خواهر اجازه باشه که سعدیه جان ره خانه
ببرم چون تا امیقه وقت به ما داده شده بود

نفس_ هههه هیچ فرق نمیکنه لالا حذیر سلامت باشید
بسیار زیاد تشکر چون گفته ماره به زمین نمادین خیلی
خوشحال شدم ازتان

حذیر_ دقیقاً خواهر تان هست هر وقتی به دیدن تان آمده
میتانه بدون ای که به مه بگویه

نفس_ زنده باشید تشکر لالا حذیر خداحافظ تان
(نفس)

همه ما خداحافظی ما سعدیه شان کردیم اونا به راه خود
رفتن ما هم به راه خود روان شدیم ولی معنی نگاه های
دیوه ره به زبید نمیدانم ایقدر به زبید عمیق نگاه میکنه
زبید پسر خوبی هست مه دقیقاً که میخوام خوشبخت
شوه و بهترین دختر نصیبش ولی دیوه به نظر مه لیاقت
زبید ره نداره چون دیوه یکرقم به چشم مه خوب نخورد
ولی بازهم همه چیز ره به خدا میسپارم هنوز دقیق چیزی
ره نمیدانم

زبید_ نفس برتان خوش گذشت؟ و جای همیشگی تان
همینجه هست؟

نفس_ بلی زبید خیلی خوب گذشت و همچنان تشکر از
خودت هم بابت همه چیز و ها همین باغک جای همیشگی
ما هست و ها زبید یکمی یگان جاهای دگه ره به دیوه باید
نشان بتیم

زبید_ تشکر چی نفس وظیفیم بود و ها برویم به باغ های
دگه یگان چیز های دگه

نگین_ بیخی خوب بیخی خوب برویم خوب میشه

دیوه_ نگین ای همه باغ ها از کاکایت هست؟

نگین_ بلی اینا همه اش از کاکایم هست ده قریه بالا هم
داره امیقدر

دیوه_ او ماشاءالله چقدر خوب وله شما هم شریک هستین

نگین_ نخیر جانم ما زمین نداریم زمین های اینجه ره
کُشه فروختیم و در کابل یک خانه گرفتیم

دیوه_ خو بسیار خوب کار خوبی کردین

دیوه_ آقا زبید شما شهر کابل خوشتان میاید یا اینجه

زبید_ خواهر انسان جای زادگاه خود ره بیشتر دوست
میداشته باشه بدون شک که مه ولایت خودما خوست ره
دوست دارم

دیوه_ خو بسیار خوب ولی شما چرا همیشه به هر کسی
خواهر میگین لیست خواهر تان تکمیل نشده تاهنوز هههه

نگین_ هههه راست میگه لالا زبید

زبید_ نی که بدتان آمد مه دوست دارم از کلمه خواهر
استفاده کنم چون راحت خوده حس میکنم

نفس_ خوب میکنین لالا زبید مه هم با کلمه لالا راحت
استم و همچنان کلمه خواهر چون دوست دارم نگین واری
مره هم صدا کنی خواهر
(دیوه)

نمیفامم چرا ای زبید مره همیشه خواهر میگه بسیار ادبی
حرف میزنه چرا با نفس اتو حرف نمیزنه به وصف که
خود نفس میگه مره خواهر صدا کو وقتی نفس ای گپ ره
گفت زبید چشمایش به زمین خیره شد و هیچ چیزی نگفت
نفس_ پس بریم خانه که بیخی دگه دیر شد
نگین_ ها وله بریم دگه دیر شد
زبید_ سیس پس بریم دگه
(هدیه_ نصرت)

نصرت_ عزیزم واقعا پشتت دق شده بودم
هدیه_ میفامی ایقدر منتظرت بودم که بیایی وقتی فهمیدم
تو میایی دویده دویده آمدیم ههه
نصرت_ ملکیم هههه دویده دویده چرا آمدی هههه
هدیه_ ها عزیزم از شوخی هایت نمادی
نصرت_ ملکیم تو روز به روز زیباتر شده میری
هدیه_ چشمایت زیبا میبینه عشقم
نصرت_ فدای عشق زیبای خود

نفس_نگین_حبیبه)

نفس_سلام_مادر_آمدیم

نگین_سلام_خانم_کاکا

حبیبه_سلام_دخترای_نازم_خوش_آمدین_چرا_ایقدر_دیر_کردین

نفس_مادر_از_دست_برما_خوش_گذشت_هیچ_متوجه_ساعت_نبودیم

حبیبه_شما_دختر_که_یکجا_شوین_کی_ده_قصه_میشین_دیوه_چی_شد؟

نگین_خانم_کاکا_ده_اطاقش_رفت_گفت_میرم_لباس_هایمه_تبدیل_میکنم

نفس_مادر_یک_سوال؟

حبیبه_پپرس_جانم

نفس_اینا_به_چقه_مدت_آمدن_؟

حبیبه_بد_است_دختر_ایتو_نگو

نفس_نی_مادر_بخدا_منظور_بدی_نداشتم_باشن_مه_خوشحال_میشم

حبیبه_آفرین_دخترم_مهمان_دوست_خداست_فهمیدی_جانم

نفس_میدانم_مادر_جان_باش_برت_یگان_قصه_ها_کنم_برت_بشین_ممی_جونم

حبیبه_ چی شده دخترا قصه کنین

نفس_ مادر سعدیه ره هم خواستیم که بیایه باز با نامزدش
آمد واقعاً نامزدش عالیست مادر یک شخص تحصیل کرده
پوهنتون میخانه غریبکار واقعاً انسان خوب هست

حبیبه_ خو بسیار خوب خداوند خوشبخت داشته باشی شان
سعدیه دختر خیلی خوب بود کاشکی نصرت قبول میکرد
که سعدیه عروس ما میشد

نگین_ خانم کاکا سعدیه خیلی مقبول هست ایره خو میدانین
کاشکی نصرت لالا خوشبخت میشد

نفس_ مادر سعدیه نصرت ره به چشم یک بیدر میدید
هیچگاه ایتو گپ ره نزن مه میخایم سعدیه بهترین ها
نصیبش شوه که اینه شکر خیلی انسان خوب نصیبش شد

حبیبه_ دخترم گپ هایته درست بزن

نفس_ خو مادر مه چی گفتم حقیقت ره گفتم

نگین_ نفس دیوانه گپ زدنت ره بفهم

نفس_ بیبی نگین بچیش ره یک چیز گفتم قهر شد رفت
اوکه سالها کوشش کرد که اصلاً مره پدرم دوست نداشته
باشه مکتب نمادتم پوهنتون نمادتم آیا فکر میکنی سعدیه
ره خوشبخت میکرد اصلاً

نگین_ بیبی ای گپ چند سال پیش بود دگه حالی خو شکر
نامزد شد گپ بسته شد حالی چی پشتش ره گرفتی بس کو
دگه

نفس_ خو سیس بیا که بریم لباس هایماره تبدیل کنیم

نگین_ سیس بریم

حبیبه_ حمیده جان دق نیاری

حمیده_ نی با فوزیه جان کسی دق نمیاره

حبیبه_ دقیقاً امتو هست خواهر باش خی مام بشینم ههه

حمیده_ زاهد شان کجاست؟

حبیبه_ زاهد جان و پدر اولادا و نصرت امان لالا رفتن تا

سر زمین ها

حمیده_ خو بسیار خوب وله

دیوه_ سلام

حمیده_ علیکم سلام دخترم آمدین

حبیبه_ خوش آمدی دخترم بیا بشین

دیوه_ خوش باشین خاله جان ها آمدیم مادر جان

حبیبه_ چطو بود خوشت آمد از قریه؟

دیوه_ واقعاً جای زیباست چقدر سبزه زار و کوه هلی زیبا

داره اینجه

حبیبه_ بلی بسیار سرسبز است اینچه ها ای قریه یک قریه
کوهستانی هست خیلی زیباست کجاها رفتین

دیوه_ وله ها امتو هست رفتیم تمام باغ های تان ره دیدیم
ماشاءالله چقدر باغ دارین خاله جان بیشک تان وله

حبیبه_ هههه زنده باشین جانم وله باغ چیز ها خیلی زیاد
هست گاو گوسفند شکر زیاد داریم یک خانه ده قریه بالا
هم داریم اونجه دگه یک مزرعه کوچک هست ولی خیلی
زیبا

دیوه_ از ای خانه تان هم کرده زیباتر ؟

حبیبه_ بلی دخترم خیلی زیباست نفس خیلی خوش داره
اونجه ره ولی پدر اولادا اینچه ره دوست داره اگنه ما
میخواهیم اونجه بریم خو میگن خورد است اونجه دگه
یکمی به ای خاطر

حمیده_ وله ده خانه خورد نمیشه زندگی

حبیبه_ ها بلی امتو است

حمیده_ شما چطور فوزیه جان خانه و ملک چیزا اینچه
دارین؟

فوزیه_ وله ما داشتیم نه اندازه حبیبه جان شان از ما دگه
غریبانه بود وقتی کابل کوچ کردیم چون سنویم و بچیم ده
کابل وظیفه داشتن بیخی برشان سخت بود و زبید جان هم
پوهنتون میرفت ما هم مجبور شدیم کابل کوچ کنیم

حمیده_ خوب کردین مهم امی هست حتی ده خیمه باشیم
ولی باخانواده یکجا باشیم به بچه تان از کابل دختر
گرفتن

فوزیه_ بلی ها دختر از ولایت پروان ولسوالی سالنگ
هست خیلی دخترک خوبست خوش هست بچیم کتش قابله
هست

حمیده_ خو بسیار خوب مهم امی هست که بچه کتش
خوش باشه بس و خلاص

دیوه_ مادر دختر هم مهم است

حمیده_ اتو خو است بیازو

(نفس_ نگین)

نفس_ نگین حذیر دیدی چقدر باادب بود

نگین_ بلی بسیار

نفس_ چون دگه دوست ملیار بود هههه

نگین_ اوهو ایره تو به ما سیل کو

نفس_ هههه دروغ میگم بیبی چقدر با کسای خوب دوست
هست

نگین_ هههه توام دگه صفت ره شروع کدی

نفس_ ببخشی جانم هههه زیاده روی کردم انی

نگین_ نی جانم کسی ره که دوست داشته بالاتر از همه
کس برت بیبی او رحمن لوده چی داشت ولی به مه اندازه
یک جهان ارزش داشت

نفس_ اوفف بچیش تو باز او لوده ره یاد کردی خوده چرا
ایقه آزار میتی

نگین_ نفس مه تاکه یکبار نبینمش و ارزش نپرسم علت
همه کارهایشه هیچ راحت نمیشم

نفس_ ده قصیش نشو دگه نگینم اصلاً ارزش ته نداره
نگین_ نفس یک سوال ؟

نفس_ بپرس جانم

نگین_ چرا میگی ارزش نداره بیبی بخاطر ملیار حاضر
هستی هر کاری کنی مه هم امیقدر که اوره دوست داشتم
سیس فراموش کردنش وقت میخایه ایقدر آسان نیست چرا
هیچوقتی درک ما نکردی

نفس_ نگین مه نمیتانم دیده که یکی از اعضای فامیلم
جگرخون شوه مه نمیتانم دیده جگرخونی توره فهمیدی یا
نی مه میتانم درکت کرده چرا نتانم ولی اگر مه هم بشینم
مثل تو جگرخون باشم پس چی شد پس چی ماند

نگین_ چی کنم نفس خیلی کوشش میکنم قوی باشم خیلی
زیاد بیبی ای عکس ره وقتی از اینجه میرفتم کتش گرفتم
کاش هیچ نمیرفتم تنها نیماندمش

نفس_نگین بس کو دگه گذشته ته از ذهنت پاک کو بیبی
ای چیز ها توره آزار میته حذفش کو او حالی نامزد شده
متاهل هست باید دگه آینده خوده بسازی اوففف هله دگه
نگین لطفاً لطفاً پاک کو ای چیز هاره

نگین_خیلی مشکل است خیلی

حبیبه_دختر ا اجازه هست که بیایم

نفس_هله نگین اشک هایتیه پاک کو زود که مادرم آمد

نفس_بیا مادر داخل

حبیبه_دختر اینجه چرا شیشترین مهمانا ده پایین بد هست
بخیزین برین

نفس_مادر میامدیم گفتیم لباس هایماره تبدیل کنیم

حبیبه_سیس بیاین زودتر نگین دخترم توره پیشده

نفس_ههه پشت خانم کاکایم دق آورده

نگین_نفسس

نفس_خو چی راست میگم دگه

حبیبه_دخترم یک هفته گک شده از آمدنتان وقت دق

آوردی

نگین_خانم کاکا بلی مادرم بدون مه کی ره داره گفت میایم

ولی نامده

حبیبه_ بچیم جگرخونی نکو خالد هست اسما هست تنها
خو نیست مه برشان گفتم گفتن شاید آخر هفته بیاین چون
رخصتی خزانی شان هست میاین همه شان

نگین_ ان شاءالله بخیر زودتر بیاین

حبیبه_ ها جانم حالی دگه بخیزین قصه ره بانین ظریفه
غذاره هم تیار کرده که نان بخوریم کاکایت شان هم آمدن

نگین_ میایم خانم کاکا

نفس_ ههه دختر نان چاشت بیخی یادم رفته بود مه میگم
چرا یکرقم هستم گشنه هستم ههه

نگین_ ههه سیس سیس بریم بخیز

نفس_ رفتیم ههه بریم البته

اسحق_ نگین دخترم خواب بودین

نگین_ نی کاکا جان امتو ده اطاق شیشته بودیم

نفس_ مه آشپزخانه میرم نگین

نگین_ درست هست مه هم میایم

اسحق_ چطور گذشت چکر؟

نگین_ کاکا جان خوب گذشت وله پشت قریه دق شده بودم

اسحق_ ههه مه گفتم نخاد خوشت بیایه چون تو حالی

شهری شدی

نگین_ آی کاکا شهری چی هههه هوای خوست زیبای مره
هیچ ولایتی هیچ جایی نداره

اسحق_ ههه خدان ده دلت چی بگویی

نگین_ نی کاکا هههه

اسحق_ دق خو نوردی؟

نگین_ کاکا دق خو آوردم خو تو حالی کتم هیچ قطعه بازی
نمیکنی اگه کنی باز دق نمیشم

اسحق_ ای دختر هههه دق شدی پشت قطعه بازی

نگین_ زیاد زیاد

اسحق_ خیر دخترم باز نان که خوردیم باز بازی میکنیم

نگین_ اه زنده باد سیس سیس ولی هرکس باخت باید به
کسی که برنده شد چیزی بخره

اسحق_ هههه ای شوخک بسیار دگه ههه سیس سیس

(نفس)

پدرم با نگین مثلی یک دوست همایش رویه میکرد
همرای هدیه و نگین همرای همه اعضای خانواده بسیار
خوب رویه میکرد مه از دور میدیدم که چقدر زیبا
میخندیدن کاش همرای مه هم یکروز امتو رویه میکرد
کاش مره هم دختر خود میدانست فقط به بار یک دفعه

کاشکی کاشکی اوففف مره همگی خیلی قوی میدانن ولی
نمیدانن که چقدر ضعیف هستم

نگین_ دختر نفس مه آدمم تو ده کدام فکر رفتی
نفس_ هیچ بجیش

نگین_ کت کاکایم بعد از غذا قطعه بازی میکنم باید برنده
شوم چون اگر بوردم از کاکایم یک چیزی میخایم

نفس_ خوبیشک چی میخواهی

نگین_ تاهنوز فکر نکردم به نظر تو چی بخایم

نفس_ نمیفامم

نگین_ خو حالی نان بخوریم باز فکر میکنم

نفس_ ها امتو کو

(نفس)

همه ما رفتیم به غذا خوردن که متاسفانه همه ما ام
چاشت یکجا غذا میخوریم اوففف چقدر خسته کن چرا با
یک مرد بیگانه غذا بخوریم پدرم خو هیچوقتی با دوست
هایش ایقدر صمیمی نمیبود مه هم با سلام گفتن داخل
اطاق شدم

اسحق_ هدیه کجاست؟

فوزیه_ هدیه رفته بود خانه یک دوستش باز آمد حالی ده

اطاقش هست خواب هست

حبیبه_ آمده هدیه پس مه برم بگویمش که بیا غذا بخوره
مه از آمدنش خبر نداشتم

فوزیه_ ها خواهر خسته بود رفت امتو خوابید خیره تو
غذایته بخور مه میرم صدایش میکنم

حبیبه_ درست هست

(فوزیه)

اوففف هدیه چرا تا به حالی نامدی حالی چی بگویم به اینا
یکبار زنگ بزنم برش

هدیه_ بلی سلام مادر

فوزیه_ دختر تو کجا هستی؟ چرا تا به هنوز نامدی؟

هدیه_ مادر پیش خانه هستم اینالی آدمم

فوزیه_ مستقیم ده اطاق بیا

هدیه_ آدمم مادر

فوزیه_ او دختر آه خدایا شکر شکر که آمدی دختر کلگی
از تو پرسان میکنه هله زود لباسته تبدیل کو مه به همگی
گفتم که تو خواب بودی ده اطاق وقت آمده بودی

هدیه_ سیس سیس مادر

اسحق_ حبیبه نصرت کجاست؟

حبیبه_ وله نمیفام نصرت از صبح که بیرون شد تا حال
نامده

اسحق_ ای اولادا هههه حالی هیچ دلشان ده خانه قرار
نمیگیره

زاهد_ وله جوان های ای زمانه بیرون ره زیادتر از خانه
دوست دارن

اسحق_ وله ها امتو است زمانه تغییر کرده
(نفس)

مه نمیفامم چرا آقا زاهد یک رقم طرفم سیل میکنه معنای
ای کارهایش چیست؟ بیخی اشتهای مه بند کرد ههه مه
مجبور بروم ده آشپزخانه با خاله ظریفه غذایمه بخورم

حبیبه_ کجا میری دخترم

نفس_ سیر شدم مادر

حبیبه_ ایقدر زود

هدیه_ سلام به همگی

اسحق_ سلام دخترم ههه شب بخیر ده ای وقت خواب
بودی

هدیه_ کاکا جان خسته بودم باز خوابم بورده بود

اسحق_ خو درست است دخترم بشین غذایته بخور

نصرت_ چاشت همگی بخیر

حبیبه_ خوش آمدی

(نفس)

جالب هست کنگی ده حالی به غذا خوردن آمد ده قصه مه
گک کسی نشد ههههه

نفس_ خاله ظریفه یک چند بشقاب هم خانه ببر و غذا به
مه هم بکش

ظریفه_ درست هست دخترم

نفس_ سلامت باشی

(نفس)

واه چقدر راحت شدم اینجه آرام غذایمه بخورم در وقتی
که دسترخوان اوار میشه باید همگی آرام غذای خوده
بخوره اونجه گپ زده دیوانیم کردن

ظریفه_ خاتم حبیبه اینه بشقاب ها

حبیبه_ زنده باشی ظریفه جان نفس چیشد

ظریفه_ نفس ده آشپزخانه هست غذا میخوره

حبیبه_ غذا میخوره خو سیس تو برو

(حبیبه)

وای خدا ای دختر خو گفت که مه سیر شدم حالی میگه که
غذا میخوره اینالی ای مردم چی فکر کنه اوففف نفس

نفس_ خاله دگه چیز ها نکش فقط در یک کاسه لوبیا بیار
خلاص

ظریفه_ دخترم چرا دگه چیز نمیخوری

نفس_ دلم همیشه

نفس_ گلثوم جان تو مکتب میری

گلثوم_ ها خاله نفس میرم

نفس_ آه خاله قربانت آفرین جانم ده ای روزا پیش خالیت

درس خواندن نمیایی چرا؟

ظریفه_ خاله جانش گلثوم از تو کمی خفه بود حالام جایی

دگه میره به درس خواندن

نفس_ وای از مه گلثوم خفه هست ولی چرا؟ میشه بگویی

جان خالیش

گلثوم_ خاله مه ایقه منتظرت بودم که برم تولد مه تبریکی

بتی ولی ندادی

نفس_ آئی جان خالیش روز تولد تو چی وقت بود که مه

خبر نی

ظریفه_ دیروز روز تولدش بود خداوند خانم حبیبه ره

خیر بته یک محفلک به گلثوم گرفتیم ده خانه خودما

نفس_ چی مه چطو خبر نشدم ای گیا دیروز رخ داده وای

خدا مه خو خانه بودم پس چرا خبر نشدم

ظریفه_ نمیفامم بخاطر نگفتم تان که قهر نشوین

نفس_ نی خاله ظریفه چرا قهر شوم

نفس_ گلثوم جان آیا مره میبخشی و عده هست جبرانش
میکنم ببخشی زیاد خالیته دگه ببخش خالیت حالی پیر شده
هههه

گلثوم_ خاله نفس هههه شما پیر نشدین سیس خاله
ببخشین ولی یگان بار به دیدنم بیاین

نفس_ ههه سیس جان خالیش ولی نازم خانه ما خو ایقدر
دور نیست ده یک حویلی هستیم تو بیا اطاقم گپ بزنیم
گلثوم_ سیس خاله نفس

نفس_ جانم راستی خاله ظریفه کجا میره درس خواندن
اینجه خو کدام کورس هم ده ای نزدیک نیست
ظریفه_ دخترم گفتم خسته میشی تو یکی مهمان دار هم
هستین به ای خاطر گلثوم پیش دختر های که از هرات
هستن اونجه میره اونا یک کورس کوچک جور کردن
خیلی خوب درس میتن خاله شان هم ده مکتب درس میتن
معلم هستن

نفس_ واقعاً همونا که سه سال میشه از هرات آمدن اونا
ره میگی که نزدیک به قریه بالا خانه شان هست؟
ظریفه_ ها بچیم بیخی دقیق گفتی

نفس_ خو بسیار خوب پس خاله شان هم معلم هست
ظریفه_ بلی بسیار لایق هست وقتی امی کوچ آمدن اینجه
در مکتب امتحان داد بهترین استاد شد زود گرفتتش

نفس_خو پس بسیار خوب پس سه سال همیشه اونا هم
معلم استن

ظریفه_ها دخترم چقدر دقیق سالش یادت هست ههه
نفس_ههه خاله بخاطر یکی کنجاو شدم که چطو اینجه
کوچ آمدن به امی خاطر سالش ده یادم هست
ظریفه_خو دخترم

نفس_خیلی مزه دار پختین لوبیا ره کی پخته کرده
ظریفه_مادرت دخترم بخاطر تو گفت چون نفس دوست
داره لوبیا ره

نفس_قربان دست هایش شوم زیاد مزه دار هست زیاد
(نفس)

آه حالی فهمیدم که همیشه ملیار چرا به مکتب میامد چون
البت خالیش ره تاخانه میبرد چون یکی مکتب دورتر بود
مچم شاید دگه چقدر خانواده خوب هستن چقدر کمک
میکنن به مردم

اسحق_کجا بودی نصرت عزیز تو؟

نصرت_پدرجان رفته بودم با الیاس شان چکر

اسحق_خو پس چکر رفته بودین امتو معلوم هست که
چیزی نمیخوری

نصرت_بلی ها پدر جان چیزی دلم نمیشه

اسحق_ زاهد تو چطو زمین ها چطور بود
زاهد_ ماشاءالله ماشاءالله عالی بودن کاکا عالی بودن

اسحق_ سلامت باشی بچیم

زاهد_ کاکا اسحق حاصلات ای زمین ها ره به کشور ها
صادر میکنین و نمیکنین

اسحق_ شکر خدا ده ولایات خودما زیادتر میفروشیم و
فقط به کشور پاکستان اگر حاصلات زیاد بود صادر میکنیم

زاهد_ خو بسیار ماشاءالله خیلی خوب میکنین بخاطر نام
خدا خیلی زیاد هستن چی چیز ها هست

اسحق_ خب درختای میوه دار

جلغوزه، خیری، بنوون (زیتون) گورگوره، چهار مغز اینی
چیزا هست دگه زیادر خودرو هستن به شکل طبیعی جوانه
میزنن باز ده زمین های ما گندم. جواری. برنج. ای چیزها
هم هست دگه زیاد اینجه گلی مردم اینجه دگه زراعت پیشه
هستن

زاهد_ نام خدا بیشک خیلی خوب کاکا اسحق وله ما هم
همرایتان کمک کرده میتانیم که زیادتر شوه فروشات تان

اسحق_ سلامت باشید بچیم شما خیلی کارها کردین کت ما

زاهد_ کاکاجان وظیفه ما هست ای چی گپ هست که
میزنین

دیوه_ مادر بیبی که زاهد چقدر با اینا خوب رویه میکنه
ولی نفس حتی کت ما ده یک دسترخوان غذا نخورد

حمیده_ مالوم دار هست او دختر زندگی بچیم ره خراب
میکنه ولی حالی چپ باش که کسی نشنوه باز گپ میزنیم

حبیبه_ بیگیرین حمیده جان دیوه جان

دیوه_ میگیریم زنده باشید

حبیبه_ نوش جانتان زاهد بچیم بیگیر

زاهد_ زنده باشید میگیرم ایقدر شما به زحمت کردین
خوده واقعاً زیاد

حبیبه_ چی زحمتی بچیم

حبیبه_ لالا امان شما چرا نمیخورین

امان_ خواهر زیاد خوردم سیر شدم بیخی دست هایت درد
نکنه

حبیبه_ سلامت باشی لالا نوش جانتان

فوزیه_ دست پخت حبیبه خواهر هیچ کم و کاستی نداره
بهترین هست

حبیبه_ زنده باشی خواهر مهربان هستین

زاهد_ وله دقیقاً مره خو خیلی زیاد مزه میته یک هفته دگه
باشم اینجه خوب چاق میشم هههه

حبیبه_ ههه نوش جان تان نوش جان

(نگین)

غذا تمام شد شروع به جم کردن دسترخوان شدیم ولی
نمیفامم نفس چرا ایتو یک کار کرد کاکا اسحق خیلی
عصبانی شد و او دیوه شان خیلی پُس پُس داشتن خدا خیر
کنه

نگین_ نفس دختر تو خو سیر شده بودی

نفس_ مرگ آهسته بگو که کسی نفامه که اینجه غذا
میخورم

نگین_ عههه دیوانه اونجه کلگی میفامه تو اینجه آمدی به
غذا خوردن

نفس_ چی راستی؟

نگین_ بلی ها خاله ظریفه گفت

نفس_ آه خاله ظریفه شما چرا ایتو یک کار کردین

ظریفه_ خو دخترم مه خبر نبودم دگه

نگین_ کاکایم از چهریش معلوم میشد اوصلیش خراب شده
بود دیوه شان چی فکر کنه

نفس_ خب هر کس قهر است باشه به مه چی دلشان

نخواستم غذا کت شان بخورم بس و خلاص گپ تمام شد

نگین_ واه نفس ای عادتت ره مچم چطور کنیم ده قصه

هیچی نمیشی

نفس_ عزیزم بی خیال شو گمشکو چی کنم شان وی بریم
دسترخوان جم کنیم

زبید_ ای ظرفا ره بپرین مه از سر دسترخوان جم میکنم
نفس_ تو خوده به زحمت نکو لالا زبید ما جم میکنیم

زبید_ نفس جان اگه نامم ره صدا کنی فقط خوب میشه و
ها به نوبت تو متاسفانه لیست خواهرهایم تکمیل شده

نفس_ احمق

زبید_ هههه

اسحق_ یک چای مزه دار دم کنین که امروز یکمی هوا
سرد شده

حبیبه_ درست هست

زاهد_ هوا سرد شده میره واقعاً خزان فصل پاییزی بازهم
آمد

امان_ بلی بازهم زمستان میایه و مردم بیچاره بازهم آواره
بیچاره میشن

زاهد_ بسیار زیاد مردم خیلی ده اوضاع بد قرار دارن

اسحق_ خدا رحم کند

نصرت_ الهی آمین

زاهد_ اینجه دگه خیلی هوا سرد میشه

اسحق_ بلی هوا خیلی سر میشه ام زمستان بخیر کابل
کوچ میکنیم

زاهد_ واقعاً خیلی خوب میکنین بلی بیابین بسیار خوب
میشه

نصرت_ پدرجان اگر ای زمستان اینجا باشیم به نظرم
خوب میشه بعد ازو برویم

زاهد_ نصرت جان چرا خوب میشه بیابین کابل همه قوم و
خیش کابل رفته و اوضاع هم اینجا خوب نمیشه خوبتر
است کابل برین

امان_ بلی لالا خوب میشه بیابین بخیر کابل

اسحق_ ها ان شاءالله بخیر میاییم
(نفس)

چی پدرم چی میگه کابل چی مه بیخی یادم رفته بود وای
خدایا اگر کابل برویم چطور کنم خدایا تو کمک کو

نگین_ نفس تو خوب هستی؟

نفس_ خوبستم خوبستم

ظریفه_ دخترا شما برین مه ظرفا ره میشویم چون شب
شستین

نفس_ نی خاله جان ما میشویم

نگین_ بلی خاله جان ما میشویم

نفس_نگین تو نی تو بشین

نگین_گیای ناحق نزن اینجه خانه خودم هست

نفس_هههه اینه خانه خودت شد حالی ههه

نگین_گشنه تو زیاد گشنه هستی

حبیبه_ظریفه یک چای بسیار حالی دم کو و بیار زودتر

ظریفه_درست است خانم میارم

حبیبه_نفس !

نفس_بلی مادر

حبیبه_ای چی کار بود که سر دسترخوان کردی ؟

نفس_چی کار کردم میشه بگویی

حبیبه_نفس خودت میفامی دخترم ایتو کارا نکن خوب

نیست

نفس_مادر آیا حالی در غذا خوردن ما هم غرض دارین

ای چی رقم کار هست دلم هرجایی غذا خوردم چرا با یک

مردم بیگانه غذا یکجا بخورم

حبیبه_اونا بیگانه نیستن

نفس_چی پس چی ما میشن که بیگانه نیستن

حبیبه_ده وقتش میفهمی حالی ضرور نیست ولی بیگانه

نیستن فهمیدی یا نی

نگین_ سیس خانم حالی شما برین مه نفس ره میفهماتم

نفس_ مادرم چی میگه نگین بیگانه نیست یعنی چی؟

نگین_ دختر نفس اونا دوست خیلی صمیمی کاکایم هست
پدرم گفت که پدرشان بیدر خوانده کاکایم هست و ها
یکی دگه اوخو متاهل هست

نفس_ اوفف او چیرقم متاهل هست که یک دقه در سر
دسترخوان چشمایش او طرف نشد هرلحظه سرمه بالا
میکردم طرفم میدید ای چیرقم متاهل بی چشم هست
نگین_ همه مردا همتو است تو ده قصه نشو

نفس_ فقط حق دیدن مره ملیار داره بس و خلاص
هیچکسی دگه حق نداره

نگین_ آهسته بگو که کسی نشنوه

نفس_ نگین خسته شدم از پُت کردن حسم خسته هستم مه
چرا میگریزم ازی حس که دارم خودم حتی نمیفامم

نگین_ نفس تو باید به ملیار بگویی خوده خلاص کو ازی
قید خلاص کو

نفس_ نمیفامم نگین نمیفامم دیوانه میشم عشق دیوانیم
کرده دیوانیم کرده

نگین_ تو نباید عشق خوده از دست بتی

نفس_ اگر کابل کوچ کنیم چی کنم چطور کنم ملیار نباشه
نفسم گرفته میشه میمیرم

نگین_ عشق واقعی اگر هرجایی هر قدر فاصله داشته
باشین خداوند آخر نی آخر شماره به هم میرسانه
نفس_ ان شاءالله نگین ان شاءالله

یک هفته بعد...

نفس_ نگین نگین صبح شده بخیز که میریم
(نفس)

یک هفته گذشت روزها امتو زیبا میگذره و پاییز شروع
شد با غروب های سرد با ابر های تاریک قشنگ هست
تلفیق باران و کوچه... و با رنگ های زیبای درختان
امروز میخایم به ملیار همه چیز بگویم درین یک هفته که
گذشت هرروز ملیار و قتر از ما منتظر دیدنم میبود و به
نظرم امروز وقتش هست

نگین_ تیار شدم نفس واه واه چقه مقبول شدی

نفس_ واقعاً مقبول شدم

نگین_ بسیار بسیار امروز ملیار ضعف میکنه بادیدن تو

نفس_ ههه نی دگه بچیش

نگین_ ای گل بخاطر چی هست؟

نفس_وقتر بیدار شدم بعد از نماز خواندن رفتم یک گل
کندم از حویلی

نگین_بخاطر چی دختر؟

نفس_بخاطر ملیارم

نگین_واقعاً میخواهی بگویی برش

نفس_بلی دگه همیشه امروز باید بگویمش

نگین_خیلی کار خوب میکنی بریم که ناوقت میشه

نفس_سیس جانم بریم

نفس_ههه به نظرم حالی نمیترسی ازی راه هههه

نگین_ههه نی نمیترسم هرصبح که از خانه فرار میکنیم

هههه چیزی که میترسیدم پُت برامدن بود حالی او ترس

هم اکزبین رفت

نفس_هههه آن سوی ترس کامیابی هست هههه

نگین_هههه بیخی دگه چطو تصمیم گرفتی که بگویی

نفس_مه یک هفته به خود وقت دادم که چی میشه آخر

باید امی کار میکردم باید وقتر فکر میکردم به نظرم عشق

واقعی خوده پیدا کردم

نگین_خدایارت نفسم بسیار خوش هستم که توره خوش

میبینم

نفس_اونه وقت رسیده

نگین_ها برو برت چانس خوب میخایم

نفس_زنده باشی زود میایم

نگین_برو دگه

نفس_سلام صبح بخیر

ملیار_صبح خودت هم بخیر گل زیبایم

نفس_زنده باشی توهم هر روز تا اینکه میایی به زحمت
میشی

ملیار_نفسم دگه ایتو نگویی زحمت چی مه میخایم هر
صبح خوده با دیدار تو آغاز کنم و هر شب بعد از خواب
کردن با دیدن چشمای زیبای تو به خواب بروم ای یگانه
آرزوی مه هست که پیش از مرگ خداوند برسائیم

نفس_بس یک کلمه دگه هم نگویی از مرگ ایره بدان مه
هیچوقتی اجازه نمیتم پیش از از ای دنیا بری تا نفس
باشه ملیار ره چیزی نمیشه

ملیار_اوو خانم نفس دلبر بی رحم مه امروز توره چی
شده؟

نفس_توره غرض نیست

ملیار_دلبرم وقتی قهر میکنی زیباتر معلوم میشی

نفس_مه بی رحم هستم که هر صبح به چی مشکلات از
خانه بیرون میشم فقط بخاطر دیدن تو اه

ملیار_ مه عاشقت هستم ای دلبر تو مره میفامی چقدر درد
دادی؟ هههه

نفس_ خو پس میخواهی انتقام بیگیری

ملیار_ هههه نی از یار خود کسی انتقام میگیره

نفس_ بس بس شیرین زبانی دگه نکو

ملیار_ با دلبر بی رحم خود چقدر مزه میته شیرین زبانی

یارم دیوانه ای زیبایی ای چشم های خمارش میشم

نفس_ بس بس میفامی خوشم نمیایه ای گپا

ملیار_ ای نفس ای عادت هایت واقعاً دلربا تر زیبا تر است

ای مغرور بودنت خو مره کشته

نفس_ مجنون دیوانه هههه

ملیار_ جنون عشق تو مره به کوها و صحرا روزی

میکشانه

نفس_ راستی؟ نخاد

ملیار_ بلی دلبر لجبازم

نفس_ مه از چی وقت دلبر تو شدم

ملیار_ سه سال میشه دلبر یار زندگی ملیار خود هستی و

تا ابد میباشی

نفس_ نخاد

مليار_ لڄباز

نفس_ مجنونم هههه

مليار_ هههه بفرما عزيزم

نفس_ ديوانه

مليار_ بلي ديوانه تو

مليار_ چيزي ميخواهي برم بگويي

نفس_ ني چي دلت هست بگويم

مليار_ مچم مه امتو احساس ميکنم اگه تو چيزي به گفتن

نداري مه دارم

نفس_ راستي

مليار_ بلي ها

(نفس)

آه مجنون ديوانه ره به نظرم يادش نرفته مه فدائيش شوم

ديوانه مه

نفس_ خو بگو دگه

مليار_ امروز دوشنبه هست اني

نفس_ ها خو امروز چي گپ هست

مليار_ هيچ گپي ني هوا خوب هست امروز زياد

نفس_ انسان ديوانه

ملیار_ هههه دلبر مغرورم

نفس_ مه ناق خوش شدم

ملیار_ چیزی گفתי

نفس_ نی چی بگویم باید بریم خانه دگه

ملیار_ ایقدر زود

نفس_ ها دلت هست تا شب بشینم

ملیار_ آی کاشکی دلبر بی رحم

نفس_ آدم دیوانه

ملیار_ ای نفس ای دیوانه گفتنت خیلی شیرین هست ولی

کاش پیش از موردنم یکبار عشقم بگویی

نفس_ تو امروز زیاد موردن ره یاد میکنی به نظرم امروز

بدترین روزت هست چطو؟

ملیار_ ها امروز بدترین روز هست به نظرم مچم چرا

نفس_ اه ملیار یعنی یادت رفته هیچ توقع نداشتم ازت

هیچ مه رفتم انسان دیوانه نفرت دارم ازت

ملیار_ امروز روزی هست که پای تو به این دنیا رسید

غصه هایم یک به یک از قلب و جانم پر کشید روزی

هست که خداوند قسمت نفس خودم ره به پای نوشت

نفسی که نفس ملیار خود هست نفس بدون ملیار اصلاً

وجود نمیداشته باشه اگر نفس نباشه ملیار هم نیست نفسم

وجودت بهترین معجزه هست برم و دقیقاً امروز روزی
توست که خداوند مره میخواست با یک هدیه شاد بسازه
دقیقاً که او تخفه دلبر بی رحم خودم بود پس تولدت
مبارک یگانه بهانه زندگیم مه چطور بهترین روز از
زندگیم ره فراموش کرده میتانم به وصف که هیچوقتی
خودت نگفتی ولی خداوند سعیدیه خواهر ره خیر بدهد

(ملیاری)

میخاستم نفسم ره زیاد آزار بتم ولی او یکمی نی زیاد
لجباز است اگر یکبار قهر میکرد دگه اصلاً مشکل بود
آشتی کردن کتش هههه مه عاشق امی عادت های
خصوصیاتش هستم متفاوت هست خیلی متفاوت هست برم
نگفته که دوستت دارم ولی از چشمایش معلوم دار هست
که بیشتر از خودم دوستم داره وقتی مه برش تبریکی
میدادم گپ هایم تمام نشده بود محکم بغلم کرد از چشمایش
اشک آمد وقتی ده آعوشم گرفت بهترین حس دنیاره مزه
کردم هیچ اصلاً چنین روزی ره ده خواب هم نمیدیدم خدایا
هزار بار شکر که با نفس مقابلم کردی

نفس _ بخششی احساساتی شدم

ملیاری _ ای اشک ها به چشم آهویم نمیزیبه

نفس_ مليار پس چرا ايقه آزارم دادی نميفامی چقدر به
هزاران اميد امروز آدم اينجه

مليار_ عشقم مره ببخش نفاميدم ايقدر جگرخون ميشی
چی ميشه مجنون ته ببخش چشم آهويم

نفس_ ههه مجنون ديوانه بخيز فلم ها واری کار ها نکن
مليار_ دلبر لجزازم یک تحفه کوچک برت دارم مطمئن
هستم خیلی خوش ميشی

نفس_ چيست هله زود نشان بتي

مليار_ حالی تو چرا ميشینی بخيز لباس هایت کثيف ميشه
خراب ميکنی هههه صحنه ره بايد تو ايستاد باشی

نفس_ پس اتو هست سيس مليارم

مليار_ اه تو چی گفتی تو باز بگو

نفس_ مليارم

مليار_ آه خدایا مه چی ميشنوم تو باز بگو

نفس_ مليااااااارممامم

مليار_ خدایا هزار بار شکر ت قربانت شوم عمر مليار خود

نفس_ خدا نکنه خو نشان بتي دگه

مليار_ تقدیمت نفسم برگ سبز تحفه درویش

نفس_ مليار ای تاهنوز پيشت هست

ملیار_ البتکه میباشه چرا نباشه

نفس_ واه باورم نمیشه

(نفس)

ملیار سال گذشته برش سعدیه گفته بود که تولد نفس ده
ای تاریخ هست هههه از دست سعدیه ملیار بیچاره از
دست ترس ده دست یک بچه گک به مه گل سرخ روان
کرده بود درست دقیقاً مثل امروز خودش پنهان شده بود
ده پشت یک درخت او بچه گک آمد برم داد و گل ره ده
کاغذ نوشته بود از طرف خادم تان خود هههه دیوانه ره و
مه هم خیلی عصبانی شدم و رفتم پیش ملیار و گل ره
خیلی محکم به رویش زدم

ملیار_ عشقم مه عهد کرده بودم که سال بعد صدفیصد امی
گل ره برت تحفه میتم و در مقابلت ایستاده میشم

نفس_ دیوانه تو چرا سال گذشته امتو نکدی و به یک
اشتک دادی که به مه بیاره

ملیار_ مه ازت میترسیدم

نفس_ هههه راستی

ملیار_ دقیقاً نه تنها مه همه گی

نفس_ ههههه دیوانه

ملیار_ خنده نکو دگه سرم خیلی میترسیدم و بلاخره امتو
کار هم کردی چقدر محکم زدی دردش حتی تا به هنوز ده
رویم هست

نفس_ هههه تو خو نمیترسیدی از کسی و بخاطر عشقت با
دنیا میجنگیدی

ملیار_ خو نمیترسم ولی ولی

نفس_ خو چی ولی

ملیار_ ولی از تو میترسم حالام همچنان

نفس_ هههه حالام

ملیار_ خو گفتم خنده نکو دگه

نفس_ هههه خو خندیم میگیره سرت وی ههههه

ملیار_ ههههه واقعاً جالب هست

نفس_ خو تو یکبار هم ایستاده نشدی که بگویی دوستت
دارم

ملیار_ تو اجازه میدادی وقتی او ورقک ره خواندی خدمت
هستم خو امی معنا داره دگه

نفس_ هههه دیوانه خیر دگه حالی بخیز

ملیار_ آیا قبول میکنی ایره

نفس_ به جان دل به جان دل

ملیار_ واقعاً

نفس_ ها بخیز دگه

ملیار_ سیس

نفس_ بهترین تحفه زندگیم هست ای ملیارم واقعاً شکر
گذار هستم که توره دارم

ملیار_ میدانم عشقم از چشمایت معلوم میشه که چقدر
شکر گذار هستی

نفس_ بس بس مزاق کدم

ملیار_ خو کدام چیزی نمیگی

نفس_ چی ایتو سیل داری

ملیار_ زیاد مقبول شدی امروز ای چادر به رنگ سیاه

نفس_ به رنگ چشمای تو است انی

ملیار_ هههه میخاستم امی کلمه ره از دهننت بکشم

نفس_ مجنون

ملیار_ مجنون تو

نفس_ خی محترم مه هم یک تحفه کوچک برت دارم

ملیار_ واقعاً

نفس_ بلی اگر سخن های تان تمام شده

ملیار_ پس باش ای تحفه ته هم بیگی

نفس_ راستی

ملیار_ اگر اجازه بدهید ای گردنبد ره برایتان بدهم

نفس_ سیس

نفس_ آفرین اگر مه نه هن میگفتم شله گی نباید کنی
درست است

ملیار_ واقعاً هههه سیس

نفس_ بلی بلی

ملیار_ دلبر لجبازم

نفس_ هههه هله هله هههه دیوانه چیشده

ملیار_ نفس باور میکنی حتی ده خواب هم نمیدیدم تشکر
تشکر نفسم

نفس_ تا نفس زنده هست نفس مال ملیار خود هست بس و
خلاص

ملیار_ نفس تو شوخی میکنی

نفس_ نخیر خلاص شد

ملیار_ ها ها حرف نامم ره بخاطر برت گرفتم میخایم
همیشه ده یادت باشم

نفس_ تو بدون ازی هم همیشه ده یادم هستی خیلی
زیباست ای تا ابد ده گردنم میباشه تا ابد

ملیار_ نفس هیچ باورم نمیشه

نفس_ باید باور کنی عشقم

ملیار_ چییییی نفامیدم تو چی گفتیییی

نفس_ ههههه عاشقت هستمم عاشقت هستم دیوانه وار

ملیار_ نفسم چشم آهویم قربانت زندگیم امروز بهترین روز
از زندگیم هست ای مه خو خواب نمیبینم میشه یک سیلی
بزنیم

نفس_ ههههه نخیر عزیزم خواب نیستی نفس خوده ده
بیداری میبینی

ملیار_ نفسم عشقم

نفس_ پس باید تحفه مه برت بتم ای هم تحفه که میخاستم
برت میتم برگ سبز تحفه درویش ایره باید وقت برت
میدادم ولی ایره بدان که مه عاشقت هستم و میمانم

ملیار_ نفس گل سرخ

نفس_ بلی ببخشی اولین بار تو برم دادی ولی مه میخایم
او اشتباه مه جبران کنم ملیارم

ملیار_ قربان دست هایت شوم نفسم تو بهترین هستی
اولین آخرین عشقم هستی بهترین تحفه زندگیم

نفس_ آیا دگه قبول میکنی ای تحفه غریبانه مه

ملیار_ نی تو ایقدر ناز کردی سرم آیا مه نباید کمی ناز کنم

نفس_ هههه درست هست عشقم مه منتظرت میمانم ناز
کن چون حالا ناز وردار داری

ملیار_ هههه مه چطو تحفه یگانه دلبر خوده قبول نکنم
عشقم یکدایم قربان دست هایت ای گل مثل خودت
زیباست

ملیار_ بای گل زیبا مره هم تازه ساختی عزیزم

نفس_ همیشه تازه بمانی عشق زیبایم

نگین_ ببخشید که مزاحم تان شدم

ملیار_ سلام نگین خواهر خوبستین

نگین_ ع سلام لالا ملیار شکر خودتان خوبستین

ملیار_ شکر زنده باشید

نفس_ ایشش چرا ایقدر رسمی گپ میزنیم نگین جان ای

یازنه جانت میشه بعد ازی نباید لالا بگویی

نگین_ ههه راستی نفس گفتی

(نفس)

ایشش نگین دیوانه ملیار حالی بگویه عین ده خانه ای

تمرین داشته بیازو سرم ملیار خنده کرد

نفس_ آی نگین بلی گفتم ملیار تو هم دگه خنده ته بس کو

میبینم خنده داری

ملیار_ هههه ببخشی زیاد کنترول کدم خوده

نگین_ هههه خیر یازنه جان گپی نیست میفامی نفس شب
و روز تمرین میکند که چیرقم برت بگویه هههه هر دقه
ملیار ملیار میگفت

نفس_ نگین بس کو دگه ایقدر هم بیاب نکو به لیاز خدا
نگین_ هههه سیس پس بریم دگه ناوقت شد مه رفتم بیا دگه
نفس_ سیس برو میایم

نگین_ خدا حافظ یازنه جان

ملیار_ خدا حافظ خواهر

ملیار_ نفسم پس تو از وقت میخاستی برم بگویی اه پس
شب و روز مره یاد میکنی اه چشم آهویم

نفس_ دروغ میگه مه ایقه بیکار نماندم که توره یاد کنم

ملیار_ راستی خی به چشمایم ببیین

نفس_ ملیار مه رفتم دگه خدا حافظ

ملیار_ سیس نفسم مه جواب خوده گرفتم هیچ ضرور

نیست ههه خدا حافظ اما یک خواهش دارم ازت

نفس_ بفرما

ملیار_ میشه شماره خوده بدهی

نفس_ نی دگه کارای فلمی نکو شماره مه چی میکنی

مليار_ لطفآ برت قول ميلم زياد مزاحمت نكنم فقط ميخايم
پيش از خواب شدن يكبار صدايته بشنوم
نفس_ نخير شماره نفس خانم هم ايقدر دگه ساده نيست
گرفتتش

مليار_ لطفآ اينه زير پايتم هههه چي ميشه
نفس_ باور كو ديوانه هستي بخيز مزاق كدم ايقدر دگه
خيله كي نكو ههه كشتيم

مليار_ خو دگه پس چي كنم
نفس_ هيچي هيچي هله زود ميگم اگر گرفته توانيستي
مليار_ سيس سيس بگو

نفس_ ...07 گرفتي

مليار_ آه آه گرفتم

نفس_ پس خداحافظت

مليار_ خداحافظ دلبر لجزام

نفس_ مجنون مه

نگين_ يك ده ساعت دگه هم ميبودي

نفس_ خير او روز هم ميايه بخير حالي بريم زودتر

نگين_ بيايه ان شاءالله كه ازي گريختن خلاص شويم

نفس_ هههه ان شاءالله

نگین_ نفس اونه رحمن
نفس_ بيا نگين تير ته بيار
نگين_ نفس امروز روزيش هست
نفس_ نگين چي ميشه ناوقت ميشه
نگين_ انسان لوده بي شرم
نفس_ نگين چي ميکني بس کو
نگين_ چطو ميتاني اتو يک خيانت کنی چرا وقت نگفتی که
مه سپوڙی ره دوست دارم اه
نفس_ نگين بس کو
رحمن_ ببخش نگين مجبور بودم
نگين_ واقعاً چي مجبوريت داشتی آيا ده بخشش خواستن
همه چيز خوب ميشه
رحمن_ متاسف هستم نگين
نگين_ چرا آيا يکدغه برم گفته نميتانستی که نگين اينی
مشکل هست ای گپ هست يکبار گم شدي و رفتی
رحمن_ نشد که بگويم برت
نفس_ نگين بریم ارزش نداره که با ای رقم يک انسان گپ
بزنی

رحمن_ تو چی میگی تو هیچوقتی اجازه ندادی که نگین
یکبار درست کتم گپ بزنه تو خوده چی فکر کردی دختر
هر جایی

نگین_ بس کو انسان احمق

نفس_ آه نگین تو چی کدی

رحمن_ بخاطر ای دختر مره سیلی میزنی تو هم از امتو
دختر ها هستی رفتی و تنها ماندیم یک روز هم گپ مه
قبول نکردی دلت بود منتظرت باشم اه سپوژمی بهتر و
مقبولتر از تو است مه از امو اول کار غلط کردم که کت
تواری دختر رابطه داشتم مه از اول توره خوش نداشتم و
سپوژمی ره دوست داشتم و حالام خوش هستم که کتتش
نامزد شدم

نفس_ انسان احمق تو خوده چی فکر کردی اصلاً تو چی
هستی تو حتی پیسه یک ...

نگین_ نفس بانیش بیا که بریم

نفس_ ولی نگین

نگین_ بانیش بیا که بریم

نفس_ گپ های ما تا هنوز خلاص نشده بعداً همراهیت گپ
میزنم انسان احمق

نفس_ نگین تو خوب هستی

(نفس)

نگین واقعاً رحمن ره زیاد دوست داشت ای مردا هستن که
زیاد دختر هاره فریب میدهند و قلب شان ره میشکنانن
نگین واقعاً رحمن ره از جان دل دوست داشت و هیچوقتی
کدام کلمه بد و یا همرایش جنگ نکرده بود ولی امروز
بخاطر گپ که به مه گفت به رویش سیلی زد

نفس_ هی نگین گپ مه میشنوی خوبستی

نگین_ نفس هیچ خوب نیستم میخوامم بمیرم بیبی چند
سال هست که مره فریب میداده

نفس_ بس کو نگینم خیلی اشک ریختی عزیزم بیا اینجا
بشین هر وقت راحت شدی باز میریم خانه

نگین_ نفس پس هر کلمه که میگفت ره دروغ بود وقتی ما
کت سپوژمی پیش لب چشمه میرفتیم و رحمن میامد
بخاطر مه یعنی نمیامد بخاطر سپوژمی میامد همه اش
دروغ بود؟

نفس_ بس نگینم ارزش ای اشک هایتته نداره بیبی چطور
خوشحال بود ولی تو اینجه اشک میریزی برش

نگین_ نفس چرا چرا همیشه با دخترا ایتو میکنن چرا
دروغ میگن به وصف که ما برشان صادق میباشیم

چرا هیچوقتی معنی اونگاه های سپوژمی به رحمن ره
نفهمیدم چرا ایقدر کور شده بودم مه سر رحمن از خود
کرده زیادتر اعتماد داشتم چرا نفس چرا؟

نفس_نگین جانم خیر خدا بهتر از ماوتو میداند رحمن
لیاقت توره نداشت خداوند نخواست که با اتو انسان پست
باشی

نگین_قلبم ره درد گرفته تکه و پارچه شد
(نفس)

نگین هر کلمه از گذشته ره یاد میکرد و اشک میریخت
واقعا شکستن قلب مشکل هست و نگین خیلی اشک
ریخت ولی نمیشد ده ای حالت به خانه میرفت شاید مادرم
شان خبر شده باشه از بیرون رفتن ما

نفس_نگین بهتر است به خانه بریم

نگین_آه خانه بیخی یادم رفته بود خیلی ناوقت شده

نفس_خیر عزیزم تو ده قصه ای گیا نشو

نگین_خانم کاکایم شان

نفس_بان که خبر شون ده قصه شان نشو حالی بریم

نگین_آه نفس بخاطر مه ده کدام مشکلی دچار نشی

نفس_مه هر مشکلی ره بخاطر شما خریدار هستم حالی
خوبستی

نگین_ خوبستم خوبستم

نفس_ آه عزیزم بیا که بریم

(حبیبه)

ای دخترا چرا تاهنوز بیدار نشدن برم که بیدار شان کنم

دخترا بیدار شوین دگه نفس اینا کجا هستن البت وقت

بیدار شدن برم ببینم همه جاره یکبار

نگین_ دختر چرا ازی راه میری

نفس_ ضرور نیست دگه چون ناوقت شده صد فیصد بیدار

شدن و شاید خبر شده باشن

نگین_ نفس پس چطور کنیم اه

نفس_ تشویش نکو یک بهانه میکنیم اگر از راه پشت بریم

شک میکنن

(حبیبه)

نی اصلاً اینا نیستن ده ای صبح وقت کجا رفتن نفس ای

نفس تو هیچوقتی آدم شدنی نیستی کارای خوردی ته حالی

باز شروع کردی

نگین_ مه میترسم که برم

نفس_ نترس از چی میترسی نترس سرم باور کو

(اسحق_حبیبہ)

اسحق_تو اینجہ چی میکنی حبیبہ نفس شان کجاست
حبیبہ_نمیفامم

اسحق_نمیفامم چی معنا ده خانه نیستن

حبیبہ_کُلی جای ره پالیدم ولی پیدایش نکدم

اسحق_دختر بی ادب البت بیرون رفته مه بیست بار برت
گفتم که دختر کنترول کو ولی نی البت ده ای صبح وقت به
دیدن کی رفته

حبیبہ_نفس مه ایتو یک دختر نیست او اتو کار کرده
نمیتانه او ره بهتر میشناسی

اسحق_پس چرا ده ای صبح وقت رفته اه او هم پُت
حبیبہ_آیا تو اجازه میتیش که تنها بره اه آیا تو راحت
ماندیش

اسحق_حبیبہ تو او دختر ره آوردی درد سر ما ساختی تو
فقط کُل کارا ره تو کردی

حبیبہ_تو او دختر ره بد بخت ساختی تو نمادی راحت
زندگی کنه

اسحق_حالی کُلی گناه ره سر مه بنداز کُلی کار ره
نگین_نفس نریم داخل بیبی غالمغال کاکایم دنیاره گرفته

حبیبه_ مگم دروغ می‌گم چرا هیچوقتی دخترت واری
فکرش نکردی همیشه چُپ شیشتم او دختر مه هست بس

نگین_ بیا بریم نفس بیرون لطفآ

نفس_ باش که اینا چی می‌گن

اسحق_ دختر تو است دختر است دختر مه خو نیست چرا
یک دختر بیگانه ره آوردی و دختر ای خانه ساختی

نگین_ نفس چی میشه بریم

نفس_ مه عادت کردم به ای گیها

حبیبه_ مه بودم که او دختر ره فروختم مثل یک مال

اسحق_ بس کو ...

نفس_ بس است دگه سر مادرم دگه دستت ره بالا نکنی

فهمیدی آقا اسحق

حبیبه_ دخترم چپ باش

نفس_ مادر چرا چُپ باشم از سن خوردی که ای انسان

سرم ظلم کرد کُل تان بشنوین ای پدرم نیست و مره

هیچوقتی دختر ندانسته

نصرت_ نفس چُپ باش دختر بی ادب

نفس_ چرا چُپ باشم چرا تو خوده آدم میگی تو آیا یکروز

مره خواهر دانستی همیشه هم‌رایم مثل یک دختر بیگانه

رویه کردی دگه چی کنم که مره از خودتان بدانین هر ساز

که شما ز دین به امو ساز برتان رقصیدم گفتم اینا مره باز
صاحب خانواده کردن ولی نخیر شما چی ها نکردین کتم
پس آزادم کنین که برم ودگه شماره اذیت نکنم
حبیبه_ دخترم بد است چپ باش بخاطر دیوه شان
نفس_ مادر بان اینا هم بفهمن بان بدانن که نفس چقدر
درد عذاب میبینه وقتی برش میگن ای دختر دختر مه
نیست پدر پس بان که برم راحت شوین شما مه دختر
نیستم که بار دوش کسی باشم مه 23 سال هست که امی
درد میکشم 23 سال هست که مره درد عذاب مشکلات
قلبمه سنگ گشتانده

نگین_ بریم نفس اطاق بریم

اسحق_ نخیر نگین نفس میره ازی خانه

حبیبه_ اسحق تو چی میگی

نصرت_ پدر

نفس_ آه نصرت جان شما هم دلسوز شدین

حبیبه_ نفس حالی ای گپایته بس کو پدرت قهر است فعلاً

اسحق_ مه گیم ره گفتم

نفس_ مه هم نگفتم نمیرم مه خوش هستم که برم

حبیبه_ توره به سر مه قسم نفس ایتو نکو

نفس_ ايره بدان مادر تنها تو بودی که واقعاً دوستم داشتی
تشکر به خاطر همه چیز مادرم حالی اجازه بتین باور
کنین خوش میباشم و زندگی خوده میسازم
حبیبه_ بچیم لطفاً لجبازی نکن چی میشه
نفس_ بس کو مادر مه ارزش ای اشک هایتہ ندارم
نگین_ پدر چی میشه شما مانع شوین
امان_ مه چی کرده میتانم
هدیه_ مادر حق ای دختر مغرور هست
فوزیه_ چپ شو دختر ای گپه نزن
زبید_ کاکا ایتو نکنین با نفس
امان_ چپ باش زبید
نگین_ نفس تو چی میکنی ده امیقه گپ میری
نفس_ پس چی کنم نگین نفر میگه برو پس مه میرم
نگین_ کجا میری؟
نفس_ پیش عشق خود
نگین_ تو چی میگی پدرت میکوشیش
نفس_ تا نفس زنده هست هیچکسی ملیار ره چیزی گفته
نمیتانه خدا حافظ
زاهد_ نفس یکدقه

نفس_ اوففف حالی ای یک ساعت ره تیر میکنه بخاطر ای
گپا

زاهد_ لطفاً نرو نفس

نفس_ نفهمیدم

زاهد_ ای خانه خودت هست مه میفامم پدرت چی ظلم ها
چی کارهاره نکرده بالایت لطفاً اجازه نتی تو امتو میری
خلاص مادرت چی میشه آیا مادرت برت مهم نیست
نفس_ لطفاً شما بس کنین اصلاً شما چی مه میشین

اسحق_ زاهد بانیش که بره

دیوه_ بیدر توره چی ؟

زاهد_ مره چی دیوه به مه هر چی

زاهد_ نفس لطفاً روزی میفامی که چی تو میشم

اسحق_ زاهد نفس ارزش توره نداره بس کو دگه

نفس_ نمیفامم شما چی میگن ارزش چی معنا چی میگین
شما هله بگویین چی گپ شده باز

دیوه_ باش همه چیز ره مه برت میگم

نفس_ دیوه

دیوه_ زاهد جان متاهل متاهل نیست پدرجان شما شماره
فریب داده مه دختر کاکای خیبر و زاهد هم پسر کاکای

خیبر پدرت توره به ما داده و زاهد هم عاشق دل‌باخته شما
شده

زاهد_ دیوه بس کو

دیوه_ مگم دروغ میگم نفس پدرت خانوادیت همه شان
توره فریب داده خیبر گفته که باید نفس ره باید با زاهد
نامزد کنین و تو حالا نامزد لالایم هستی

نفس_ دروغ هست چرا اتو گپای ناحق میزنی دیوه به
هوش هستی نی مادرم از مه خو پُت نمیکنه انی مادر
مادر تو بر اینا بگو که چرا اتو گپای دروغ میزنین از تو
میپرسم مادر جواب مه بتی

اسحق_ بلی راست میگه دیوه تو حالا نازد زاهد هستی
اگر تاحال هم زاهد شماره قبول کنه

نفس_ اسحق تو چی میگی مادر شما جی میگن چطو
میتائین اتو یک کار ره ده حق میکنین اه بگوین آقا زاهد
شما بگوین چطو شما نشر میدین چرا شما نگفتین مه
شماره یک انسان خوب میدانستم ایقدر انسان ها پست
شده میتانه بگوین به خاطر دختر اصلی تان نبودم اتو
یک کار کردین

(زبید)

چی اینا چی میگن از برای خدا چی نفس ره نامزد کدن
اوهم باای زاهد چشم سفید او خدا باورم همیشه

زبید_ کاکا شما چطو میتانین ای کار ره دلتان به نفس
نسوخت

فوزیه_ زبید تو چی میکنی توره چی اصلاً به تو چی

زبید_ چرا سر نفس ظلم میشه و شما چپ شیشتین

نفس_ دگه اوصله به مه نماندین

حبیبه_ دخترم

نفس_ نزدیکم نشو از همه تان نفرت دارم

نگین_ نفس تو خوب هستی وقتش نیست که اتو ضعیف

شوی بخیز از حق خود دفاع کو

نفس_ نگین دگه اوصله ندارم قسم هست دلم زیاد از

زندگی بد شده چرا همه گی فریبم میته

حمیده_ وقتش بود دیوه ای گپاره بزنی

دیوه_ بهترین وقت بود تو نمیخایی از نفس خلاص شویم

مادر اه بگو

(دیوه)

نفس حقش بود که ای کارا کتتش شوه مه میفامم که زبید

چقدر دوستش داره این بار اجازه نمیتم که عشقم ره کسی

ازم بیگیره اصلاً برش اجازه نمیتم زبید ره بیگیره ازم و

حالا باید از دستش خلاص شویم

دیوه_ کاکا اسحق ما از ای پیوند خشنود نیستیم و امتو
معلوم هست نفس هم خوشحال نیست

زاهد_ دیوه آرام باش تو چطو اتو گپه گفته میتانی نفس
نامزدم هست هیچکسی نمیتانه که نفس ره ازم جدا کنه

دیوه_ لالا تو چی میگی بس کو

زاهد_ اگه اینبار چیزی گفتی خوب همیشه برت اصلاً
و ای خانه مربوط نفس میشه آقا اسحق فهمیدین حالا باید
از نفس معذرت خواهی کنین

نصرت_ زاهد

زاهد_ بس نصرت غرض نگیرن برتان خوب همیشه
اسحق_ باش نصرت نفس بخیز ببخش مره ای خانه خودت
هست

نصرت_ پدر ضرورت نیست که معذرت بخواهین

نفس_ بیبی زاهد ضرورت نیست که تو نامزدم باشی مه از
کسی دگه استم گپی ناحق نزن مه ای پیوند ره اصلاً قبول
نمیکنم ایره قبول کو

زاهد_ درست است همه چیز خوب میشه بعداً ده ای باره
حرف میزنیم ولی حالی بخیز

نفس_ نخیر مه دگه ده ای خانه بوده نمیتانم همه اشخاص
ای خانه دروغگو هستن

زاهد_ پس ميري همرايم کابل
زبید_ او آدم تو چي گفته ميري نفس هيچ جايي نميره
زاهد_ به تو مربوط نميشه نفس نامزد مه هست
نفس_ بس کنين اصلاً شما چي کاره هستين وای خدايا
نگين همرايم کمک کو تا اطاق
نگين_ سيس جانم بخيز چيشديت نفس
نفس_ خودم هم نميفامم بيخي پاهويم شل شد
نگين_ آه هوش کو نفتي
نفس_ نميتانم
نگين_ فوزيه مادر کت ما کمک کو که نفس ره تا اطاق
ببريم
حبيبه_ مه ميبرم دخترم ره
نفس_ لطفآ
نگين_ خير خانم کاکا ما ميبريم
زبید_ کاکا بيبينين نفس ره به چي حالت رساندين چي
ميخواهين از نفس اگر نفس ره کدام چيزي شد خوب
نميشه برتان
نصرت_ بچه گپ زدنت بفهم تو چي نفس ميشي اگه اينبار
گپ ناحق زدي خوب نميشه برت

زبید_چی کرده میتانی اه بگو چی کرده میتانی

امان_بس کو بچه احمق بس کو

نصرت_باز میفهمی که مه چی کرده میتانم

زاهد_بس کنین آقا اسحق یکبار کت شما گپ میزنم

امان_زبید بیا تو همراهی مه

اسحق_بریم داخل اطاق

زاهد_آقا اسحق ایره شما میدانین که همه چیز دارین از

برکت نفس است شما نمیتائین به نفس ایتو بی احترامی

کنین نفس نامزد مه هست خوبتر است بدانین مه یکبار با

نفس گپ میزنم و میرم کارهای عروسی ره تمام میکنم تا

یکماه دگه شما هم کابل کوچ کنین بیاین

اسحق_ایره میفامم زبید بچیم ولی نفس ماره راحت

نمیمانه چرا هر صبح از خانه بیرون میشه

زاهد_او هر صبح از خانه بیرون نمیشه فقط ام صبح

بیرون شد چون امروز تولد نفس هست یکی شما هم خبر

دارین نفس پاکترین دختری هست که مه تابه هنوز دیدم

هر چی نفس باشه مه قبولش دارم

اسحق_درست است هر چی خودت میکتی بکو یکماه بعد

کابل میاییم

زاهد_درست است

(اسحق)

واه خدایا نفس چی مصیبتی هست بخاطر او ای آدم احمق
سرم غالمغال کد ای خدایا ای نفس ره روزی ایتو جزا بتم
که پشیمان پشیمان شوه از کارش

زبید_ پدر نی که شما خبر بودین

امان_ نی لالایم کدام روزی گپی ره به مه گفته

زبید_ پس چطو میتانه ایتو بک کار ره همراهی نفس
اوففف مه اجازه نمیتم که ام دفه سر نفس کسی ظلم کنه

امان_ احمقانه گپ نزن نفس چی تو میشه اه بگو برم

زبید_ دختر کاکایم میشه

امان_ ههههه کاکای که خودش قبول نداره که ای دخترم
میشه بس کو دگه او فکر های که میکنی اوناره هم بس
کو نفس نامزد دگه کس هست تو ایناره نمیشناسی چقدر
پیسه دار هستن زوردار هستن

زبید_ هرچی باشن مه فقط نفس ره نجات میدهم نفس از
هیچ کسی شده نمیتانه شما میدانین که مه نفس ره چقدر
دوست دارم

امان_ بس کو بچه احمق نفس اصلاً به چهره تو نمیبینه
گپ های ناق میزنه

(دیوه)

بلی شک مه درست بود زبید واقعا نفس ره دوست داره
اوففف نفس تو زندگی همه کس خراب کردی مه باید با
زبید گپ بزوم چون عصر میریم کابل پس
امان_ فوزیه تیاری تانه بیگیرین سبا صبح میریم پس کابل
فوزیه_ ایقدر زود ولی چرا امان
امان_ لالایم شان زیاد مشکل دارن باید بریم دگه
فوزیه_ درست است میریم ولی نگین نخاد بره او نفس ده
ای حال رها نمیکنه
امان_ نگین باشه با نفس چون یکماه بعد بیازو نفس شان
میان کابل
فوزیه_ راستی آیا تو خبر بودی از ایکه نفس دادن به اونا
امان_ نی از کجا خبر شوم
فوزیه_ بیشک نفس با چی یک خانواده پولدار نامزد شد
هی هی طالع اش وله
امان_ گپای ناق نزن بچه ته جم کو خوبتر است زودتر از
اینجه بریم
فوزیه_ تو چی میگی او آدم
امان_ پچیت عاشق نفس شده اگه لالایم خبر شوه هیچ
خوب همیشه اصلاً

فوزیه_چی تو چی میگی ای بچه دیوانه شده چطو

امان_ نمیفامم چرا ایتو کار ها میکنه

(هدیه_ نصرت_)

هدیه_ عزیزم خوبستی

نصرت_ چطور باشم او نفس زندگی ره سرما حرام ساخته

هدیه_ نصرتم تو قوی باش اونه عروسی میکنه و گم

میشه تو جگرخون نباش تو باید به فکر زندگی مه و

خودت باشی همه چیز خوب میشه مه همراهیت هستم

نصرت_ زنده باشی عشقم شکر که هستی فقط تو درکم

کرده میتانی

هدیه_ شکر خودت هستی عشقم دقیقاً همه چیز خوب

میشه مه برت قول میتم ازی مشکلات بر همیشه خلاص

میشی

(هدیه)

اتو زندگی ره برت حرام کنم که خودت رازی شوی که

بمیری فقط یکبار ای نفس عروسی کنه باز مه به هدفم

میرسم

(نگین_ نفس)

نگین_ حالی چطور شد پاهایت

نفس_نگین پاهایمه چی کنم قلبم که شکسته و پارچه
پارچه شده چی

نگین_نفس تو چی مشکلات ره متحمل نشدی ای هم
میگذره

نفس_مشکل هست نگین خیلی مشکل هست نگین ایره
بیبی امروز ملیار ده گردنم کرد مه زیاد دوستش دارم
بدون او بوده نمیتانم نگین قسم است نمیتانم نگین یک
خریظه گک که پیشم بود چی شد

نگین_نفس وارخطا نشو او هست پیشم
نفس_بیارش

(نگین)

نفس امروز به اولین بار از دل خندید ولی اینا نماندن که
روزش خوش بگذره وقتی گل که یکسال پیش ملیار به
نفس داده بود ره برش دادم حالی او ره میبوسه و اشک
میریزه خدایا اگر اینا به هم نرسن نفس خودره میکوشه

نگین_نفس بس کو گریه کردن چی فایده داره اه بگو

نفس_امروز مه دیدم چقدر ملیارم خوش بود چقدر خیلی
آزارش دادم حالی فهمیدم چقدر درد کشیده نگین مه بدون
او بوده نمیتانم

نگین_نفس پاهای تو چرا حرکت نداره

نفس_ ده قصيش نشو خوب ميشه

نگين_ ني نفس بايد به خانم كاكاييم شان بگو

نفس_ بس كو اصلاً به اونا نگو نگين گپ مه گوش كو

نگين_ خانم كاكاييم كجاست خاله ظريفه

ظريفه_ ده اطاقش

نگين_ درست است زنده باشي

نگين_ خانم كاكايي

حبيبه_ چي شده نفس ره چيزي شده اه بگو

نگين_ نفس خوبست شما گريه كرده چي بدست ميارين از

اول بايد فكر ميكردين

حبيبه_ مه چي كرده ميتانم دخترم تو كاكايته نميشناسي

نگين_ بعدآ ده باره اي گپا بحث ميكنيم نفس اصلاً

پاهائيش حركت نداره بايد پيش داکتر ببريمش

حبيبه_ چي مه ميرم پيش اسحق كه موتر ره بكشه و بريم

پيش داکتر تو برو پيش نفس مه هم ميایم

زاهد_ نفس اجازه هست كه بيایم

نفس_ زاهد اصلاً اوصله ندارم

زاهد_ نفس باور كو مه نميفاميدم كه ايقدر جگرخون

ميشي پدري نماد كه برت بگويم

نفس_ آیا اگه روزی امتو با دیوه یا با خواهر دگیت شوه
تو اجازه میتی یا اونا خفه نمیشن اه بگو برم آیا مه توره
میشناختم که ازی پیوند خوش میشدم ده یک هفته یا
دوهفته انسان ره آدم نمیتانه شناخته

زاهد_ نفس میفامم ولی واقعاً مه دوستت دارم خیلی زیاد
نفس_ بس عشق عاشقی اتو بوده نمیتانه مه عاشق کسی
هستم که از همه کس کرده برم مهمتر است خیلی عاشقش
هستم زیاد حتی تو ده فکرم نمیایی آقا زاهد بیبی حرف
نامش ره ای نام ده قلبم حک شده هیچکسی جایش ره ده
قلبم گرفته نمیتانه

زاهد_ میفامم او بچه ره خوب صحیح میشناسم ام صبح هم
به دیدنش رفتی

هر صبح از راه پشت سر به دیدنش میری مه از همه چیز
خبر دارم بی فایده هست که میگی چون به مه ارزش
نداره عاشق هرکسی میباشی باش مه دوستت دارم و نفس
تو فقط از مه هستی

نفس_ یعنی تو میفامیدی

زاهد_ بلی البته هر صبح ده پشت تان بودم چون
میترسیدم کسی برتان ضرر نرسانه

نفس_خو پس بسیار خوب که میفامی ایره میفامی که
چقدر عاشقش هستم انی پس هیچ ضرور نیست به آینده
ما فکر کنی هیچ اصلاً

نگین_ نفس میریم پیش داکتر ایستاده شده میتانی

زاهد_ چیشده خوب نیستی نفس

نگین_ نفس اصلاً راه گشته نمیتانه

زاهد_ چی چطور

نگین_ نمیفامم

زبید_ خوب هستی نفس چرا پیش داکتر میبرین داکتر ره
امینجه میارم

نفس_ ضرور نیست خوب هستم

زبید_ تو اینجه چی میکنی اه او آدم

زاهد_ به تو چی مربوط میشه اصلاً تو اینجه چی میکنی

نگین_ هی بس کنین حالی وقت جنگ نیست

زاهد_ مه کمک میکنم کت تان

نفس_ نخیر خودم آمده میتانم

حبیبه_ نفسم

نفس_ دور باشین لطفاً

حبیبه_ اما نفس راه زینه ها خدای نخواستہ نفتی

نفس_ میتانم رفته

نگین_ بیا آهسته آهسته

نفس_ اخ

حبیبه_ دخترم

نگین_ اوگار شدی نفس ببخش نفسم ببخش

نفس_ نشدم اوگار خوبستم اما نمیتانم رفته شاید خوب
شوم

زاهد_ همیشه دگه ببخش نفس

نفس_ احمق چی میکنی ایلایم بتی مره پایین کو

زاهد_ نکو که از زینه ها نفتیم

نفس_ لوده جزایته برت میتم

(نگین)

نمیفامم چرا ایتو شد یکدفعی اصلاً راه گشته نمیتانه همه
مشکلات سر نفس بیچاره میایه خدایا زاهد مجبور شد در
بغل خود بیگیریش و از زینه ها پایینش کنه خدایا نفس
چقدر عصبانی شده خدا زاهد ره نجات بته ههه

نفس_ غلط کار میکنی آقا زاهد خوب همیشه برتان اوففف
پایینم کوووو

دیوه_ بیبی مادر بچه تان ره حتی او دختر ده بغلش تا
موتر بورد ای دختر لالایم ره جادو کرده صدفیصد

حمیده_ جادوی چی دختر نمیبینی خداوند چی مقبولی
نصیب نفس کرده حتی مه عاشقش میشم زاهد ره خوبان
واقعاً دلربا هست نفس

دیوه_ مادر شما هم شروع کردین

حمیده_ دروغ میگم مگم چرا تو کتتش حسودی میکنی اه
دیوه_ مادر حسودی چی توبه خدایا گپ زدن کت شما بی
فایده هست

نفس_ نگین حساب شه از تو میپرسم مه خوب هستم

زاهد_ خاله حبیبه کابل بریم خوبتر هست

حبیبه_ نی بچیم اینجه هم شفاخانه خوب داره یکبار میریم
که داکتر چی میگه اگر وضعیتش وخیم بود میگه کابل
برین

زاهد_ درست است

امان_ زبید تو کجا میری او بچه

فوزیه_ نخیر او گپ ماره گوش نمیکنه خوبتر است چاشت
حرکت کنیم

امان_ سیس پس چاشت میریم هدیه ره گفتی

فوزیه_ هدیه خوبتر است امینجه باشه با خانم کاکایش
کمی کمک کنه

امان_ هر دو دخترا امينجه باشن ني نميشه بايد هديه بره
بس و خلاص

فوزيه_ اما خوب ميشه كه نره

امان_ مه گپ مه گفتم

اسحق_ امان تو كجا ميرى لالا

امان_ لالا خوبتر هست بريم خانه خالد شان هم آمده

نتانستن بهتر است بريم

اسحق_ درست است اگر باشين خوش ميشيم ماهم كار

هاره زودتر خلاص ميكنيم مياييم

امان_ بخير بيابين لالا كارهاى خانه و چيزا ره چطور

ميكنين

اسحق_ يك خانه زاهد گرفته ده شهر نو خود زاهد شان

هم امونجه زندگى ميكنه

امان_ درست است هر چى خودتان ميفهمين

هديه_ پدر ميريم ايقدر زود

امان_ بلى دخترم بايد بريم

هديه_ كاش يك چند روز دگه هم ميبوديم

امان_ دگه وقت تيار كنين خوده مه زبید ره زنگ ميزنم كه

بيايه

هديه_ سيس پدر

(هدیه)

واه خدایا کار مه خو تاهنوز خلاص نشده بودی ای چی
بدبختی هست خدایا مجبور با نصرت یکبار گپ بزنم

هدیه_ اجازه هست نصرت

نصرت_ بیا جانم

هدیه_ جانم خوبستی

نصرت_ خوبستم دگه

هدیه_ قوی باش جانم میگذره همه چیز خوب میشه

نصرت_ زنده باشی جانم ان شاءالله بخیر

هدیه_ نصرت تو خبر نداری ما میریم کابل

نصرت_ چی جانم چرا ایقدر زود

هدیه_ نمیفامم پدرم میگه تو نمیری کت ما

نصرت_ جانم تو نرو

هدیه_ همیشه جانم مه باید برم گفتم که میباشم ولی پدرم

اجازه نداد تو هم بیا

نصرت_ مه کوشش میکنم که بیایم چون ماهم میاییم یکماه

بعد

هدیه_ تا یک ماه چطو طاقت کنم که توره نبینم

نصرت_ عزیزم ان شاءالله همه چیز خوب میشه

نفس_نگین ای معاینات چی وقت میایه

زاهد_میایه بخیر عجله نداشته باش خوب هستی فعلاً

نفس_وای خدایا دیوانه میشم اصلاً تو چی کاره هستی که
میپرسی

نگین_آقا زاهد لطفاً حالی چُپ باشین میبینین که نفس
خوب نیست

نفس_نگین موبایلم ره آوردی

نگین_ها بیگی

نفس_میشه تنها باشم به یک چند دقه

حبیبه_ها ها دخترم تو راحت باش بریم زاهد بچیم

نگین_مه هم برم نفس

نفس_ببخشی بلی برو

نگین_درست است جانم

(نفس)

ای خدا نمیفامم ازی مشکل خوده چطور خلاص کنم چطو
به ملیار بگویم ای کاش هیچوقتی امیدوارش نمیساختم ای
کاش خدایا تو برم چاره نشان بتی باید با ملیار گپ بزنم
یکبار

نفس_بلی سلام ملیار

مليار_ سلام نفسم خوبستى چقدر برت مسج كردم جواب
ندادى آيا خوب هستى

نفس_ مليار

مليار_ عمر مليار چرا چيشده صدايت چرا خراب است نى
كه مريض هستى

نفس_ مليار از زندگى خسته شدم

مليار_ چرا گريه ميكنى اه بگو به تشويشم ساختى
خوبستى بگو

نفس_ مليار خوب نيستم شفاخانه هستم

مليار_ نفس چيشده اه چى شفاخانه چى كدام شفاخانه كه
بيايم ؟

نفس_ نى نى تو نبايد بيابى

مليار_ نفس ميگى يا تمام شفاخانه قريه ره بگردم پس
پيش خانه تان ميرم بگو خو

نفس_ مليار گپ هاى ناحق نزن جدى نيست فقط ميترسم
چيزى نشيم و از تو دور نشم خانواديم هم هست نميشه

مليار_ نى نى بايد ببينمت لطفاً نفس سرم ظلم نكو هر
كسى باشه باور كو مشكل ساز نميشم برت

نفس_ ولى مليار خب شفاخانه مركزى قريه ولى متوجه
باش

ملیار_ درست است نفسم تو جگرخون نباش زیاد دوستت
دارم فعلاً خداحافظ

نفس_ خداحافظ مام همچنان
(نفس)

وای خدایا چطور ایقدر وفا داری های ملیارم ره نادیده
بیگیرم خدایا تو مره به عشقم برسان یا مرگ ره نصیبم
کو

زاهد_ داکتر صاحب پیشده نفس ره

داکتر_ نفس خانم شوک عصبی دیده به نظرم خیلی
جگرخون شده به امی خاطر پاهایش از حرکت مانده

زاهد_ شوک عصبی چاره چیست داکتر صاحب شفاخانه
های کابل ببریم

داکتر_ نخیر نخیز ایقدر جدی نیست فقط تشویش نکنه به
آرامش روحی ضرورت داره بخیر خوب میشه دوا میتم تا
یک هفته صحتمند میشه بخیر مگم جگرخونش نباید کنین

زاهد_ درست است داکتر صاحب

(نفس_ نگین)

نگین_ نفس خوب هستی

نفس_ نگین هیچ خوب نیستم مادرم شان کجاست

نگین_ با داکتر گپ میزنن

نفس_ نڱين مليار ميايه آي جنگ صورت ميگيره چطور
کنم

نڱين_ او چطو خبر شد

نفس_ مه برش گفتم

نڱين_ اي ني دگه حالي چطو شوه

نفس_ حتماً به دیدنم ميايه مادرم شان چطو شوه زبید هم
هست

نڱين_ ها زبید هم هست پیشتر رفت بیرون پدرم زنگ زد
برش

نفس_ پس چطور میشه تو باید اوناره از اینجه دور کنی
مه به مليار زنگ بزوم کجاست

نڱين_ سیس زنگ بزنی بیبی کجاست

نفس_ بلی مليار کجاستی

مليار_ ده موتر سیکل هستم تا دقه بعد میرسم زودتر میایم

نفس_ سیس متوجه باش زیاد با سرعت نیایی

مليار_ سیس چشم آهویم تو ده قصه مجنون خود نباش

نفس_ سیس بخیر بیایی

نڱين_ چی گفت

نفس_ تا ده دقه بعد ميايه بخیر

(زبید_ امان)

زبید_ پدر کجا میری شما چی میگین

امان_ خوبشد آمدی خانه میریم

زبید_ پدر چرا ایقدر زود مه هیچ جایی نمیرم

امان_ زبید گپ مه میشنوی یا نی هیچ جایی نمیرم چی

معنا باید بری ما تیار هستیم باید بریم

زبید_ مه جای نمیرم تا نفس ره نبینم

امان_ درست است تا نفس شان بیایه منتظر میمانیم

زبید_ اما پدر چرا نمیفامی ما باید نفس ره از مشکل

خلاص کنیم

امان_ کدام مشکل اه نفس باید شکر گذار باشه که مثل

زاهد واری بچه نصیبش شده گیای ناحق نزن نفس مثل

خواهرت هست فکر های گنده نکو

زبید_ پدر شما چی میگین نفس ازی پیوند خوشحال نیست

و نفس مثل خواهرم نیست و خواهرم شده نمیتانه فهمیدین

اسحق_ نفس مثل خواهرت است و او ازی پیوند چی

خوش است و چی خفه حالی شده و مجبور است

امان_ بیدر شما اینجه بیدر زبید تاهنوز جوان است ای

چیزهاره نمیفامه شما ده قصه شان نشوین

اسحق_ امان بچیت ره بفهمان اگنه خوب همیشه برش

زبید_ کاکا بگوین چي کرده میتانين نفس ره هیچکسی
مجبور نمیتانه که قبول کنه ای پیوند ره
امان_ زبید چپ باش بس کو دگه لطفآ بیدر شما برین از
اینجه

امان_ زبید توره چي شده آیا اگه زاهد نمیبود توره قبول
میکد نفس اه بگو حالی بس کو دگه همه چیز تیار است
وقتی نفس شان آمد حرکت میکنیم ولی تو هم بس کو
حالی بشین کمی خوده راحت کو
(زبید)

خدایا ای عشق ره چطو ده قلبم دفن کنم صبر بتی خدایا
برم چي میشد کمی هم نفس ده قلبش جا میدادیم حالی مه
چطو میتانم بدون از نفس عشق کسی دگه ره ده قلبم جا
بتم

نگین_ خانم کاکا آمدین داکتر چي گفت؟

حبیبه_ داکتر گفت خوبست شکر بخاطر شوک عصبی
پاهایش لز حرکت مانده تا یک هفته خوب میشه ولی باید
از استرس جگرخونی دور باشه

نفس_ ههه از جگرخونی دور بودن خیلی مشکل است ده
خانه که حتی برم اهمیت نمیتن حتی ده خانه که معلوم
نیست یک ساعت بعد چي میشه

حبیبه_ دخترم ببین گناه مه نیست

نگین_ خانم کاکا حالی وقتی ای گپا نیست
زاهد_ ببخشید

نفس_ او بیبی آقا داماد هم آمد خوش آمدی خوش آمدی
میفهمین از همه تان نفرت دارم از همه تان برین از اینجه
برین

حبیبه_ درست است دخترم تو خوده جگرخون نساز
نگین_ خانم کاکا شما برین تا حویلی تا هوای تازه بیگیرین
نفس_ آمدن گناه هم کردن پیش رویم ایستاده هستن
نگین_ میفامی خانم کاکایم کاری نمیتانه

نفس_ درست که کاری نمیتانه ولی به مه حداقل میگفت
گپ بچه و شوی خوده کرد اینه ملیار هم زنگ زد بلی
ملیار

ملیار_ بلی نفس مه هستم پیش دفتر راجستر ولی اجازه
نمیتیم

نفس_ اینه مه نگین ره روان میکنم
نگین_ آمده

نفس_ ها برو پیش دفتر راجستر اونجه هست
نگین_ مطمین هستی اگه کسی بیبینه
نفس_ مه از کسی نمیترسم حالی برو ایقه گپ نزن

(نگین)

خدایا اگه خانم کاکایم شان ببینه چطو کنم ای نفس روزی
به کُشتن خوده میته

نگین_ سلام علیکم لالا ملیار

ملیار_ علیکم سلام نگین خواهر

نگین_ اینا همراهی ما هستن بیا بریم لالا ملیار

ملیار_ هیچ اجازه ندادن به مه هر چی گفتم

نگین_ خب شفاخانه ها امتو هستن چطور هستین

ملیار_ شکر مه خوبستم نفس خیلی وضعیتهش خراب هست

نگین_ نی شکر خوبست تا یک هفته خوب میشه بخیر

اینجه هست برین داخل ولی لطفاً زود که خانم کاکایم شان
هست اینجه

ملیار_ درست است تشکر

ملیار_ نفسم پیشده خوبستی مه فدای چشمای زیبایت شوم

نفس_ خوبستم خوبستم ملیار تو خوبستی

ملیار_ ملیار هیچوقتی تا نفسش خوب نباشه خوب نمیباشه

نفس_ ملیار خوب هستم باور کو

ملیار_ چرا جگرخون هستی نفسم

نفس_ ملیار هیچ خوب نیستم میخایم یک جای دور دورتر
از همه کس برم فقط ملیار و نفس باشه

ملیار_ عمرم اگه تو بخواهی مه بخاطرت با همه میجنگم
فقط به خاطر راحتی تو تو بخواه فقط میریم جای دور

نفس_ مه نمیتانم توره در وضعیت بد ببینم نمیتانم

ملیار_ نفسم طرف مه ببی چیشده

نفس_ ملیار از مه بگذر مه ارزش توره ندارم برو زندگيته
جور کو

ملیار_ نفس شوخی نکو واقعاً ازت خفه میشم

نفس_ ملیار تو اصلاً از گذشته مه خبر نیستی مه نمیتانم
گذشته سیاه مه توره هم بسوزانه

ملیار_ نفس قسم است قبول دارم همه مشکلات ته همه
چیز ره قبول دارم ولی لطفاً قلبم ره نشکنان مه نمیتانم
بدون تو زندگی کرده گریه نکو میریم فرار میکنیم از همه
چیز دور

نفس_ تو خانواده داری لطفاً مشکل جور نکو به خانوادیت
یک برادر دو خواهر مادرت و پدرت اونا چی میشن بگو
فرار کردن راه چاره نیست

ملیار_ مقابل پدرت خانوادیت ایستاده میشم هر کاری
میکنن بکنن پس چی کنم اه نفس اگه چاره دگه نباشه پس
چی کنم

نگین_ ببخشین نفس خانم کاکایم شان میایه هله لالا ملیار
برو از اینجه

ملیار_ مه هیچ جای نمیرم تا نفس برم نگویه که چیشده
چرا ایتو شده

نفس_ گپای ناحق نزن هله بخیر برو مره پشیمان نکو
حالی وقتش نیست

ملیار_ نخیر تا درست به مه نگویی

نگین_ لالا ملیار قسم است همه چیز ره مه برت میگم
وعده هست فقط تو برو از اینجه فعلاً لطفاً چی میشه

نفس_ بعداً گپ میزنیم حالی ملیار برو از اینجه

ملیار_ درست است ولی اینجه گپ خلاص نمیشه شب حتماً
گپ میزنیم همه چیز ره باید به مه بگوین فعلاً خداحافظ

نفس_ درست است برو دگه

نگین_ آه خدایا نفس چی برش گفتی

نفس_ نگین مه ارزش ملیار ره ندارم

نگین_ نفس ایقدر زود منصرف میشی گپ های ناحق نزن

نفس_ نگین با ای پاها اصلاً مغزم کار نمیشه

نگین_ نفس تا یک هفته خوب میشی همه چیز خوب میشه
جگرخون نباش هیچکسی توره وادار نمیتانه به کار که به

دلت نباشه

نفس_ نمیفامم نمیفامم

زاهد_ اجازه هست بیاییم

نگین_ بیایین

زاهد_ میریم خانه داکتر مرخص کرد نفس ره

نگین_ خیلی خوب پس بریم

(نگین)

با کمک نرس نفس ره بلند کردیم و بالای ویلچر شاندم تا
موتر رفتیم نمیفامم آینده نفس چطور میشه هیچ نمیفامدم
ایقدر کاکایم ظالم شده میتانه چطو میتانه ده حق نفس اتو
یک کار ره کنه

نگین_ جایت راحت است نفس

نفس_ بلی خوبست

(نفس)

تمام راه فقط به فکر ملیار بودم نمیفامم چطور دل بکنم از
ملیار مه واقعاً عاشق اصلی خود ره پیدا کردم نمیفامم چی
کنم تا به عشقم برسم

زبید_ مادرر اونه نفس شان آمد هله برین با نگین کمک
کو

نگین_ بیا نفس جان

حبیبه_ مره دستت ره جان مادر

زاهد_ بالای ای ویلچر بشانین

نگین_ آهسته آهسته

نفس_ نگین خوب هستم اوگار خو نمیشم

زبید_ ایلا کو مه میبرم

زاهد_ تو چی کاره هستی

نصرت_ زبید توره چیشده بان زاهد میبره برو زاهد

نفس_ واه خدایا دیوانه میشم

حبیبه_ ده ای اطاق بترین چون اطاق خودش بلند است

زاهد_ سیس

(نگین)

نفس ره آوردیم ده اطاق نمیفامم چطور نفس ایقدر اتفاقات

ره فراموش کنه چطور میتانه به خانوادیش مثل سابق

بیبینه شاید نفس خیلی خوده تنها فکر کنه فعلاً

نفس_ نگین میخایم بخوابم

حبیبه_ ولی دخترم صبح هم چیزی نخوردی باید حالا

بخوری

نفس_ چیزی دلم نمیشه

حبیبه_ غذای دلخواه ته پخته کردیم چی میشه فقط یک

لغمه

نفس_ میگم چیزی دلم همیشه نفامیدین

زاهد_ سیس خاله حبیبه پسان شاید چیزی دلش شوه حالی

تتها بانیمش بریم

حبیبه_ درست است

حمیده_ شفا باشه خواهر

حبیبه_ زنده باشید

زاهد_ مه میرم با آقا اسحق چند لحظه صحبت میکنم

زاهد_ سلام کاکا اسحق

اسحق_ سلام بچیم بیا بشین

زاهد_ کاکا اسحق از حرف های که امروز برتان گفتم

متاسف هستم

اسحق_ هیچ گپی نیست بچیم

زاهد_ کاکا اسحق مه نفس ره واقعاً میخایم نفس بهترین

است به نظرم و مه نمیخایم کسی جگرخونش کنه حالا

موضوع ره تا یک ماه بسته میکنیم مه کاهاره خلاص

میکنم ده کابل تا یکماه نباید ده ای خانه شما مره یاد کنین

چون تا نفس صحتمند شوه

اسحق_ درست است بچیم هر چی تو بگویی

زاهد_ سلامت باشید کاکا فعلاً با اجازه تان بریم دگه

اسحق_ بچیم تا نان چاشت ره نخوری اصلاً نمیانم جایی
بری

زاهد_ کاکا یک چیزی ده راه میخوریم

اسحق_ نی بچیم اصلاً نی هله بریم که نان بخوریم

نفس_ نگین شب به ملیار چی بگویم

نگین_ نمیفامم نفس حالی تو چرا برش ایتو یکدفعی

بگویی

نفس_ نمیفامم نگین فکرم درست کار نداد اگه مه چیزی
برش بگویم اوف خدایا اگه او دیوانگی کنه بیایه خانه باز
چطور

نگین_ نفس تو جگرخون نباش شب همایش گپ بزن
برش فقط بگو مریض بودم ترسیدم که چیزی نشیم امتو
بس و خلاص

نفس_ یعنی امیقه بگویم

نگین_ مجبور هستیم دگه نفس تا گپ درست معلوم نشه
خوب نیست همه چیز ره بگوییم اگه کاری کنه حالی فکر
نکو فعلاً بخواب سیس

نفس_ خوابم نمیبره

نگین_ هله چشم هایت بهسته کو دگه

نفس_ سیس کارته خلاص کدی بیا باز

نگین_ سیس میایم باز
حبیبه_ نگین نفس خوابید؟
نگین_ ها خوابید خانم کاکا
حبیبه_ توهم ناراحت هستی
نگین_ خانم کاکا دلتان است خنده کنم آیا شما بگویین چطو
تانیستین ایتو کار ره کنین
حبیبه_ مه چی کار کرده میتانستم
نگین_ هیچی فقط امیقه میتوانیستین که ببینین چیرقم سر
نفس ظلم میکنن
حبیبه_ گپ مه گوش کو دخترم
نگین_ فوزیه مادر میرین بخیر
فوزیه_ ها میریم
هدیه_ دختر ریس جمهور امینجه میباشه
امان_ هدیه گپای ناق نزن نگین دخترم تو امینجه میباشی
با نفس درست است تا یکماه که کوچ شان به کابل میایه
نگین_ درست است پدر جان بسیار زیاد تشکر بخاطر ای
تصمیم تان به مادرم زیاد سلام برسانین متوجیش باشین
زیاد پشتش دق شدم
امان_ درست است دخترم حتماً میگم متوجه خودت باشی
بریم دگه هدیه دخترم

نگین_ خداحافظ پدر جان

زبید_ نفس بیدار هستی اجازه هست که بیایم

نفس_ بیا

زبید_ خوب هستی

نفس_ شکر

زبید_ نفس ببخشی زیاد که آزارت دادم ولی واقعاً
میخایم کتت کمک کنم بیا یک چاره پیدا کنیم بخاطر ای کار
نفس_ زنده باشی مه خودم میفامم چطو مشکلات خوده حل
کنم

زبید_ نفس سرم باور کو

نفس_ تشکر زبید زنده باشی

زبید_ لطفاً باور کو کتت کمک میکنم هر وقت خواستی هر
آن کاری که از دستم بیایه برت میکنم باز هم فکر کو

نفس_ درست است حتماً

زبید_ پس خدا کنه ازم دلخور نباشی فعلاً میریم کابل
خداحافظ

نفس_ میرین نگین هم

زبید_ نی نگین هست همرایت

نفس_ تشکر پس بخیر برین

زبید_ سلامت باشی تشویش نکو مه نفس قهرمان
میشناسم تو میتانی از همه دشواری ها برا راحتی خوده
خلاص کنی

نفس_ ان شاءالله بخیر زنده باشی خداحافظ
(زبید)

اولین بار بود نفس همرایم درست گپ زد مه ده چشم
هایش دیدم چقدر درد داره خدایا تو مره کمک کو که
عشق خوده ازی وضعیت نجات بدهم

نگین_ لالا تو اینجه چی میکنی

زبید_ هیچ

نگین_ لالا متوجه خود باشی متوجه مادرم هم فهمیدی

زبید_ دلت جم متوجه آمنه مادر خوب میباشم تو تشویش
نداشته باش خوب میشه همه چیز

نگین_ درست است لالا زنده باشی خداحافظ برو پدرم شان
منتظرت هست

زبید_ جان لالا خداحافظ و ها متوجه نفس باشی اجازه
نتیش که جگرخون باشه سیس

نگین_ سیس سیس تو تشویش نفس نکو نفس خیلی قوی
هست

زبید_ ای خو مالوم دار است

نگین_ خاله حمیده شما هم میرین
حمیده_ بلی دخترم به زحمت شدین زیاد
نگین_ زحمتی چی خواهش میکنم
حمیده_ خداحافظ دختر قدم
نگین_ خداحافظ خاله جان

دیوه_ خدا کنه از مه ناراحت نباشی نگین جان
نگین_ نی کدام گپی نیست ولی ضرور نبود شما ایقدر
یکدفعی بگویین باید اول میگفتین چون خودتان هم یک
دختر بودین

دیوه_ نتانستم دگه طاقت ببخشین بسیار زیاد نگین فعلاً
خداحافظ تان

(نگین)

همگی خداحافظی کردن رفتن خانم کاکایم هم رفت خوابید
خانه بیخی خالی شد نفس ره هم خواب بورده جانمه چقه
شیرین خوابیده یکبار به سعدیه مسج کنم اوره هم احوال
بتم

دیوه_ آه خدایا هزار بار شکر از او خانه خسته کن خلاص
شدیم

زاهد_ دیوه بازهم شروع نکو کارهای که امروز کدی اوره
فراموش نکدم جزای اوره هم برت میتم

دیوه_ لالا پس چی دلت بود اه اگه حالی نمیگفتی پس
چیوقت میگفتی نی که عاشقش شدی چیرقم

(زاهد)

وقتی گفتم دیوه عاشقش نفامیدم هیچ یعنی واقعاً مه
عاشقش شدم چطو یعنی نفس ایقدر مره تحت تاثیر خود
قرار داده

حمیده_ حالی ای گپاره بس کنین خیبر خو رفت ولی بچه
مره ده غم گرفتار کد

زاهد_ مادر نفس غم نیست او همسر آینده مه هست ایره
بفهمین دگه او خوشبختی مه هست اگر خوشبختی مره
میخواهین باید نفس ره قبول کنین گپ امینجه بسته میشه
یک ماه بعد عروسی میکنم کتتش

دیوه_ بس مادر به ما هیچ ضرور نیست آقا زاهد تمام
تصمیم های خوده گرفته

(نفس_ نگین)

نفس_ نگین آمدی

نگین_ تو خواب نکدی؟

نفس_ خواب بودم بیدار شدم بیا بشین

نگین_ نفس خوبستی

نفس_ خوبستم

نگین_ زبید آمده بود چی گفت برت

نفس_ هیچ چیز نگفت خداحافظی کد رفت

نگین_ مه از نگاه های زبید میفامم که کدام چیزی ده دلش
هست نی که دل بیدر مرام بوردی

نفس_ ای نگین بد بخت هستم واقعاً همگی پشت مه هست
کاش هیچکسی نبود فقط ملیار و نفس میبود

نگین_ زندگی امتو است نفس بگو زبید برت گفته

نفس_ ها وقتی فهمید که از شر خیبر خلاص شدم برم گفت
خیلی گیا هههه گفت واقعاً مه زبید ره به چشم بک بیدر یا
بیدر گفتن هم خوشم نمیایه مثلی یک قوم خیش میبینم
عادی دگه هیچ چیز ولی هیچ او دست نکشید همیشه گیای
ناق میزد

نگین_ هههه او ای بیدرم ره ببین واقعاً او از خوردی
دوستت داشت نفس ههه همیشه ازت محافظت میکد یادت
است

نفس_ بلی متاسفانه هههه ولی خوبشد او هم رفت از شر
یکیش خلاص شدم

نگین_ الا نفس

نفس_ خو چی راست میگم

یک هفته بعد...!

(نگین)

یک هفته گذشت ده ای روزها نفس خیلی خوب شده بود
کم کم میتانیست راه گشته و امتو نفس کمی با زن کاکایم
خوب شده بود و نصرت هم مصروف کارای اینجه هست
تابه هنوز کاکایم هم درباره رفتن ما کابل هیچ چیز نگفته

نفس_ سلام نگین صبح بخیر

نگین_ صبح خودت هم بخیر بیدار شدی

نفس_ ها زنده باشی

نگین_ چطور هستی حالی

نفس_ خوبستم

نگین_ به موبایلت زنگ آمده

نفس_ خو بیدارم میکردی حتماً ملیار هست بتی که زنگ
بزنم

نگین_ سیس بیگی متوجه باشی که خانم کاکایم میایه

نفس_ درست است اگه مادرم گفت بیدار شده بگو نی خو

نگین_ سیس میگم

نفس_ بلی ملیار صبح بخیر

ملیار_ نمیدانم چه رازی خفته در چشمان زیبایت!
که عاقل سمت چشمت می رود دیوانه می آید...صبح
زیبای دلبر مجنون خود بخیر
نفس_ واه واه آقای مجنون چی میگه
ملیار_ ناز ها گر میکنی عیبی ندارد دلبر، نازکن با ناز
هایت نازنین تر میشوی
نفس_ هی دیوانه مه چیوقت ناز کردم
ملیار_ دلبرم مگم تو شب سرم موبایل ره قطع نکردی
نفس_ ملیار گپ ناق نزن مه ناز نکدم خوابم میبرد به
نگین مزاحمت هم میشد او بیچاره شب تا صبح همراهیم به
تکلیف هست بیازو تواری خو نیست
ملیار_ چی ای چی معنا تو آیا اجازه میتی که پیشت باشم
نفس_ ها دلت هست اجازه بتم
ملیار_ خو پس چرا صفت نگین ره میکنی
نفس_ آقای مجنون چرا زورت داد خوب میکنم نگین خو
بچه نیست که توره زور میته
ملیار_ خو بسیار خوب پس به نظرم مزاحم هستم
نفس_ بلی دقیقاً مزاحم هستی مزاحم
ملیار_ پس وقتت خوش

نفس_ ملیار شوخی کردم باور کوهلوو
(نفس)

آی قطع کرد یعنی ای مجنون حتی با نگین حسودی میکنه
هههه دیوانه ناق مه دیوانه نمیگمش

نگین_ نفس تو چرا خیستی

نفس_ پس چی کنم دختر حالی خوبستم راه گشته میتانم
بچیش خوبستم

حبیبه_ دخترم بیدار شدی

نفس_ ها بیدار شدم مادر

حبیبه_ امروز میریم معاینه کردن پیش داکتر صبحانه
خوردیم آماده باشین

نگین_ درست است خانم کاکا پس ما صبحانه ره که
خوردیم میاییم حویلی

حبیبه_ سیس دخترم

نگین_ دست رویته شستی

نفس_ نی مه میرم رویمه میشویم تو غذا ره اطاق ببر
نگین_ سیس

(نگین)

اوضاع خانه تا به هنوز هم نورمال نشده هیچکسی به دور
دسترخوان نمیشین مثل وقت هر کس ده کار خود
مصروف هست و از صمیمیت قصه های شیرین خنده
خبری نیست مه واقعاً دق شدم پشت مادرم چندین هفته
شد که مادرم ره ندیدم

نفس_ آدمم تو به هنوز نرفتی ههه اطاق

نگین_ نی نرفتم بریم حالی همه چیز آماده است حالی
چطور هستی با ملیار گپ زدی

نفس_ خوبستم ها گپ زدم میخایه ببینیم ولی به زبان
ناورد ولی فهمیدم میفامی همیشه اگه پدرم ببینیش
وضعیت خرابتر میشه قهر کد تلفون خوده خاموش ساخت

نگین_ اوی تو ایره بیبی توره جگرخون ساخت ده ای
وضعیت او نمیفامه تو خوب نیستی

نفس_ میفامی گناه او نیست از هیچ چیز خبر نداره

نگین_ پس برو ببینیش که هم خودش و هم خانوادیش
برباد شوه

نفس_ پس چی کنم نگین تا چیوقت او تو پیش بره

نگین_ یکبار خوب شو فقط یک هفته دگه صبر کو باز
همه چیز ره برش بگو حالی نانت ره بخور

نفس_باخاتم کاکایم حرف زدی صحتش چطور هست

نگین_خوبست بهتر شده از وقت کرده

نفس_دق شدی پشتش زیاد

نگین_نی نشدم دق

نفس_نگین واقعاً کتم زیاد به اذیت شدی میفامم دق

آوردی اگر میخاهی بری پرو باور کو خوب شدم از درس

ها هم پس مانی امتحانات هم نزدیک هست

نگین_نفس میفامی گپ های ناق نزن مه دق ناوردم و مه

پوهنتون ره هم ایلا میکنم فهمیدی

نفس_چی لوده گی نکو

نگین_نمیخایم ده او پوهنتون باشم بیازو یکسال شده

شروع کردم زیاد خو همیشه

نفس_درست است خودت بهتر میفامی راستی چی گیا دگه

از گیای که خبر شدم راست هست

نگین_نفس هیچ اوصله نیست

نفس_یعنی اوصله گیای مره نداری نمیخورم بخیز مه قار

کدم

نگین_ههههه لوده گی نکو سیس سیس او لوده برم زیاد

مسج کرد زیاد شماره مه هم از کدام دوستم گرفته دو روز

است خواستگاری میایه پیش مادرم

نفس_ او راستی بیشک بهترین کار ره کرده نځین باور کو
انسان است که لیاقت توره داره چرا نمیفامی

نځین_ نفس هیچ نمیخایم خوبست پدرم هم گفته تاهنوز
وقت است ولی نی او منصرف نشده باز هم آمده

نفس_ چی میشه قبول کو بچه خیلی خوبست به نظرم و مه
عکسش ره هم دیدم ههه شیک مالوم میشه

نځین_ هههه مضر نمیفامم

نفس_ فکر کو مه هم اول میگفتم عشق عاشقی ازدواج
کلش گیای ناق هست ولی بیبی هههه به چی وضعیت
رساندیم. فکرته کو راستی سعدیه زنگ زده ؟

نځین_ زنگ زده بود دیروز

نفس_ پس زنگ بزن گپ بزنیم

نځین_ باش اگه جواب بته آه اینه جواب داد

سعدیه_ سلام دخترا خوبین

نځین_ جور بخیر کجاهستی هیچ به ما وقت پیدا نمیکنی

سعدیه_ وله ببخشین بچیش ده جنجالا مصروف هستم

نفس_ ههه چی جنجالا دختر سلام برسه برت

سعدیه_ سلام نفس خوبستی چطور هستی حالی راه گشته
میتانی

نفس_ ها شکر خوبستم میتانم کم و تم

سعدیه_ شکر که خوبستی دوماه بعد عروسیم هست
نفس_ چیی؟

سعدیه_ هاوله یکدفعی شد
نگین_ چرا دختر ایقدر زود

سعدیه_ نمیفامم یا امتو رواج دارن یکی پدرم شان میره
کشور پاکستان به ای خاطر

نفس_ جدی یعنی میرن

سعدیه_ ها میرن وگفته خودشان دختر مال مردم هست باید
داده شوه به صاحب اصلیش

نفس_ راست میگی بچیش ده افغانستان دختر ره مال مردم
میدانن خیر هر چی خیرت باشه ان شاءالله با حدیر
خوشبخت میشوی

سعدیه_ زنده باشی نفس چی گیا دگه

نفس_ وله خیر خیرت ههه شاید صاحب یازنه شویم

سعدیه_ چی واقعاً از کی

نفس_ هههه او بچه که نگین ره خوش داشت ده پوهنتون
او خواستگاری رفته میره خانه نفس شان

سعدیه_ واقعاً چی میگی تو نگین

نگین_ شما خو پشت گپ میگردین دقیقاً که جواب مه منفی
هست

سعديه_ او دختر نبايد منفى باشه به آينديت فكر كو به
نظرم بچه خوب معلوم ميشه مالوم دار هست ميخواهيت
نگين_ پس مه كه نميخايمش چي پس تصميم مه چطو
ميشه

سعديه_ سيس خودت ميفامي خو نفس دوباره پيش داکتر
رفتي يا ني

نفس_ ني امروز ميرم داکتر گفته بود تا يك هفته دگه
خوب ميشي بعد از او پيشم بيا

سعديه_ ها برو بخير خوب شوي پس با اجازه تان ببخشين
بايد برم كه خريداري اي چيزا هست

نفس_ سيس سيس برو وقت خوش سلام مه به حذير يازنه
برسان

سعديه_ آه راستي حذير گفت از طرف مه ببخش بخاي از
نفس خواهر كه نتانستم به عيادتش

نفس_ هههه نفس خواهر خير مقصد خوب باشن گپي
نيست امي كه خانم زيبايش آمد امو كافي است

سعديه_ او دختر خانم او ميشم ولي خواهر تو

نفس_ ههه اي مالوم دار است

نگين_ برو دگه ايقه مزاحمت نكو

سعديه_ لوده رفتم دگه

نفس_ آه قار کد

نگین_ مچم امروز کنگی قار میکنه خو خیر بخیز لباس
هایته بیوش که ناوقت میشه مه ظرفاره به خاله ظریفه
میبرم

نفس_ سیس تو برو

(نفس)

خو کدام کالایمه بیوشم ای همیشه گپ ملیار یادم میایه او
میگفت وقتی چادر به رنگ سرخ میپوشی محشر میکنی
هههه کاش او امروز ده کنارم میبود بعد از یک هفته یک
بار اگه خداوند بخواهد ببینمش امی ره به امید ایکه ملیار
ره ببینم میپوشم

نگین_ نفس کالایته تبدیل کدی

نفس_ ها کردم ولی نمیفامم چی رنگ چادر بیوشم ایره
انتخاب کدم چطور است

نگین_ او هو چادر رنگ سرخ ره چرا میپوشی ما پیش
داکتر میریم چکر خو نمیریم

نفس_ مام میفامم ولی ای رنگ ره ملیار برم میگه خوبش
میگیت

نگین_ نفس ما خو پیش ملیار نمیریم

نفس_ اگه خدا بخواهد یکبار ده امی راه ببینمش

نگین_ اینه بخیر نمیبینی ای رنگ ره نپوش نصرت کت ما
میره کدام چیزی برت نگویه یکدغه بد است ده راه
نفس_ او نگین سیس تام چقه گپ میزنی
نگین_ مه اینی ره بپوش رنگش سنگین هست
نفس_ سیس ای هم خوشم میایه رنگک سرمه پی
نگین_ بدرنگ زود کو دگه
نصرت_ ای دخترا چیشد مادر تو بیبی
حبیبه_ مچم شاید بیاین
نگین_ آمدیم آمدیم
حبیبه_ ها بیاین که ناوقت میشه
نفس_ نگین
نگین_ اه چی میگی
نفس_ بیبی اگه ملیار امی طرف هاباشه
نگین_ چی میکنی بیازو ما خو ده موتر هستیم
نفس_ خو بازارم
نگین_ اوفف سیس
حبیبه_ شما چی پُس پُس دارین
نگین_ هیچ خانم کاکا ههه به نظرم نفس پشت بیرون دق
شده بود

نصرت_ها بیازو هر صبح پُت آدم از خانه بیرون شوه او
هم گپ معلوم نباشه بخاطرچی میبراین چند روز نبرایه دق
میشه

نگین_لالا ما هر صبح خوب بیرون نمیشدیم فقط امو صبح
بیرون شدیم او هم بخاطر تولد نفس

نفس_منظورت چیست نصرت واضع بگو چی میخاهی
خوب کردیم برامدیم به تو مربوط میشه

نصرت_زبان درازی نکو که باز خوب نمیشه برت

نفس_چی کرده میتانی اه بگو چی میتانی

حبیبه_بس کنین نصرت بس کو به تو مربوط نمیشه هر
کاری که نفس میکنه خوب میکنه دلش تو دگه ده کارش
غرض نگی و نفس تو هم چپ باش

نصرت_به مربوط نمیشه پس مره چرا آوردین اصلاً ای
چی مه میشه

حبیبه_نصرت گپ هایته سنجیده بزن

نفس_موتر ره ایستاده کو پایین میشم

حبیبه_نفس بشین

نگین_نفس خیر حالی بشین

نفس_موتر ره ایستاد میکنی یا خوده میندازم

نگین_او دختر دروازه ره بسته کو دیوانه گی نکو

حبیبه_ نصرت موتر ایستاده کو سیس نفس یک لحظه
صبر کو

نفس_ احمق فقط خودما رفته نمیتانیم مادر تو چرا ایره
گفتی ببریما اه

حبیبه_ دخترم مریض هستی یکمی آرام باش
نگین_ پس یک تکسی ره پیدا کنیم اینجه هم سخت است
پیدا کن خانم کاکا اونجه بشینین مه پیدا میکنم میایم

نفس_ مه هم همراهت میرم

حبیبه_ تو کجا تو باش

نفس_ نی مادر میرم با نگین

نگین_ موتر از کجا کنیم حالی

نفس_ لوده پیدا میشه موتر خو کم نیست

نگین_ خوارک اینجه قریه هست

(نفس)

موتر هم پیدا شد رفتیم طرف شفاخانه ولی اصلاً ملیار
نبود اگنه همیشه پیش مسجد میبود ای عشق چی بلایی
بود که بر سر مه بیچاره آمد

داکتر_ وضعیت شان خیلی خوب شده از وقت کرده به دوا
های خود ادامه بته خوب میشه بخیر تا یک هفته دگه کدام
مشکلی جدی دگه نداره

حبیبہ_ تشکر داکتر صاحب با اجازہ تان پس
نفس_ دیدی مادر کدام مشکلی جدی نبود فقط داکترای
افغان یاد دارن دوا بتن و خلاص

نگین_ ہہہ نفس ہہہ تو واقعاً ہمیشہ واقعیت ہارہ گفتی
نفس_ خو بیازو دگہ چی میگہ کدام مشکلی خاص نیست
بہ دوا ہایت ادامہ بتین فقط دواہایشانہ سر ما میفروشن
حبیبہ_ نی دخترم ایتو ہم نیست دگہ

نفس_ امتو است امتو است مادر تا خانہ پیادہ رفتہ میتانی
پانزدہ دقہ راہ ہست کم است

نگین_ پانزدہ دقہ رہ کم میگہ خانم کاکایم رفتہ نمیتانہ
خودت ہم نو جور شدی

نفس_ بہ مہ خوبست رفتن بیخی خستہ شدہ شیشتہ
شیشتہ

حبیبہ_ درست است دخترم میریم میتانم رفتہ

نفس_ سیس مادر بریم

نگین_ خانم کاکا دو ہفتہ بعد عروسی سعدیہ ہست

حبیبہ_ واقعاً ایقہ زود

نگین_ چون پدر ہمہ شان میرہ پاکستان بہ ای خاطر
زودتر عروسی میکنہ

حبیبہ_ دختر بیچارہ خانوادیش ہم مہاجر میشہ

نفس_ مادر باید سعدیه شان ره مهمان کنیم
حبیبه_ راست میگی دخترم باید مهمان شان کنیم دوشنبه
چطور است

نفس_ ها درست است خوب میشه
نگین_ نفس به خاطر ملیار ماره پیاده آوردی ولی بیبی او
هم نیست

نفس_ خیره امیقه دلم خو جم شد شاید باشه تاهنوز راه
مانده
(نفس)

تمام راه هر طرف ره دیدم که ملیار باشه ولی نی نبود
کاش یکبار میدیمش اوففف ای قسمت سیاه مه
نگین_ مانده شدی خانم کاکا

حبیبه_ ههه خانم کاکایت ایقه پیر هم نشده
نگین_ هههه نی خانم کاکا ایتو یک چیز منظورم نبود
نفس_ دیدی مادر توره پیر گفت

نگین_ نفس توام دگه شروع نکو
حبیبه_ ههه شوخی کردم جان خانم کاکای خود

اسحق_اونه آمدن ملکه ها یک کم مانده مردم بر ما بگوین
که زن اسحق ده سرک ها میگرده بیازو به ما آبرو
نماندین

حبیبه_ اسحق باز هم شروع نکو هیچ اوصله نیست
نگین_ نفس بیا که بریم بالا

اسحق_ بیبی سیل کن هایشه دختر بی ادب
نگین_ نفس خوده کنترول کو ای چیرقم کار است که تو
میکنی هههه با ای چشمای زیبایت نزدیک کاکایم ره
خورده بودی

نفس_ دیدی یک چند لحظه خنده کردیم اوره سر ما حرام
ساخت مه چی کردم که آبروی شانه بوردم
نگین_ ده قصه نشو بان هر چی میکنه ای روزها میگذره
خوشی ها درراه هست

نفس_ نی نگین در قسمت کلگی خوش نیست اگر باشه هم
خیلی عمر خوشی کوتاه هست

نگین_ نفس خدا مهربان هست بشین خوده راحت بساز
نفس_ خیلی خوبشد بیرون رفتیم راحت شدم واقعاً
نگین_ دقیقاً خیلی هوا هم امروز خوشایند بود
نفس_ کاش ملیار ره هم میدیدم

نگین_ها امروز او هیچ نبود ده راه یک مسج کو برش که
چی میگه

نفس_نخاد جواب بته باز هم برش مسج کنم
"سلام ملیار خوبستی کجاهستی خوب خو هستی به
تشویشم کردی واقعاً لطفاً جوابم ره بتی"

نگین_امم اینه سعدیه هم مسج کرده
نفس_چی گفته!

نگین_گفته سلام نگین خوبستی نفس خوبست برتان زنگ
زدم جواب ندادین فردا میریم خرید عروسی بخاطر لباس
عروسی میخوایم شما هم همراه برین اگه نفس خوبشده
لطفاً بیایه

نفس_یعنی ایقدر عروسیش نزدیک هست
نگین_خب ها دگه اینه بچیش تو نمیتانی رفته نو از بستر
مریضی خیستی

نفس_دیوانه شدی میشه ده ای روز تنها بانیم سعدیه ره
نی مه بیخی خوب هستم برش بگو درست است میریم

نگین_دختر خانم کاکایم شان اجازه میتن

نفس_دیوانه شدی سعدیه خواهرم هست باید اجازه بتن

نگین_سیس هر چی تو بگویی

(نفس)

روز هم مادرم شان هم اجازه داد که فردا با سعدیه بریم
کاش روزی شوه که مه هم بخاطر عروسیم با ملیار برم و
لباس سفید که فقط به نام ملیار ره بپوشم حتی فکر
کردنش برم شیرین هست هی به چی حالت رساندی ما
هههه ای ملیار چرا جواب نمیده

نگین_ نفس ده چی فکر هستی

نفس_ نگین به یک لحظه فکر کردم زندگی کردن با عشق
خود چقدر شیرین هست

نگین_ ای نفس خیلی کم پیدا میشه کسانی که به عشق
خودان میرسه کدام در نصیبت کنه نفسم

نفس_ زنده باشی جانیم چی کدی چی تصمیم گرفتی

نگین_ نمیدانم نفس پدرم شان میگه خیلی خوب خانواده
هستن یک فامیل رسیده و تحصیل کرده زندگی شان زیادتر
در کشور هند هست پدر و مادرش خو امونجه میباشه

نفس_ چقدر خوب اتو فامیل ها خیلی کم پیدا میشه نگین
قبول کو دختر پشیمان میشی

نگین_ اگه او کسی که مه میخایم نباشه چی

نفس_ پس تو فکر میکنی او رحمانت خوب انسان بود نه
درست درس خوانده بود و نه چندان قیافه داشت کاکایم
شان ره بگو قبول اس و بخیر برو زندگیته بساز

نگین_ تو زیاد شله هستی به ای کار و زیاد شله گی
میکنی به رفتن مه

نفس_ نگین مه خوبی توره میخایم جانم باور کو
نگین_ میفامم نفس تشکر نخواستیم امروز خیلی خسته شدیم
نفس_ مره هیچ خواب نمیبره ملیار تاهنوز هیچ شماره
خود ره روشن نکرده

نگین_ اوهم دیوانه شده واقعا نمیفامه تو چی رقم از خانه
بیرون شوی

نفس_ البت ده دلش میگرده که مه نمیخایم
نگین_ شاید درست پس مه میخایم هر وقتی خوابیدی
بخواب شبت خوش
نفس_ ههه سیس شبت خوش

(نفس)

امشب خیلی دلگیر هست امشب زیادتر دلگیر از زندگی
شدم مثل گذشته ها در گذشته ها فقط چیزی آرام میساخت
که آهنگ میشونیدم و چند سطر مینوشتم آهنگ اگه بشنوم
نگین به ادیت میشه برم پس ده اطاق پایین اونجه آرامتر
است

نگین_ نفس کجا میری؟

نفس_واه نگین تو هم مثل جند هستی میرم آب میخورم تو
بخواب واه ایره پس خواب بورده دیوانه گک هههه

(نفس)

واه کتابچه گک آرامشم قربانت شوم چقدر درد هاره با تو
تقسیم کردم واقعاً وقتی تنها میباشی فقط نوشتن درد هایت
برت آرامش میته و نمیفامم امروز در باره چی نوشته کنم
ده ای کتابچه هیچ کلمه درباره خوشی ها نگفتم فقط غم
غصه امروز میخایم درباره یگانه خوشی زندگیم بنویسم
ههه درباره ای که عاشق شدم غم هایم مبارک باد امو
آهنگ آقای احمد ظاهر مرحوم

عاشق شده پی ای دل ___ غم هایت مبارک باد

زنجیر جنون ای دل ___ در پایت مبارک باد

از دیده گوهر ریزی ___ از سینه شرر ریزی

لعل و گوهر یاقوت ___ از خون جگر ریزی

دارا شده پی ای دل ___ دنیایت مبارک باد

عاشق شده پی ای دل ___ غم هایت مبارک باد

زنجیر جنون ای دل ___ در پایت مبارک باد

گه بیخود و دیوانه ___ گه عاقل و فرزانه

گه دیر و حرم گردی ___ گه بر در بُتخانه

حانت شده پی ای دل ___ عقبایت مبارک باد

عاشق شده پی ای دل _____ غم هایت مبارک باد
زنجیر جنون ای دل _____ در پایت مبارک باد
از درد نهران سوزی _____ از ناله جهان سوزی
گاه خنده کنی چون گل _____ گاه همچو خزان سوزی
پیدا شده پی ای دل _____ احیایت مبارک باد
حانث شده پی ای دل _____ دنیایت مبارک باد
عاشق شده پی ای دل _____ غم هایت مبارک باد
زنجیر جنون ای دل _____ در پایت مبارک باد

(احمد ظاهر)

(نفس)

چقدر ای آهنگ به دل میشینه دقیق راست گفته عاشق
شده پی ای دل غم هایت مبارک باد ولی وقتی ملیار ده
زندگیم آمد زندگیم ره طوری تغییر داد بعد ازی میخایم
تفس های که میشم فقط بخاطر ملیار باشه هر جمله که
مینویسم فقط بخاطر ملیار باشه زندگی زیباست با عشق
محبت عشقم میخایم برت بگویم که بی تو میمرم میخایم
بگویم تو دنیای مه هستی میخایم برت بگویم دوستت دارم
فقط به خاطر خودت میخایم بگویم شدی همه فکرم اگه یه
روز نبینمت چقدر دلم برت تنگ میشه نبودنت برام پایان
زندگی است! من بی تو هیچ هستم هیچ.....

نگین_ نفس صبح بخیر چرا ایقدر ناوقت بیدار شدی

نفس_ خواهر جان چاشت بخیر صبح هم به نماز بیدار

نشدی بیخیز صبح وقت چی ناوقت شد

نگین_ وای یعنی ایقدر دیر شده

نفس_ ها بیدار شو کالایته زود بپوش میریم مه هم پایین

میرم

نگین_ سیس

نفس_ سلام مادر صبح بخیر

حبیبه_ علیکم سلام بچیم صبح خودت هم بخیر

نفس_ زنده باشی مادر تو نمیری همراهی ما

حبیبه_ نی دخترم مه چی کنم

نفس_ مادر شماره هم گفته برمه مسج کرد

حبیبه_ نی بچیم شما جوان ها برین نگین بیدار شد

نفس_ ها بیدار شد آماده میشه

حبیبه_ صبحانه هم بخورین بعد برین

نفس_ سیس مادر

15دقه بعد.....!

نگین_ میریم طرف خانه سعدیه شان

نفس_ها از اونجه بعد میریم باز ماهم باید لباس بیگیریم
امروز

نگین_درست است میگیریم چرا جگرخون هستی

نفس_نمیفامم ملیار کجا هست هیچ نیست حتی به زنگ
هایم جواب نمیده دیشب بیدار بودم که جواب بته ولی نی

نگین_نفس بریم یکبار از مسجد پرسان کنیم

نفس_دیوانه شدی چی بگویم دلت هست بیاب شویم

نگین_بیا میریم پرسان میکنیم ده قصه نشو

نفس_سیس پس بریم اما از چطور

نگین_سلام علیکم برادر امروز درس میدهد ملا صاحب
کجاهست ملاصاحب و پسر بزرگ شان

خادم مسجد_خواهر شما اونا ره چی کار داشتین

نگین_برادرانم را میفرستادم که درس بخواند پیش ملا
صاحب

خادم مسجد_اونا رفتن به یک چند روزی ولایت هرات

نگین_واقعاً خو پس تشکر نمیدانین که چی وقت میانین

نخیر ما نمیدانیم

نفس_نگین واقعاً هرات رفته و به مه هیچی نگفته تلفون
شان هم خاموش است

نگین_ نمیفامم شاید کدام کاری عجله داشتن و نتانسته به
تو گفته

نفس_ ملیار شان با خانواده کاکایش رابطه خوبی نداشتن
و به همین خاطر از ولایت هرات به خوست آمدن

نگین_ خدا خیر کنه تشویش نکو ان شاءالله خوبست به
خداوند بسیار حالا زودتر بریم ناوقت میشه

خانه سعدیه شان...! 10 دقیقه بعد

سعدیه_ خوش آمدین خوش آمدین

نعیمه در اوایل داستان این شخص معرفی شده __ خوش
آمدین دخترم

نفس_ خوش باشین خاله جان خوبستین

نعیمه_ شکر دخترم خودت چطور استی ببخشی که نتانستم
آمده به عیادت

نفس_ خواهش میکنم خاله جان فرق نمیکنه شکر حالی
خوبستم دگه

سعدیه_ چی گیا دخترا شکر آمدین خیلی منتظر تان بودیم

نفس_ ببخشین جناب عالی ره خواب بورده بود

نگین_ کُلی گناه ره سر مه ننداز خو بیدارم میگردی وی

نفس_ خب حالا بریم دگه چرا شیشترین

نعیمه_ نی دخترم یک گِیلاس چای نوش جان کنیم بعد
میریم

نفس_ خاله جان همیالی از سر دسترخوان خیستیم آمدیم
نعیمه_ افغانی ها رواج دارن تا یک مهمان شان یک پیاله
چای نخورن نمیشه

نفس_ ههه دقیق گفتین خاله درست است پس
(نفس)

خانه سعديه شان چای خورده و به راه روان شدیم نامزد
سعديه خیلی انسان خوب است و همچنان دوست ملیار
هست اگر از شان پرسان کنم بد میشه بعد میفهمن که باز
ولی دلم هم به تشویش است

سعديه_ اینا مادر جان دوستم خواهرم نفس و نگین هستن
نفس_ سلام خاله جان خوبستین

هنگامه مادر حدیر__ علیکم سلام دخترم شکر خودت
خوبستی

نفس_ سلامت باشید
(نفس)

وقتی ملیار در قریه بود ما با بسیار شور شوق از خانه
بیرون میشدم چون دیدار یار یک لذت خاصی دارد ولی
حالا برم هیچ لذت بخش نیست چون دلبر چشم مشکیم

نیست یکبار بیاید آنقدر بزنمش که از خود گله گله از مه
نی .

سعديه_ نفس ده کدام چرت هستی ؟

نفس_ هستم چیزی شده

سعديه_ نی گفتم چطو راحت هستی آرام

نفس_ پس چی برتان رقص کنم

سعديه_ هههه بلی دگه روزا از رقص بدتر میکردی

نگین_ او روز ها ره آب بورد هههه

نفس_ نگین گپای ناق نزن

(نفس)

خب بعد از یک ساعت راه به بازار رسیدیم شروع کردیم
به دیدن لباس های عروسی واقعا همه شان از یکی و
دیگه خود کرده زیباتر بود و حذیر و خانوادیش هم واقعا
به تصمیم سعديه احترام داشتن کاش روزی شوه با ملیارم
بیایم و به نام از او ای لباس ره به تن کنم

سعديه_ نفس ای چطور است؟

نفس_ سعديه قد خودت بلند است ای شاید برت خوب
نگویه

نگین_ هههه لنگ دراز بچیش راست میگه

نفس_ هههه نگین نکو نشرمان ایره پیش روی یازنه جانم

سعدیه_ خیلی چرخه گیر هستین از وقتی با حدیر نامزد
شدم سعدیه بیخی یادتان رفته

نفس_ خوبست دگه امتو نیست یازنه جان

حدیر_ هههه بلی دقیق گفتین نفس خواهر

نفس_ اینه باز نفس خواهر گفت پس مه هم میگم درست
است حدیر برادر محترم

نگین_ هههه محترم

(نفس)

لباس های سفید عروسی ره انتخاب کردیم و همچنان
افغانی ره هم نوبت ما هست که ما و خواهرهای حدیر
لباس بر خودما انتخاب کنیم نمیفامم کدام رنگ ره انتخاب
کنم ولی ملیار همیشه برم میگفت رنگ سرخ برم زیباتر
میگه.

نگین_ نفس تو چی رنگ انتخاب میکنی

نفس_ رنگ سرخ ره

نگین_ ها درست است مه ای رنگ آسمانی ره بیگیرم

نفس_ اه ها مقبول است بیگی

(نفس)

خریدن لباس های ماهم تمام شد و وقت غذا شده بود و رفتیم رستوران ما سه ساعده ره دیدم چقدر خوشحال بود واقعا حقتش بود که خوشحال باشه اگر به عشقتش نرسيد شايد او عشق واقعيش نبود حالا به عشق آرامش زندگيش ره بدست آورد

2ساعت بعد...

هنگامه _ دخترم خيلي به زحمت شدین

نفس _ استغفرالله زحمت چي زنده باشيد شما بيا برين با ما خانه بياييد و هم شما هم بيايین خاله نعيمه

نعيمه _ سلامت باشيد دخترم کدام وقتی دگه مياييم فعلا خدا حافظ تان

نفس _ درست است هزار دقه خدا حافظ شما هم

نگین _ نفس واقعا پاهایم شکست

نفس _ هههه خوبت شد که خودت زود خوش نمیکردی

نگین _ خو خودت میفامی ما حساس هستم در کالا پوشیدن

نفس _ ها بسیار

نفس _ مادر ما آمدیم

ظریفه _ دخترم مادرت با مهمانا شيشته

نفس_ مهمانا کیست؟

ظریفه_ خانم ملک قریه آمده

نفس_ واقعاً خو پس درست است اگر تو هم بیکار هستی

برما یک گیلان چای بیار چون مردم

ظریفه_ حتماً و ههه همچنان لباس های تان ره هم بیبینم

نفس_ ههه درست است خاله ظریفه

نگین_ اونا چطو آمده بودن

نفس_ نمیفامم دومین بار است که آمدن

15 دقیقه بعد...

حبیبه_ دخترم آمدین

نفس_ بلی مادر آمدیم مهمانا چطور آمده بودن

حبیبه_ کدام گپی مهم نبود

نفس_ مادر خو بگویین

حبیبه_ خو بخاطر خواستگاری تو آمده بود

نفس_ چی راستی؟ اینه بخیر ازی نوده پیوند کو هههه

حبیبه_ جواب شان ره دادم تو ده قصه نشو

نفس_ خو بسیار خوب کدین

سه روز بعد...

نگین_ بیدار شو نفس

نفس_ چی گپ است ؟

نگین_ دختر نفس بیدار شو فردا عروسی سعدیه هست
خیلی کار داریم واقعاً

نفس_ وای درست است بیدار میشم یک پنج دقه دگه هم
بانیم که بخوابم

نگین_ هله بخیز

نفس_ دیوانه روانی گفتم لحاف مه کش نکو حالی
نمیمانمت

نگین_ نفس اخ اوگارم کدی ایلایم بتی دیوانه خو خودت
هستی

حبیبه_ دخترا چی حال ره انداختین؟

نگین_ خانم کاکا نفس اول زد

حبیبه_ نفس خورد خو نیستی کلان دختر هستی ای چی
کار است که میکنی

نگین_ بان خانم کاکا نفس کتت قهر هستم بریم خانم کاکا
(نفس)

واه مه خو مزاق کدم ای شادی خفه شد سه روز دگه هم
گذشت ولی ملیار نامده ده ای سه روز رفتیم یگان چیز به
سعدیه هم گرفتیم مهمانش هم کردیم واه چقه سخت است

سعدیه گم هم میره خانه بخت مه قربانش شوم خدایا آه
ملیار زنگ زده باورم همیشه

نفس_ملیار خوبستی تو کجا بودی

ملیار_خوبستم خوبستم کمی نفس بکش

نفس_برت خوب همیشه خو تو چرا به مه نگفتی که هرات
رفتی پنج روز نبود میفامی چقدر به تشویش بودم

ملیار_دلبرم تو چطو میفهمی که مه هرات رفته بودم

نفس_توره غرض نیست

ملیار_عشق زیبایم باور کو کار داشتیم با پدرم رفتم
عجله داشتیم نشد برت زنگ بزنم وقتی از نزدیک دیدمت
همه چیز ره برت میگم حالام پدرم نمیامد ولی عروسی
حذیر ره بهانه کرده آمدم

نفس_سیس مجنون شکر که خوبستی ولی میفهمی ای
پنج روز مثلی پنج سال سرم گذشت تو نبودی همراهم

ملیار_جان دلبر لجبازم ببخش مره خانم زیبایم

نفس_هههه ملیار الا تووچی گفتی یکبار دگه هم بگو

ملیار_خانم زیبایم

نفس_ملیار باور کو حتی گفتن ای کلمه از زبانت برم
خوشایند هست شاید روز عروسی سکتہ کنم از خوشحالی

ملیار_ نفس خدا نکنه ایتو نگو دگه بار اگه ایتو گفتی خفه
میشم ازت خو چی کارا کدی

(نفس)

با ملیار خیلی قصه کردم واقعاً بعد از پنج روز صدایشه
شنیدم دنیایم روشن شد واقعاً صدایش خیلی خوشایند است
برم با بودنش خوشی های دنیاره نصیبم میکنه با ملیار
خداحافظی کردم چون فردا میبینمش واقعاً خوشحال هستم
نفس_ نگین ازم خفه هستی

نگین_ چی بگو

نفس_ نگین مه کتت مزاق کدم ببخش مره لطفاً

نگین_ نمیبخشم

نفس_ لطفاً هر کاری ره بگویی میکنم

نگین_ هله دست هایت به گوشت بگیر و 30 بار ایستاده
شو بعد پس بشین

نفس_ نگین ای چی کار اشتکانه هست سیس ده طفولیت
هم امتو میکدم ولی حالی دگه نی

نگین_ نی به مه چی هله دگه

نفس_ نگین خدا بزیت خو بسیار بد استی نمیبینی مریض
هستم

نگین_ نی شکر جور تیار هستی هله دگه

نفس_ الا مانده شدم نگین ملیار زنگ زد آمده پس خوست
نگین_ او راستی برو خوبشد برو بس کو دگه
نفس_ جان شادیم ببخش مره واقعا معذرت میخایم
نگین_ لوده مه هم شوخی کردم کدام گپی نیست
نفس_ ههه بدرنگ بریم که کار های ماره تمام کنیم
روزی عروسی...!

نفس_ زود شو که ناوقت میشه هله بریم
نگین_ بریم بریم آدمم
30 دقیقه بعد...

نفس_ لطفاً به مه یک آرایش ساده کنین تیز نباشه
نگین_ چرا دختر تو هیچ آرایش نمیکنی زیاد
نفس_ میفامی مه خوش ندارم نی نمیخایم موهایم درست
شد ولی آرایش ساده خوبست
(نفس)

آرایش مه هم خلاص شد وا چقدر سعديه مقبول شده آه
نباید گریان بیگیریم
نفس_ سعديه چقدر مقبول شدی دختر امروز همیشه
کنترول کده گریان هایمه کاش بچه میبودم هههه
سعديه_ نفس لوده شکر که هستین اگنه مه چطومیکردم

نگین_ اوی اوی مه هم هستم

سعديه_ اهههه بيا بيا

(نفس)

دوست يگانه كسى است كه برت آرامش ميته ده زندگيت

دوستى واقعاً خيلى پاك مقدس بوده هميشه به دردهاى

يكي و ديگه دوا شديم

نگین_ دخترا نگفتين چطور شدم

نفس_ نگین امروز واقعاً مقبول شدى بخدا دختر مه شماره

امروز نظر ميکنم

سعديه_ هههه ني نفس تو واقعاً امروز زيبا شدى يازنه ما

شايد ضعف کنه

نفس_ هههه ني دگه

سعديه_ مقصد متوجه باشى حالى ميایه با حذير

نفس_ چى واقعاً

سعديه_ بلى ها حذير ميدانه كه تو ره مليار دوست داره

نفس_ چى چيرفم طرف لالا حذير ببينم

سعديه_ نفس نبايد تو بشرمى گپای ناق نزن بايد بخاطر

عشقت با دنيا بجنگى شرميدن چى

نگین_ خانم و نفس شرم هههه بسيار دور است دلت جم

سعديه جان

نفس _ نگین برت بد هست دگه اتو هم نگو
(نفس)

کار ما هم خلاص شد ده اینجه و در قریه ما اتو آرایشگاه
های خاص نیست دختران قریه جم شدن و ده یک خانه
جور کردن و حالا هم منتظر هستیم ملیار شان بیایه واقعا
امروز زیاد استرس دارم نمیفامم چی رقم روبرو شوم
خدایا

نفس _ سعدیه دیر نکردن
سعدیه _ ههههه

نفس _ دخترا چرا میخندین

نگین _ نفس باور کو ده طول عمرم اولین بار است که
توره اتو هیجانی دیدم واقعا خیلی شیرینک معلوم میشی
نفس _ شما همیشه سر مه ریشخندی کنین مقبول شدم شاید
به نظر تان اگه موهایمه دگه رقم می‌کدم چطور بود
سعدیه _ ههه نفس باور کو خیلی مقبول شدی باش تو
یازنه ما بیایه که چی میشه ههه
(نفس)

سعدیه شان از وقت استفاده کده آزارم میدادن نمیفامم
امروز زبانم بیخی بسته شده هیچی گفته نمیتانم
سعدیه _ دخترا به نظرم آمدن

نفس_ واقعاَ

نگین_ ها ها مه بکس هاره میبرم میتم به حذیر شان

سعديه_ مه هم رفتم برم دگه

نفس_ کجا میرین

حذیر_ ماشاءالله خانم سعديه خیلی زیبا شدین

سعديه_ زنده باشی حذیر همچنان

ملیار_ ینگه خوشبخت شوین

سعديه_ سلامت باشی لالا ملیار و نفس ده حویلی هست

ملیار_ درست است زنده باشین

ملیار_ سلام خانم نفس

(نفس)

واه خدایا ای ملیار هست هههه خیلی شیک شده ملیار اتو

استایلی نیست ولی بازم زیبا معلوم میشد اتو شخصیت ها

خیلی کم پیدا میشه

نفس_ ملیار تو چرا آمدی

ملیار_ پس کی میامد مه به بردن شادخت خود آدمم

نفس_ شادخت شما اینجا نیست ببخشید

ملیار_ نفس ماشاءالله خیلی زیبا شدی

نفس_ به تو چی؟

ملیار_چیشده باز دلبرم میفامم گناهکار هستم

نفس_نی ملیار جان خدا نکنه نخیر چی کردین شما

ملیار_نفس بیبی توضیح میدهم برت فردا گپ میزنیم ولی
لطفاً همراهیم اتو گپ نزن

نفس_سیس بریم پس

(ملیار)

نفس واقعا خیلی زیبا شده بود بسیار زیاد وقتی داخل
حویلی شدم نفس مثل مهتاب میدرخشید دهنم باز مانده بود
هر آنقدر از زیباییش توصیف کنم هنوز هم کم هست

ملیار_نفس خیلی زیبا شدی

نفس_تشکر ولی چرا ده ای موتر تو آمدی اگر کسی
ببیند باز چی؟

ملیار_مه برادر حدیر هستم خانم نفس

سعدیه_نفس جایت راحت هست

نفس_سعدیه میفتامی سیت پیش رو راه دوست ندارم پس
چرا میپرسی

حدیر_راحت باش ینگه جان

(ملیار)

ههه وقتی حدیر کلمه ینگه را یاد کد نفس آنقدر شرمیده
بود که حتی کومه هایش رنگ شان تغییر کرده بود

ملیار_ خانم نفس راحت باشید

نفس_ ملیار چپ نمیباشی؟

ملیار_ اوکی اوکی عشقم

نفس_ ملیار بد است

سعدیه_ ههه خیر خیر نفس ما نمیشنویم

حذیر_ ها ینگه جان آرام باش

ملیار_ خیلی زیبا معلوم میشی وقتی میشرمی یارم

نفس_ ملیار اگه دگه بار چیزی گفتی با امی چپلی ده فرقت
میزنم

ملیار_ هههه قبول دارم حتی با سنگ هم بزنی مره چپلایت
خو به مثل ایکه گل ره به رویم میزنی

نفس_ امروز خیلی زبانکت دراز شده

ملیار_ چون یارم ره دارم دقیقاً زبانت دراز میشه

نفس_ مجنون خیلی شیک شدی

سعدیه_ هههه او نفس ما میشنویم

نفس_ هههه سعدیه

ملیار_ زنده باشی دلبر لجازم چشمای آهویت زیبا میبینه

(نفس)

هههه نمیفامم ملیار ره امروز چیشده تمام راه شروع کرده
بود ههههه واقعاً هر آن کلمه که برم میگفت خیلی برم
دلنشین بود آنقدر زیبا شده بود که نمیخاستم یک لحظه هم
بدون از ملیار دیگر چیزی را نگاه کنم بلاخره هم رسیدیم
کاشکی راه آنقدر دور میشد که هیچ نمیرسیدیم
ملیار_ خانم نفس بفرمایید

نفس_ زنده باشی

ملیار_ چشم آهویم آیا نگاهی به طرفم نمیکنی
عاشق چشمانت شدم

دل به گرفتارت شدم

ای دلبر بی رحم

نظر کن به حال دلم

(مسکا_ امینی)

نفس_ هههههه آقای مجنون ای شعر گفتن هایت ره پیش
خود نگاه کو

ملیار_ قربان آن چشم های زیبایت لطفاً مره از این نگاه
های زیبایت محروم نساز

نفس_ بچشم آقای مجنون

حذیر_ ملیار جان هوش تو کجا هست؟

ملیار_ هیچ لالا کجا باشه

نگین_ نفس چطو هستی

نفس_ نگین ریشخندی نکو تو کجا شدی مره ده موار
عروس تنها مادی

نگین_ ایتو نگو باز سعدیه قار میشه هله دگه بریم
(نفس)

اونام خدا چقدر مردم آمده چقدر خوشایند هست وقتی
مردم و قومت ره خوشحال ببینی مه باید مادر جان ملیار
ره پیدا کنم

نگین_ اودختر کی ره میپالی ؟

نفس_ خواهرای و مادر ملیار ره

نگین_ چی میری پیش شان

نفس_ ها دگه میرم چرا نرم

نگین_ خو تو پس به پالیدنت ادامه بتی

نفس_ خیلی بد استی نگین مضر حیف یوسف که توره
بیگیره

نگین_ حالی یوسف ره هم گفته بودم توره هم

نفس_ ههه نی یازنه جان ماره چیز نگو

نگین_ اوففف نفس دیوانیم کدی مه رفتم

(نفس)

عروسی هم با امو زیبایی هایش به تمام رسید با خانواده
ملیاری هم آشنا شدم ایقدر شیرین حرف میزدن نمیفامم
ملیاری چرا هیچ هراتی گپ نمیزنه مادرش خیلی مهربان
بود به یک لحظه فکر کردم خوشبختترین استم که ملیاری ره
دارم

سه روز بعد...

نفس_ صبح بخیر خاله ظریفه

ظریفه_ زنده باشی جان خاله از خودت هم بخیر

نفس_ زنده باشی مادرم کجاست؟

ظریفه_ خانم حبیبه رفتن سر زمین ها

نفس_ واقعاً جالب است چطو که مادرم سر زمین ها رفته

(نفس)

دو روز شده که نگین با نصرت رفتن کابل چقدر خسته کن

اگنه هر صبح با لبخند میامد برم صبح بخیری میگفت

واقعاً در زندگی هیچکسی تا آخر با کسی نمیباشه خیر دگه

عمر با کسی وفا نداره سعدیه مچم ده زندگی نو خود چی

حال داشته باشه

ظریفه_ دخترم چایته بخو

نفس_ درست است زنده باشی خاله جان دخترک تان
چطور است؟ چرا هیچ ای روزا ها نمیایه ای طرف ها باز
نی که ازم خفه هست ههه

ظریفه_ نفس خالیش خیلی درس خوان است فقط درس
میخانه چون امتحانای سالانه نزدیک هست

نفس_ او آفرینش مه قربانش درس خوانک مه هر مشکلی
داشت بیایه پیش مه

ظریفه_ زنده باشی دخترم درست است میایه
(نفس)

اوی نگین شاتو هم مسج کده ههه

"سلام مرغک خوبستی صبح بخیر"

ههه نگین شاتو آفرین بدرنگ خوبشد که یادت نرفتم صبح
خودت هم بخیر خوبستی

شاتو ره همیشه مسج میکنه هیچ صدایشه نمیانه اوففف
چقدر پشتش دق شدم

کار همه ما هست صبح که بیدار میشیم اولین کار موبایل
های خوده چک میکنیم که کی مسج کده ولی ای ملیار برم
هیچ مسج نمیکنه مجنون خیلی مغرور شده

نفس_ مادر آمدی

حبیبه_ ها بچیم آدم

نفس_ چرا؟ رفته بودی مادر سر زمین ها
حبیبه_ دخترم رفتم احوال زمین هاره گرفتم یکدفعه
نفس_ خودرست است مادر خوبکدی کاش مره هم
میپوردی

حبیبه_ خیر دخترم دگه روز باز میریم مه میرم پیش پدرت
نفس_ سیس ممی جان برو
(نفس)

مه یکبار به ملیار باید زنگ بزنم اگه جواب نته ایقدر
بزنمش که خودش توبه گار شوه از کارش
ملیار_ سلام دلبر لجبازم صبح زیبایت بخیر
نفس_ او آدم حالی یادت آمد که صبح شده
ملیار_ چشم آهویم ببخشی کار داشتم نشد برت زنگ بزنم
نفس_ حتی مسج نمیتانستی خو خیر از تو دیوانه گله
نیست

ملیار_ یک صبح نشد که با الفاز خوب گپ بزنی کتم
نفس_ دلت مه یاد ندارم ناز دادن ره دیوانه هستی قواره
هستی خوب میبودی که مه نازت میدادم
ملیار_ مه قبول دارم خانم نفس هر چقدر دعو میزنی بزن
به دو دیده قبول دارم

نفس_ برو دگه وقت ره نمیگیرم
ملیار_ نفس ای مغرور بودنت مره زیادتر عاشقت میکنه
چی وقت میخواهی ببینیم
نفس_ هیچوقت نمیخایم

ملیار_ نفس چی میشه ایقدر آزارم نتی
نفس_ مره چی دلت دگه پیش ازی فکر میکردی نباید
خوشم میکدی

ملیار_ مه هیچوقتی پشیمان نیستم مه میخایم ببینمت
«مستانه از آن چشم خمار و خم ابرو»

« در کنج دلم چشم به دیدار تو دارم » ♥

نفس_ مجنون برو وقتت خوش فردا میبینمت
ملیار_ واقعاً او زنده باد دلبر لجازم حتماً بیایی
نفس_ سیس ملیار خداحافظت

ملیار_ نفسم هر نفسم فدای تو برو به خدای که توره با
این همه زیبایی آفریده سپردمت
نفس_ برو مجنون دگه ایقدر هم شیرین زبانی نکو که باز
دل کنده نمیتانم ازت خداحافظت دیوانه

ملیار_ دیوانه توو

(اسحق_حبیبه)

اسحق_حبیبہ رفتی

حبیبہ_ها رفتم زمین ہارہ سپردم بہ نصیر شان

اسحق_خوبکدی بخیر دوہفتہ یا یک ہفتہ میریم کابل
شیرینی نگین رہ ہم میتہ و بہ او بہانہ نفس ہم میرہ
کابل

حبیبہ_سیس اسحق یکبار دگہ ہم فکر کو بیبی زندگی
نفس...

اسحق_حبیبہ باز ہم شروع نکو نفس دختر ماہ است دلم
ہرکاری کہ کدم

حبیبہ_حالی دختر تو شد اہ بگو حالی

اسحق_اگر میخواہی نفس زندہ و سلامت باشہ پس چُپ
خودہ بیگی

حبیبہ_اسحق تو ایقدر انسان بد شدہ نمیتانستی تورہ پول
ایقدر تغییر داد

اسحق_ماہ ہر کاری کردہ میتانم کہ تو حتی فکرشہ
نمیتانی

حبیبہ_پشیمان میشی اسحق

اسحق_برو برم یک گیلان چای بیار ہلہ

حبیبہ_زہر بیارم برت بہتر میشہ

اسحق_اورہ ہم دہ وقتش باز میتی برم حتماً ہہہ

نفس_ مادر چرا غالمغال داشتین؟

حبیبه_ هیچ چیز کدام گپی نیست بر پدرت چای میبرم
خبرشدی شیرینی نگین ره هم میته

نفس_ ها مادر خبر شدم نگین برم ده مسج گفته بود ما
میریم؟

حبیبه_ مالوم نیست نخاد بریم کابل پدرت امینجه کار داره
نفس_ درست است مادر هر چی شما بخواهین

(نفس)

نگین ره تنها باید بانم به او هم سخت چون ازی پیوند
خوش نیست دگه هم هر چی پدرم شان بخواهه مه هم
نمیخایم برم کابل او زاهد و خاتوادیش ره نمیخایم بیبینم
حبیبه_ مه چای ره میبرم

نفس_ سیس مادر مه میرم با نگین گپ میزنم

نگین_ بلی سلام نفسو خوبستی

نفس_ شکر نگین خودت خوبستی عزیزم

نگین_ خوب کمی نفس خبر خو شدی

نفس_ او منصرف نشد

نگین_ نی اصلاً هر روز میامدن مادرم هم قبول کد مادرم
زیادتر راضی بود چون خیلی مردم خوب هستن

نفس_نگین تصمیم تو چی است؟

نگین_نفس گپی میزنی به تصمیم ما کی احترام داره

نفس_از تو کاکایم پرسان کرد؟

نگین_کرد ولی مادرم اوشله گی داره شاید ده امی هفته

ها هم شیرینی کلان ره میته قبول کدن مادرم شان

نفس_خیر بچه خوب معلوم میشه اونه شکر اقتصاد شان

هم خیلی خوب است

نگین_بلی ایتو است ساکن کشور آلمان هستن

نفس_واقعا چقدر خوب

نگین_نفس پول هیچوقتی خوشبختی نمیاره ایره خودت

بهتر میفامی

نفس_دقیقا راست میگی نگین

نگین_ملیار یازنه چطور است؟

نفس_خوبست فردا میرم به دیدنش

نگین_چیرقم؟

نفس_حالی نصرت نیست کسی نیست که قیدگیری کنه

سرم راستی هدیه چی میگه

نگین_از او پرسان نکو خیلی حسودی میکنه مادرش

میخواست که هدیه ره بیگیرن ولی هدیه قبول نکرد بیازو

یوسف خو قبول نمیکد ولی بازارم پدرم گفت اگر نگین قبول
نکنه برشان میگیرم تا هنوز دختر کلان ما عروسی نکرده
نفس_ خو خوبکدی او دختر کدام فکر دگه داره به نظرم
نگین_ مه هم امتو فکر میکنم حالی پوهنتون هم نمیره
مام ایلا کدم دگه

نفس_ برو خوبکدی بیازو دگه عروسی میکنه بعداً باز
ادامه بتی

نگین_ ها وله

نفس_ خی برو کار نداشته باشی

نگین_ ها برم بازار میریم شما نمیاین

نفس_ خودت میفامی بهتر درکم کو نخاد بیاییم

نگین_ میفهمم جانم درکت میکنم فقط تو خوشحال باش
عزیزم فعلاً خداحافظت

نفس_ جانم خدا حافظ متوجه خود باش

نگین_ همچنان جانم

ظریفه_ غذای شب تیار است

نفس_ خاله پس بریم دسترخوان ره تیار کنیم و قتر باز
خواب کنیم

حبیبه_ نفس خوبورده خواب گفته موردی

نفس_ مادر خواب یگانه چیزی است که راحت میسازیم
حبیبه_ برو پدرت ره هم صدا کو
نفس_ خاله ظریفه شما برین
اسحق_ ضرورت نیست دخترم خودم آدمم غذا ره بیارین
ظریفه_ درست است آقا اسحق
نفس_ مادر اگه اجازه باشه میرم یکبار بیرون فردا
اسحق_ بیرون چرا میری چی کار داری
حبیبه_ اسحق دختر ده خانه تنها هست دق میاره بره
یکبار بیرون اینجه قریه خورد است کدام گپی خو نیست
دخترم هر جایی که میری برو
نفس_ تشکر مادر جان
(نفس)

10 بجه شب شد ملیار شاید بیکار باشه برش زنگ بزnm
آه اینه خودش زنگ زد

نفس_ ملیار مام میخاستم حالی زنگ بزnm
ملیار_ خیره جان ملیار خود شبت بخیر
نفس_ زنده باشی مچم چطو یاد ماره کدی

مليار_ اي گيا چي معني داره تو هميشه ده يادم هستم سر
زمين ها كار ميكنم اي كاراي مسجد ايني گيا بيكار
نميباشم

نفس_ مليارم پس مانده نباشي ببخشي

مليار_ زنده باشي دلبرم چرا ايتو ميگي بخشش چي مه
خاك پايه هستم

نفس_ او مليار توام دگه خيلي زياده رويي ميكني دگه چي
گيا

مليار_ هيچ دگه كاراي هر روز

نفس_ ناراحت به نظر ميرسي كدام گيي است

مليار_ ني نيستم هيچ گيي نيست

نفس_ هله بگو دگه چيشده مه توره ميشناسم

مليار_ ميخاستم برت يك گپ ره بگويم

نفس_ خو بگو دگه

مليار_ ما بخاطر رفته بوديم هرات مشكلات خانوادگي كه

با كاكاييم كه داشتيم درباره او حرف زديم

نفس_ آيا ميتانم پرسان كرده اگه به مه مربوط ميشه

مليار_ اي عزيزم هر چي مه مربوط تو ميشه تو صاحب

اصلي مه هستي

نفس_ قربانت مجنونم هله دگه شروع كو

ملیار_ نفس دختر کاکایم وقتی بزرگ شدیم کاکایم بنام مه
کردیش چهارده یا پانزده بودیم

نفس_ واقعا؟

ملیار_ ببخشی که برت از اول نگفتم ها نامش بهار هست
تا هنوز هم منتظر هست که همایش عروسی کنم مه قبول
نکردم و نمیکنم به امو خاطر از هرات آمدم به اینجا
زادگاه مادرم کاکایم مثل دشمن هست اگر فرصتی گیرش
بیایه صدفیصد انتقام میگیره از ما

نفس_ ملیار واقعا تاحالی منتظرت هست چرا عروسی
نمیکنه بخاطر که کدام امیدی برش دادی

ملیار_ نی نی نفسم قسم است که حتی یکبار هم طرفش
ندیدم حتی یک کلمه همایش گپ نزدم

نفس_ میفامم ملیارم مه سرتو حتی از خودم کرده اعتماد
دارم مه باور دارم فقط امتو پرسان کدم

(نفس)

چقدر درد های مان مشترک بود هر دویمای قربانی رسوم
غلط خانواده هایما شدیم امشب دردهایمان را با یکی و
دیگه شریک کردیم چقدر قلبم راحت شد که با ملیار گپ
زدم ملیار آن کلمه که از زبانش بیرون میشد برم تسکین
درد هایم بود

ملیار_ تو چرا برم از وقت نگفتی

نفس_ ملیار باور کو کہ مه هم در اخير خبر شدم نمیخایم
توره جگرخون کنم

ملیار_ پس اوره روز به خاطر او آدم پست به او حالت
رسیدی

نفس_ ملیار گذشت دگه مه فقط مربوط تو میشم بس و
خلاص ضرورت نیست خوده جگرخون کنی تو صاحب
قلبم هستی چی غم داری

ملیار_ نفسم نمیخایم عشقم جگرخون باشه تو فقط از مه
هستی تو از ملیار هستی هیچکسی توره از مه گرفته
نمیتانه

نفس_ سیس ملیار چرا ایقدر جدی میشی
ملیار_ تو ده هر چیز ریشخندی کنی

نفس_ خوب میکنم

ملیار_ برو دگه خواب کو ناوقت شد باید خواب کنی
سلامتی مهمتر است از همه چیز

نفس_ درست است داکتر صاحب شبت خوش
ملیار_ امیقه؟

نفس_ پس چی؟

ملیار_ خو خیر شبت خوش عشق مقبولم دوستت دارم

نفس_ الا ملیار زیبایی مه پیش زیبایی چشم های سیاهیت
هیچ است مه هم دوستت دارم خداحافظ

حبیبه_ دخترم بیدار شدی صبح بخیر

نفس_ بلی مادر جان بخاطر نماز صبح

حبیبه_ آفرین دخترم

نفس_ مادر مه میرم نماز صبح مه بخوانم

(نفس)

خدایا چی میشه در قسمت مه ملیار ره نصیبم کو خدایا
یگانه چیزی که میخایم بدون از ملیار هیچکسی ره نصیبم
نکو مرگ را نصیبم کو ولی قسمتم را بدون از ملیار نساز

نفس_ خاله ظریفه صبح بخیر

ظریفه_ صبح بخیر نفس جان

نفس_ آماده بسازیم صبحانه ره

ظریفه_ سیس نفس جان

7 ساعت بعد...

نفس_ مادر مه میرم بیرون

حبیبه_ سیس دخترم متوجه خود باشی

نفس_ سیس

نفس_ ملیارر

ملیار_ عشقمه خوش آمدی

نفس_ خوش باشی عزیزم ملیار

ملیار_ جان ملیار خود

نفس_ تو رو جامو کی ته نظره نشی

ملیار_ ههه چشمايت زیبا میبینه عشقم چقدر شیرین میگی
عشقم اولین بار است که از زبانت برم شیرین پشتو گفتی

نفس_ ملیارم تو ایقه شیرین شعر میگی بر مام یگان چیزا
خو بگو

ملیار_ ای قلب مهربانت مره روز به روز عاشق خود
میکنی

نفس_ پس خی دگه نمیگم مجنون

ملیار_ مجنون فدای تو

(نفس)

ساعت ها آرام شیشته بودیم ملیار دست هایمه در بین
انگشت های خود قلف کرده بود ایقدر خوشایند بود فقط به
یکی و دیگه خود خیره شده بودیم چقدر چشم هایش زیبا
بود هیچ نمیخایم به غیر از ملیار به چیز دگه نگاه کنم

نفس_ ملیار!

ملیار_ بلی عشقم

نفس_ تو ده هرات هنر های زیبا میخواندی انی

ملیار_ بلی نفسم بخش موسیقی

نفس_ واقعاً چقه خوب مه خیلی عاشق ای رشته هستم
دوست داشتم آوازخوان شوم یا شاعر تو میخواستی شوی؟

ملیار_ بیشک وله مه تاهنوز فکر نکدم

نفس_ ههه کاش یکجا آوازخوان شویم

ملیار_ عشقم چرانی میشه اگر تو میخواستی ده آینده حتی
درسش ره هم خوانده میتانی

نفس_ ملیار واقعاً؟

ملیار_ دقیقاً چشم آهویم تو هرکاری میتانی کرده

نفس_ ملیار بی جوره هستی ایتو نکو مره دیوانیت میکنی
تو شهزاده رویاهایم هستی

ملیار_ عشق یکدانیم

نه لیلی ام نه فرهاد _____ تنها جنون زده یی تو هستم

«دلبر»

نفس_ جان قربان تو شوم مجنون مه نمیدانم چی خوبی
کرده ام که در مقابلش خداوند توره برم داده برم یک
آهنگ خوانده میتوانی

ملیار_ دلبرم چرا نخوانم بچشم میشه همراهیم یکجا بخوانی

نفس_ بچشم جانم ولی کم کم نمیخایم با صدایم آهنگ ره
خراب کنم ههه

ملیار_ استغفرالله ایتو نگو

وقتی من عاشق شدم__ باهمه یی بود و نبود
در خواب در بیداری ام__ نقش دوتا چشم تو بود
من همه جا کنار تو__ سایه به سایه مو به مو
آینه یی که دم به دم__ با تو نوشسته روبرو
توجان من تو عشق من__ قشنگترین بهانه یی
برای باتو بودنم__ تو بهترین و نشانه یی

تو بهترین دلیل دل__ برای بودنم شدی

نبودی از تتم جدا__ که مایه یی تتم شدی

نفس_ واه خدایا ملیار چقدر زیبا میخوانی مره عاشق ای
آهنگ حتی کردی چرا ادامه ندادی آواز خوان میشدی
عشقم

ملیار_ نشد دگه نتانستم پدرم اجازه نداد

نفس_ خیر باید ده آینده کوشش کنی مه هم برم دگه تاوقت
شد بخدا

ملیار_ نفس همیشه یک ساعت دگه هم باشی

نفس_ همیشه ملیار باز مادرم میفامه سرم حتماً میایم به
دیدنت

ملیار_ زودتر بیایی نفس خداحافظ عشقم به خداوند
سپردمت عزیزم

نفس_ خداحافظ تو هم متوجه خود باشی
(نفس)

هیچ دلم همیشه که از پیش ملیار برم ولی دگه چاره نیست
مجبور هستم
یک هفته بعد...

(نفس)

یک هفته گذشت هر شب پیش از خواب کردن صدای ملیار
ره شنیده میخوابیدم

حبیبه_ نفس دخترم خود ره تیار کو میریم

نفس_ کجا مادر ریشخندی میکنی

حبیبه_ کابل میریم دخترم تو فقط برو چپننه بپوش دگه
کالایته ظریفه تیار کرده پدرت منصورف شاید بریم نگین
شیرینی خوریش هست

نفس_ مادر تو چی میگی فقط شیرینی خورد بود

حبیبه_ یکدفعی شده نگین هم خبر نداشت صحیح

نفس_ درست است مادر

(نفس)

خدا کنه باز کدام پلان نداشته باشن خدایا تو کمک ما کو

اسحق_ زود کنین دگه

(نفس)

با همگی خداحافظ کردیم ولی نمیفامم چرا همگی
جگرخون بود تا شب به کابل رسیدیم بخیر به ملیارم هم
نگفتم اوففف

چند ساعت بعد... کابل

(نفس)

باهمگی احوال پرسی کردم چقدر خسته شدم واقعاً

نگین_ جانم زیاد پشتت دق شده بودم

نفس_ مام زیاد چقدر مقبول شدی عروس جان

نگین_ کارای پدرم هست دگه وارخطایی یوسف شان هم

میگه نکاح خط ضرورت است بخاطر کشور که زندگی

میکنن تا امی یک هفته عروسی هم میکنن

نفس_ ایقدر زود کار ره جور کده میتانن

نگین_ بخاطر وضعیت خراب هست شاید زود جور شوه

سخت هست نفس زیاد چطور میشه دوری اه

نفس_جانم گریه نکو خدا مهربان هست
نگین_سعديه چطور بود؟

نفس_نی احوال ندارم سه روز از عروسیش میشه فقط
شوهر خاله ظریفه گفت که تا آخر هفته خانوادیش میره
پاکستان

نگین_نفس چقدر مشکل برش تیر شوه
روز محفل...!

نفس_نگینم کمی بخند چی گپ است سرتو
نگین_ای نفس چیرقم بخندم
نفس_این تو ههه

نگین_تو یک کار باید کنی تا مره خنده بتی شیشک
آمنه_آماده هستی دخترم بریم دگه
حبیبه_نام خدا تا دیروز شاهدختک خورد ما بود ولی حالی
بیبی

نفس_واه مادر بیگیرین حالی کُل تان گریه کنین
حبیبه_فقط توره گریه نگرفته
نفس_نگین

هدیه_مادر تو بیبی شان
فوزیه_چی کنم دختر بان از غم نگین شکر خلاص شدیم

هدیه_وله راست میگی

نفس_مادر چقدر جفت زیبا هستن وله

حبیبه_ماشاءالله دخترم واقعا

نفس_مادر او مردم چی میکنه دیوه شان

حبیبه_دخترم آرام باش شاید امتو آمده باشن

نفس_مه میرم دهلیز اوصله اینا نیست که ببینمشان

(نفس)

اینبا باز چرا آمدن خدایا اینبا باز کاری نکنن باید به ملیار

یکبار زنگ بزnm

نفس_سلام ملیار

ملیار_نفس خوبستی خبر شدم رفتین

نفس_ها ملیار دیشب کابل رسیدیم بخاطر عروسی نگین

آمدیم میایم عزیزم زودتر

ملیار_سیس جانم متوجه خود باشی برو لذت ببر از محفل

نفس_سیس همچنان متوجه خود باشی

دو روز بعد...

نفس_خاتم عروس چطور هستی

نگین_مرگ تو چرا مره ایقه آزار میتی

نفس_ عروس جان روز های آخر است باید آزارت بتم
ایقدر در محفل یازنه جانم برت با محبت میدید

نگین_ بدرنگ کت ای گپ هایت

نفس_ تاهنوز زنگ نزده

نگین_ توره چی

نفس_ خیر جانم بیازو سه روز بعد زنش میشی

نگین_ خیلی بد استی

نفس_ امیقه بس است آزار دادنت بریم دگه خانه ها مانده
به پاکاری

« نوت: رمان با الفاظ عامیانه نوشته شده تا هم دلچسپ
باشد برای خواننده و هم از هر طبقه افراد مفهوم گرفته
بتواند »

نفس_ نگین مه خواب میکنم زیاد خسته هستم

نگین_ خو سیس برو بخواب بیازو دگه از شرم خلاص
میشین

نفس_ ای چی معنا که ایتو میگی خفه شدی

نگین_ نی برو

نفس_ بس است دگه امیقه مزاق کدن کتت بگو دگه
نگین_ مه چطور کنم زندگی متهالی ره دور شدن از شما
برم خیلی مشکل است

نفس_ نگین یوسف خیلی بچه خوبست دلت جم باشه او
توره خوش نگاه میکنه دوری ما توره کشته خوبت شد
بیازو زیاد شیشکی میدی حالی بس کو دگه بخیر روز
عروسی سعديه هم میایه
نگین_ راستی میایه

نفس_ ها خدا خیر بته لالا حدیر اگنه تازه عروس هست
نمیشد

(نفس)

از عروسی نگین سه روز میگذره خانه بیخی خالی معلوم
میشه همگی جگرخون هست چون شوخ خانه ما نگین
بود همگی ره خوشحال میساخت

نفس_ اصیلا جان غذا ره آماده بسازیم
اصیلا خانم برادر اندر نگین__ نفس جان مه خودم آماده
میسازم تو پرو

نفس_ وای ینگه جان چرا تو ایتو میگی اینجه خانه مه هم
هست چطور میگذره وظیفه

اصیلا_ خوبست کار های بانگذاری خیلی مشکل است
نفس_ آفرین تان واقعاً مه هم خیلی دوست دارم کار کردن
در بیرون ره
اصیلا_ بلی خوشایند هست ولی خسته میسازه زیاد انسان
ره

(نفس)

کار ها خلاص شد با سعدیه هم گپ زدم ملیار زنگ هایمه
جواب نداد مچم کجا هست چی وقت مچم میریم پس
خوست

زبید_ اجازه هست نفس

نفس_ بیا زبید

زبید_ آدمم گفتم دق نیاری کتت گپ بزوم هدیه خو همیشه
مصروف هست

نفس_ زنده باشی نی دق نمیارم

زبید_ نفس چی گیا

نفس_ خیرتی چی گپ بوده میتانه

زبید_ هیچ تصمیم نگرفتی

نفس_ زبید مه منظور توره هیچ نمیفامم درباره چی تو

چی میخواهی برو زندگیته جور کو بیازو نامزد میشی

بخیر با او دیوه

زبید_ نفس مه قبول ندارم مادرم شان شله هستن باور کو
نفس_ نخیر زبید مره چی که قبول میکنی یا نی
زبید_ مه با کاکایم شان گپ زدم اونا میفامن مه میخایم کت
تو ازدواج کنم

نفس_ واقعاً گیای که میزنی گوش هایت میشنوه گیای ناق
نزن اصلاً ماوتو ناممکن هست ناق خوده خسته نکو هله
میخایم تنها باشم لاحول بالله اوصله مه خراب کد
(زبید)

اوففف نفس کاش ایقدر مغرور نمیبودی کاش یکبار برم
فکر میکردی خدایا چرا همیشه در قسمت ما جدایی هست؟

نفس_ مادر ما چی وقت میریم خانه خسته شدم بیخی
حبیبه_ دختر همیشه بریم تا اخر هفته به زبید شیرینی
میارن باید باشیم

نفس_ چقدر ای مردم ریشخند هستن سه روز از عروسی
نگین میشه اینا وقت زبید ره نامزد میکنن

حبیبه_ دختر ماره چی اه او دختر خودش گفته مه ایره
میگیرم

نفس_ چقدر بی شرم است او دختر از امو چهریش اولین
بار خوشم نامد

حبیبه_ اوففف دختر ما چی کنیمشان

(نفس)

روزها امتو میگذشت ولی ملیار برم هیچ زنگ نزد به
تشویش شدم زیاد لالا حدیر گفت در قریه نیستن کدام جایی
رفتن خدای نخواستہ کاکایش کدام کاری نکده باشہ به
زبید ہم شیرینی آوردن کاکایم ده قصہ گپ هایش نشد و
بی اجازیش نامزدش کرد نصرت ہم ہمیشہ با ہدیہ
میباشہ خیلی بہ تشویش نصرت ہم امتو زندگی گدود
ادامہ دارہ

(اسحق_زاهد)

زاهد_ کاکا اسحق سلام خوبستین بخیر آمدین

اسحق_ زندہ باشی بچیم

زاهد_ کاکا بہ نظرم امروز وقتش رسیدہ باید کار های

عروسی رہ خلاص کنیم

اسحق_ بچیم درست است ہر وقتی کہ میخواہی دختر

از خودتان ہست باید غم مارہ ہم بخورین

زاهد_ دلتان جم باشہ کاکایم ہمہ کار رہ درست میکنہ شما

بہ خواست تان میرسین مہ فقط میخایم نفس خانم شویہ

اسحق_ زندہ باشی بچیم

فوزیہ_ آمنہ جان فردا شب خانوادہ دیوہ جانشان رہ

مہمان کردیم اونا میاین

آمنه_ درست است خوش بیاین ما آمادگی میگیریم

نفس_ مادر دیدی اونا فردا شب میاین

حبیبه_ بیاین ماره چی تو باید نشان بدهی که ما هیچ
روابط با اونا نداشتیم در گذشته

نفس_ نمیفامم مادر

شب مهمانی...

فوزیه_ خوش آمدین حمیده خواهر

حمیده_ خوش باشی فوزیه جان

فوزیه_ ماشاءالله به عروس مقبول ما خوبستی

دیوه_ سلام مادر جان

(حبیبه)

خیلی مشکل است برم وقتی نفس ره ایتو میبینم دقیقاً
برش بسیار مشکل است اما باز هم کوشش میکنه خوب
نشان بته خوده

(نفس)

دیوه شان هم آمد خیلی شیرین زبانی میکنه با او زبان
زهروش متاسفانه او برادر شان هم هست میگم از خدا
نترس امی جک ره ده فرقتش بزرم انسان بی شخصیت ره
چیرقم طرفم میبینه بیبی بیبی اوفف ایتو نشان میده که
یعنی هیچ گپی نشده

(زاهد_زبید)

زبید_ تو اینجه چی میکنی خواهرت کافی نبود که توام
آمدی

زاهد_ زبید گپای ناق نزن اگه بخاطر خواهرم نمیبود حالی
نمیماندمت

زبید_ چی میدی خواهرته نمیدادی مه اصلاً او خواهر
توره خوش ندارم تو خواهرته بدبخت کردی هیچکسی
جای نفس ره ده قلبم گرفته نمیتانه

زاهد_ احمق نام نفس ره ده دهنه کثیفه نگیر خوب
نمیشه برت

زبید_ چی کرده میتانی بان خواهرت بشنوه

اسحق_ چی گپ است اینجه چرا جنگ میکنین

امان_ زبید ای طرف بیا

زبید_ پدر بان بفامن او دخترشان هیچوقتی خانم مه شده
نمیتانه نفس فقط ده قلبم هست

اسحق_ انسان بی تربیه نام دختر مه دگه ده زبان کثیفه
نیار

نفس_ زبید تو چی میگی تو نمیشرمی ایتو میگی آقا زاهد
شما چی کاره هستین اه مادر اصلاً خوب نیست که دگه
اینجه باشیم

اسحق_ بلی حبیبه باید از اینجه بریم

حمیده_ بریم دگه مام زاهد

حبیبه_ دختر دیوه دیدی مه برت نگفتم او نفس ده مغز
همگی پیچکاری کرده زندگی ته چرا تباه میکنی دخترم

دیوه_ مادر همه چیز خوب میشه از شر نفس هم بخیر
خلاص میشیم تو مطمئن باش

یک هفته بعد...

اسحق_ حبیبه آخر هفته عروسی نفس هست

حبیبه_ ریشخندی نکو سه روز مانده فقط ایقدر ظلم کلان
بالای نفس میکنی

اسحق_ چند بار برت بگویم چقدر میخواهی سرم تکرار
کنی ای گپ خلاص شد دگه

حبیبه_ اسحق ازت نفرت دارم لعنت به او روزی که باتو
عروسی کدم لعنت خدا بر سر تو

نفس_ مادر چیشده خوبستی چی گپ است

حبیبه_ هیچ گپی نیست خوبستم

نفس_ مادر چیوقت از اینجه میریم

حبیبه_ هیچوقت هیچوقت

نفس_ مادر چرا گریه میکنی مادر نی که پدرم لت و کوبت
کرده بگو برم اه

حبیبه_ دخترم مره ببخش مه هیچ کاری نتانستم

نفس_ مادر چی کاری مره میترسانی

حبیبه_ دخترم مره ببخش مه هیچ کاری نتانستم مه مادر

خوبی برت بوده نتانستم باشم

نفس_ مادر چیشده میترسانی مره

(نفس)

همه گپ ها دروغ بود تمامش مادرم شان همگی میفهمد
که ملیار ره دوست دارم ایقدر فریب کلان ایقدر خدایا پدرم
مره مجبور ساخت که با زاهد عروسی کنم بخاطر خانواده
ملیار شان

(حبیبه)

نفس اصلاً خوب نبود نه گپ میزد هیچی نی به روز
عروسی نزدیک شده بودیم با نگین به تماس شدم که بیایه
چون وضعیت نفس خیلی خراب هست

نگین_ نفس تو به چی حالت خوده رساندی اه به مه بیبی
قربانت شوم

(نگین)

نفس خیلی وضعیتش خراب بود ایقدر گریه کرده که چشم
هایش بیخی پندیده بود

نگین_ نفس به خود بیا

نفس_نگین تمام چیز خلاص شد گنایم چیست که مره
خداوند ایقدر درد میته اگر به ملیارشان ضرر برسانه
نگین_نمیتان رسانده ایقدر هم ضعیف نیست ملیار
(ملیاری)

تقریباً چندیدن هفته میشود که ما به هرات آمدیم آخرین
شبی که با نفس گپ زدم دگه نتانستم به تماس شوم پدرش
فهمیده بود یک شب ماره به زور به موتر بالا کردن بعد
از دو روز دیدیم در هرات هستیم بالای پدرم به زور
قبولاندن که با دختر کاکایم بهار عروسی کنم نمیفامم چطو
خبر شدن به زور سرما قبولاندن نمیفامم چی کنم
(نفس)

امروز آخرین روزی بود که دلخوشی برای رسیدن به
ملیارم داشتم اما بعد از امشب زندگیم سیاه میشه میمیرم
مه فکر می‌کدم بهم میرسیم فکر میکردم خداوند طرفدار
عشق ما هست ولی نی... ملیار به خدای یکتا و قسم به
جانم که تا آخرین دم حیاتم عاشقت بمانم
اسحق_هله بخیز او زن عروسی دخترت هست خوش باز
آمادگی هاره بیگی

حبیبه_اسحق چی میشه لطفاً
نگین_نفس تمام شب خواب نکردی

نفس_نگین تو از خواب گپ میزنی خواب از چشم هایم
پریده قلبم پارچه پارچه شده

(نگین)

نفس گریه میکرد دگه چاره نداشت از ملیار هم خبری نبود
و مجبور بود که با زاهد عروسی کنه

یوسف_نگین بیا پایین کاکایت در پایین منتظرتان هست
نگین_سیس میاییم

(نگین)

ما هم حرکت کردیم بسوی آرایشگاه ولی نفس مثلی یک
عروس نیست حتی نمیخایه لباس عروسی بپوشه ولی
کاکایم میگه باید همه چیز عادی باشه و همه ما جگرخون
بودیم سعدیه هم از وقتی که به عروسی مه آمد او هم
نتانست به قریه بره

سعدیه_نفس بس است دگه به هوش بیا چی کرده میتانی
اه بگو چاره یی است

دیوه_او خانم عروس مثل مورده ها شده ای چی وضعیت
است نفس جان

نگین_ دیوه گپ های ناق نزن دختر برت خوب نمیشه
دیوه_ نعنو جان به شما خوب نیست ایتو بگویی به ینگه
جانت

نگین_ لاحوال بالله

سعديه_ بس نگین خیر هله دیوه برو بانی ما اوصله نیست
دیوه_ سعديه بیبی حتی لباس عروسی درست نپوشیده
مردم چی بگویه بیازو برما آبرو نماند

نفس_ تو از کدام آبرو گپ میزنی اه ای عروسی به زور
صورت میگیره آیا مردم خبر داره تو خودت هم یک دختر
استی درکم شاید بتانی کده

نگین_ نفسم سعديه ای دختر ره از اینجه بیرون کو اگنه
یک تار موی برش نمیانم

نفس_ کاش به آخرین دفه یکبار ملیار ره میدیدم
زاهد_ اجازه هست که بیایم

نگین_ بیا بریم سعديه

زاهد_ نفسم چقدر زیبا معلوم میشی ای اشک ها بخاطر
خوشی است اه

نفس_ آدم روانی تو چی فکر میکنی مره بدست آوردی اه
نخیر اصلاً هیچوقتی ملیار ره از ذهنم از زندگیم پاک کرده

نمیتانی هیچوقتی او صاحب قلب مه هست ولی تو دلم برت
میسوزه تو خوده درد میتی خلاص

زاهد_ نفس نی مه زیاد خوش هستم بخاطر توره بدست
آوردم ای چشم هایت زیباییت بعد ازی صاحب دیدنش مه
هستم

نفس_ پس کو ای دست های کثیف ته مه هیچوقتی از تو
نمیشم مه فقط از ملیارم هستم

زاهد_ بس است دگه ملیارم نگویی

نفس_ ملیارم ملیارم

نگین_ نفس به ای آدم چی گفتی ایقدر اوصلیش خراب شد

نفس_ گپ که باید برش میگفتم

نگین_ سیس بریم دگه خانم کاکایم میخایه کتت گپ بزنه

حبیبه_ دخترم مره ببخش کاش هیچوقتی همرایم روبرو
نمیشدی اما امروز نیمانم زندگیت خراب شوه

نفس_ مادر تو چی میگی؟

حبیبه_ امروز برت کاری باید انجام بتم

نفس_ چی کاری؟

حبیبه_ ملیار ده پایین منتظرت هست برو پیش عشق
زندگیت نباید ایقدر زود منصرف شوی از عشقت

نفس_ مادر شوخی میکنی

حبیبه_نی دخترم ایقدر ملیار ره ده پایین منتظر نمان وقت
نداریم هله

نفس_مادر تشکر باورم همیشه

سعديه_هله نفس برو دگه

(نفس)

باورم همیشه خانم کاکایم ایتو یک کار کنه نفس از دست
خوشحالی اشک میریخت بر اولین بار در چهریش خوشی
ره دیدم به بار آخر همه ما خداحافظی کردیم به امید اینکه
دوباره ببینیم

نگین_خانم کاکا تشکر مه امروز لبخند حقیقی نفس ره
دیدم

حبیبه_دخترم اشک هایته پاک کو بعد از امروز نفس ما
ان شاءالله خوشبخت میشه ملیار کسی است که لیاقت نفس
ره داره

سعديه_نگین نفس ما رفت

(نفس)

ملیارم خدایا هزار بار شکرت مه پیش ملیارم میرم یعنی
باورم همیشه خدایا یعنی مه ناق ناامید شده بودم

نفس_ملیار

ملیار_جان ملیار خود تو میخواستی بدون اجازه مه
عروسی کنی اه چشم آهویم

نفس_ملیار دگه چاره نبود از تو خبری نبود تهدیدم کردن
مجبور شدم تنها بودم

ملیار_تو هیچوقتی تنها نیستی مه همرایت هستم همیشه
نفس_ای کارا چطور شد؟

ملیار_دختر ما فرار میکنیم ایقدر وقت نداریم باید بریم
هله بالا شو

زاهد_نفس

ملیار_زاهد

زاهد_کجا میری خانم عروس

ملیار_تو احمق ره چی اه

نفس_ملیار آرام باش

زاهد_نفس خانم مه هست نفس تو با ای فرار میکنی

نفس_ها زاهد فرار میکنم پیش عشق خود آمدم مه از تو
شده نمیتام چی میشه زاهد

ملیار_بیا نفس که بریم

زاهد_نفس بیا ای کار عاقبت خوب نداره اگر پدرت بفهمه
باز چی میشه اه

مليار_ به تو چي به تو چي

نفس_ مليار يكدقه آرام باش زاهد مه هيچ جايي كت تو
نميرم ميميرم ولي با تو عروسي نميكنم
زاهد_ نفس مه دوستت دارم به بار اول ديدمت عاشقت
شدم

مليار_ دان ته بسته كو يا الله برم صبر بتي

زاهد_ تو اگه مره دوست ميداشتي خوشبخترين شخص
ميبودم ولي نتانستم بدست بيارمت مه امروز خوده هيچ
احساس ميكنم مليار تو خوشبخت هست كه نفس ره داري
نفس_ زاهد برت متاسف هستم ولي نميشه ناق زندگي ته
خراب نكو اجازه بتي

زاهد_ نفس برو خوشبخت شوي مه وقتي توره خوش
بيبينم اميقدر برم كافيست زه لار شه ميرمن نفسه زه هو
ما هير نه كي بنه

نفس_ مننه زاهد ديره مننه تاسو ديره مهربان يي

هيڅوگ ستا زره نلري خداي په امان

زاهد_ خداي په امان هو مه ژاره په ستا بنكلي سترگو ژرا
بنه نه معلوميزي سيده ميرمن نفسه

نفس_ سيده بناغلي زاهده خداي په امان

مليار_ نفس بالا شو دگه

(زاهد)

وقتی دهلیز بودم دیدم نفس مثل پرنده های که فقط بال
هایش باز شده بود میدوید طرف آزادی خود نتانستم چشم
های زیبایشه که از خوشی برق میزد ره با گریه ببینم
خوشی نفس مهمتر است همه چیز برم اولین بار عاشق
گپ زدنش و با جرات بودنش شدم بسیار زیبا به زبان
پشتو حرف میزد خواستم به بار آخر همایش گپ بزنم
ملیار_ خانم نفس خیلی جگرخون شدی که با او آدم
خداحافظی کردی

نفس_ منظورت چیست ملیار تو چرا ایتو میگی خوده
بجای او قرار بتی آیا تو عشق خوده به کسی دگه میدادی
اه

ملیار_ یعنی او بهتر از مه هست

نفس_ یا الله تو برم صبر بتی

ملیار_ ها تو چرا ایقدر شیرین همایش گپ میزدی

نفس_ ملیار تو حسودی میکنی اه

ملیار_ پس چی دقیقاً حسودیم میایه و ها دگه بجز با مه با
کسی دگه پشتو نباید حرف بزنی

نفس_ راستی فقط به امیقه گپ حسودی کدی

ملیار_ بلی زیاد شیرین حرف میزنی عاشقت کسی همیشه
که تو گپ میزنی

نفس_ نی دگه ملیار ریشخندی نکو

ملیار_ مه هم بعد ازی شاگردت هستم سیس

نفس_ او بچشم پس اولین درس تو ای است که باید یاد
بیگیری تاسره مینه لرم

ملیار_ زه هم تاسره مینه لرم

نفس_ آفرین دگه حسودی نکو و باید خوب یاد بیگیری

ملیار_ بچشم

نفس_ خو پس حالی کجا میریم

ملیار_ تا فردا صبح خانه یک دوست ما میباشیم ای موتر
هم از امو هست بعد از او ره هم فکر کدم جگرخون نباش

حمیده_ زاهد نفس نیست

زاهد_ میفامم نفس رفت

حمیده_ بچیم تو چرا چشم هایت اشک پر است ای برت
نمیزیبه

زاهد_ مادر نفس رفت مره نخواست مه نتانستم بدست
بیارمش

اسحق_ یعنی چی نفس چطو میتانه فرار کنه خدا کنه کسی
کمکش نکرده باشه خدا کنه

عباس کاکای زاهد__ اسحق دختر شما پیش روی قوم
ماره ذلیل ساخت آبرو ماره بورد

اسحق_عباس خان از شما معذرت میخایم مه هم حالا
فهمیدم مه برتان قول میتم او دختر ره پیدا میکنم

زاهد_ ضرورت نیست بانین نفس خوشحال باشه با پول
نمیشه همه چیز ره بدست بیاریم کاکا حالا بریم

اسحق_ بچیم گپ مه گوش کو یاالله تو برم صبر بته دختر
روزی پیدایت میکنم جزایته میتم زنده نمیانمت
(شهر هرات خانواده کاکای ملیار)

باسط کاکا ملیار__ سه روز شده ملیار رفته تاهنوز پیدا
نتانستیش

قاسم پدر ملیار__ بیدر خوست هم نرفته تمام جای هاره
پالیدم

باسط_ پس کجا رفته میتانه

قاسم_ معلوم دار است پیش او دختر اسحق رفته

باسط_ دعا کو که نرفته باشه یکبار بخشیدمتان دخترم ره
بچیت بسیار آزار داد برما روی نماندین در قریه یا بچیت
ره پیدا کو یا مه جزایشه میتم

شگوفه مادر ملیار_ قاسم این بار آگه دختر باسط با ملیار
عروسی نکند ملیار ره زنده نیمیمانه چطو میشه گناه داره
بهار هم

بهار دختر کاکای ملیار و نامزد ملیار__ مادر دیدی ملیار
بازهم فرار کرد او نمیخایه او مره دوست نداره

زبیده مادر بهار__ دخترم تو خوده جگرخون نکو پدرت
پیدایش میکنه او زیاد فرار کرد آزار داد توره ولی بعد
ازی نی

بهار_ مادر عروسی خو به زور نمیشه او مره نمیخایه
درست است مه قبول دارم

زبیده_ آیا ای گپه به قلبت گفته میتانی عمرته فقط به نام
او تیر کدی حالا منصرف میشی

بهار_ مادر مه منتظرش میمانم تا آخرین نفس هایم
عاشقش میباشم

زبیده_ دختر مقبولم بس کو دگه

(نفس_ ملیار)

نفس_ ملیارم ایقه کارها چطور شد تو چطو فهمیدی ما
کابل هستیم

ملیار_ عزیزم خانه برسیم همه چیز ره برت میگم

نفس_ وای ای راه هم چقدر دور بود

مليار ميرسيم بخير نفسم

باسط_ سلام آقا اسحق

اسحق_ او برادر زاده تان كجاست؟

باسط_ آقا نميفامم سه روز شده كه نيست

اسحق_ انسان پست چرا برم وقت نكفتي او دختر ماره
فرار داده

باسط_ چي شما چي ميگين

اسحق_ بايد او برادر زاده احمق ته پيدا كني اگه مه پيدا
كنم زنده نيميانمش

نگين_ خانم كاكا ايقدر كارهاره چطو انجام دادين

حبيبهِ_ خب فرار كردنش كار درست نيست ولي دگه چاره
نبود مجبور شدم

سعديه_ خاله تا آخر نيمانن وقتي عروسي كردن شايد
كاكايم ببخشيشان

حبيبهِ_ اسحق شما نميشناسين او خيلي ضدي است

نگين_ خدا مهربان هست حالا شايد كجا رفته باشن

حبيبهِ_ دخترم خانه يك دوست حذير ميره ده امي كابل

سعديه_ چي حذير هم كمك كده

حبیبه_ بلی زیادترین کمک ره او کرده او خواست که چنین
کار ره کنیم و امشب هم نکاح میکنن بعد از اوره نمیفامم
تا امیقدر رهنمایی توانستم شان
سعدیه_ امشب نکاح میکنن

حبیبه_ بلی

نگین_ ای خدا کاش همرايشان میبودیم

نصرت_ مادر میشه اینجه بیابین

حبیبه_ درست است بچیم

نصرت_ مادر شما ایقدر راحت هستین ما نفس آبرو نماند

عزت ماره به خاک یکسان کرد

حبیبه_ نصرت جان تو از آبرو گپ میزنی شما به زور
بالای او دختر هر چیز را میقبولاندین تو از رابطه عشق
پنهانی با او هدیه داری کسی خبر داره اه پدرت خبر شوه
چی

نصرت_ مادر بحث ما فرق میکنه با نفس شما گپ ره به

کجا بردین

حبیبه_ چرا فرق میکنه چون او یک دختر است به ای

خاطر

نصرت_ از گپ هایتان مالوم دار هست کمکش کردین

حبیبه_ مه کمکش نکدم ولی خوشحال هستم که فرار کده
نصرت_ مادر تو نمیفامی پدرم چی کاری میکنه هم ما
برباد میشیم هم خانواده او بچه ملیار
(نفس_ ملیار)

ملیار_ رسیدیم خانم نفس
نفس_ آی شکر اینجه کجاست
ملیار_ خانه دوست حدیر
نفس_ حدیر جالب است
ملیار_ هله بیا

اجمل دوست حدیر_ خوش آمدین لالا ملیار بخیر آمدین
(نفس)

ما داخل خانه شدیم یعنی لالا حدیر هم همراهی ما کمک
کرده خو البته دوست ملیار و یازنه جانم هست ههه ایقدر
ای خانواده خوب هستن کاش خانواده ما هم امتو خوب
میبود ولی خیر دگه

ملیار_ لالا اجمل همه چیز آماده هست؟

اجمل_ دلتان جم ملاحم آمده ما فقط منتظر شما بودیم
نفس_ ملای چی ملیار؟

ملیار_ امشب نکاح ما هست همه آماده گی هاره گرفتیم از
وقت خاله حبیبه خواست که زودتر ازدواج باید کنیم

نفس_ باورم نمیشه خدایا

(ملیار)

نفس خیلی خوشحال شد حتی از دست خوشی اشک ریخت
خدایا تو مره یاری کن که همیشه بر روی لب های نفس
لبخند بیاورم

سحر خواهر اجمل دوست حذیر__ ینگه ماشاءالله به شما
چقدر زیبا هستین

نفس_ سحر جان جشمایت زیبا هست زنده باشی

مهناز خانم اجمل__ باید عروس ماره خیلی زیبا بسازیم

سحر_ زیبا هست زیباتر میسازیمش چطو

نفس_ آرایش تیز نکنین چون مه زیاد آرایش نکردم مقبول
مالوم نمیشم

سحر_ نفس جان بخاطر نکردی اگر کنی خیلی زیبا میشی
دلت جم امشب عروسیت هست

چند دقه بعد...

مهناز_ واه واه چقدر زیبا مالوم میشی نفس جان ملیار لالا
ایقدر خانم مقبول ره از کجا پیدا کرده ههه

نفس_ سلامت باشید تشکر از شما

سحر_حالی تشکر ره بان بیابین که منتظر هستن
(نفس)

وقتی داخل شدم ملیار خیلی زیبا شده پیراهن تنبان سفید با
چشم های سیاه با موهای نه چندان دراز (متوسط) با
ریش بسیار کم که خیلی جذاب معلوم میشد
ملیار_ ماشاءالله به ماه من امشب طوفان کردی
نفس_نی دگه مجنونم ایقدر هم نی این زیبایی تو چشمانم
را کور کرد با این زیبایی نفس را دیوانه یی خود کردی
ههه

ملیار_ بخند عشق من
* به تو بدهکارم *

دست کم یک جهان برای هر لبخندت...
نفس_دنیای مه لبخند زندگیم خوشی زندگیم فقط تو هستی
(نفس)

باورم همیشه یعنی مه خواب میبینم یعنی مه خانم ملیار
هستم نکاح را هم بسته کردن باورم همیشه
نفس_ملیارم مه قبول دارم که فقط به پای تو پیر شوم
ملیار_ نفسم نتانستم برت بهترین هاره انجام بتم چون
لیاقت بهترین هاره داری

نفس_مليار ايتو نگو برمه همه اين ها به اندازه يك
جهان ارزش داره وقتى تو باشى مه دگه هيچى نميخايم
مليار_يك سوپرايز كوچك دگه هم داريم اجمل شان خيلى
كمك ما كرده در اين كار

(نفس)

مليار با دست هاش چشم هايمه بسته كرد وقتى چشم
هايمه باز كردم اطاق ره خيلى زيبا ديزاين كرده بودن
كيك هم گرفته بودن مثل يك خواب است امشب برم

نفس_واااى مليار مه چى ميبييم

مليار_نفسم خدا كنه خوشت آمده باشه وقت كم بود اميقدرد
توانستم سحر خواهر هم خيلى كمك كرده

(مليار)

نفس از خوشى پيش روى همگى محكم بغلم كرد به اولين
بار امو لحظه خود ره خوشبخترين مرد دنيا احساس كردم

مليار_نفس خانم

نفس_ببخشين كمى احساساتى شدم

مليار_خير عشقم گپى نيست

نفس_بد شد پيش روى همگى

مليار_عزيزم چى بد شد تو خانم قانونى و شرعى مه
هستى

(نفس)

کیک را قطع کردیم آهنگ رقص شادی کردیم کاش سعدیه
شان هم میبود مادرم شان شب هم ناوقت شد همگی رفتن
ماوملیار تنها ماندیم همه جا ره سکوت گرفته بود

ملیار_نفسم به هم رسیدیم حالا هیچکسی نمیتانه ماره
ازهم جدا کنه

ملیار_خانم مقبولم

(نفس)

همه چیز امشب برم مثل یک رویا بود ملیار جبینم را
بوسید یعنی مه خانم شرعی ملیار هستم و برم وعده داد
که هیچکسی نمیتانه ماره جدا کنه بجز مرگ

نفس_حالی میشه قصه کنی

ملیار_بلی عزیزم چرا نی خاله حبیبه نمیفامم چطور خانه
ماره پیدا کرده بود ده هرات چند نفر ره روان کرده بود

نفس_هرات چطو رفتین

ملیار_وقتی شما کابل رفتین پدرت ماره تهدید کرد پدرم هم
مجبور شد کاکایم و با پدرت همدست شده فقط بخاطر پول
امروز عروسیم با دختر کاکایم بهار بود و شکر نتانستم
ای ظلم ره قبول کنم

نفس_چی؟ عروسی

ملیار_ها عروسی کاکایم گفت باید با دخترم عروسی کنی
(نفس)

ملیار همه چیز ره قصه کرد یعنی مادرم لالا حذیر همه کار
هاره کردن باورم همیشه

نفس_ملیار تا آخر چی میشه

ملیار_تو غم ای چیز هاره نکو امشب شبی است که به
اولین بار تو در پهلویم هستی نمیخایم بجز ای زیبایی تو و
ای موهای زیبایت به چیز دگه فکر کنم یا ببینم

نفس_ملیار تا بالی هیچ باورم همیشه

ملیار_دنیای مه تو از مه هستی فقط بس

تو که هستی حالا تو فقط هستی زندگی من فقد تو هستی
آرامش من و حتی درد من فقط تو عشق من هستی

(نفس)

آرام بودیم و فقط به چشمای یکی دیگه میدیدیم چشمانی
که با هر بار دیدنش دنیایم روشن میشود

ملیار_کاش میشد__ لحظه یی هر چند کم
زیر سایه یی مژگانت__ به تماشای دریای

خوشرنگ چشمایت__ می نشستم....

اسحق_عباس ما نباید ای کارشان ره بی جواب بانیم

باسط کاکای ملیار_ آقا اسحق حتماً بسیار سخت جوابشان
ره میدهیم

5سال بعد...

سعدیه_ حذیر هله زود آماده شو شاید خاله حبیبه برسه
باید زودتر تا ولسوالی برسیم

حذیر_ سیس او زن اینه بریم نفس ره هم میبریم

سعدیه_ بلی باید پیش روی مادرکلانش بره

(نگین در کشور آلمان)

نگین_ یوسف امروز خاله حبیبه آزاد میشه

یوسف_ چقدر خوب شکر که آزاد شد

نگین_ کاش اونجه میبودیم

یوسف_ در این پنج سال اشک ریختی چی بدست آوردی

به پسر ماضرر داره

نگین_ یوسف خیلی مشکل است کاش نفس میبود کاش

یوسف_ ده قسمت شان همی بود چاره داری هله ده اطاق

برو دراز بکش تا راحت شوی

(ولایت خوست)

سعدیه_ خوش آمدین خاله جان

حبیبه_ زنده باشی بچیم

حذیر_ شکر که بخیر گذشت خاله حبیبه

حبیبه_ زنده باشی حذیر بچیم جان مادرکلانش چقدر
ماشاءالله کلان شده نفسم

(سعديه)

وقتی خاله حبیبه نفسم گفت یکبار به گریه شد چون نفسم
فقط به نفس میگفت بس

سعديه_ نفس دخترم مادرکلانت خسته هست بیا پیش مه
حبیبه_ ملیار چطور است؟

سعديه_ مثل گذشته داکتر ها هم گفتن ما کاری کرده
نمیتانیم

حبیبه_ وای خدایا میتانم دیدیش

سعديه_ خاله با هیچکسی گپ نمیزنه اگر بعضی وقت فقط
در نوشتن مصروف هست وضعیتش اصلاً خوب نیست
حالا خسته هستین بعداً میریم نگین هم زنگ زده

حبیبه_ نگین دخترم

نگین_ خانم کاکا خوبستین شکر که بخیر گذشت

حبیبه_ زنده باشی دخترم خودت چی حال داری با بارداری
نگین_ خوبست میگذره دگه

حبیبه_ نگین امروز پیش رویم نامد نفس نامد نامد نگفت
ممی نگفت خانم حبیبه رفت که رفت

(سعدیه)

همه ما وقتی نفس ره یاد کردیم اشک ریختیم درد نفس
تاهنوز تازه هست به ما هیچوقتی جای نفس خالی نبوده
یاد نفس نام نفس در قلب های است و میباشه نفس
همیشه شوخی میکرد وقتی دختر به دنیا آوردی نامش ره
نفس بان کاش امروز میبود و میدید که خواهرزادیش
فیکس مثل خودش است

یوسف_نگین هیچ خوب نیستی بیا بریم بیرون
نگین_نمیتانم یوسف نمیتانم مه خیلی خسته هستم میرم
اطاق میخایم تنها باشم

(نگین)

مه خیلی دوست دارم نوشته های نفس ره بخانم پیش از
فوت نفس ای کتابچه ره از خانه شان پیدا کدم میخایم
بازش کنم به اولین بار نفس رفتی وای کتابچه ره نا
تکمیل ماندی چرا؟ چرا؟ رفتی چرا!

5 سال پیش...

(روز اول عروسی ما)

نفس_میلیارم ملیارم هله بخیز نمیفامیدم ایقدر تنبل هستی
خود ره ناق بدبخت کدم
ملیار_عشقم تو چی گفتی

نفس_ شوخی کدم بیدار شو دگه

ملیار_ صبح بخیر عشقم نفسم اولین صبح هست که صبح
با دیدن چهره زیباییت آغاز میکنم نی که مه خواب میبینم

نفس_ بیخیز بیخیز مجنونم تو خواب نمیبینی حالی باید
زودتر از ای شهر در خطر هستیم پدرم شان شاید به
پالیدن ما شروع کده باشه

ملیار_ وای عشق مه درست اینه بیدار شدم

(نفس)

با همه خداحافظی کردیم حرکت کردیم نمیفامیدم کجا میریم
ولی اصلاً هراس نداشتم چون ملیار همراه بود و دست
هایم در دست های مردانش قلف کرده بود مثل یک رویا
دست به دست در شهر میگشتیم

ملیار_ نفس میخایم یک جای دور بریم زندگی خوش داشته
باشیم اولادهایما

نفس_ ملیار توام دگه ها راستی بگو چند اولاد دوست
داری داشته باشی

ملیار_ 10 دانه

نفس_ وایای 😊 نی دگه تو چی میگی

ملیار_ شوخی کردم حالی سگته نکنی خدای نخواستہ هر
چی داد خدا باشه همه اش نعمت هست ولی سه اولاد
دوست دارم دو دختر و یک پسر

نفس_ ملیار واقعا فرزند دختر ره دوست داری

ملیار_ بلی نفسم دختر یگانه نعمت هست برای پدر و
مادرش و میخایم دخترک هایم مثل تو شیرین میخایم دختر
هایم طرف تو بره شجاع مغرور ههه

نفس_ ملیار مه مغرور هستم وای

ملیار_ بلی عزیزم خیلی زیاد مه عاشق این مغرور بودنت
هستم

نفس_ توام بسیار دیوانه و کله شخ هستی خو حالی کجا
میریم

ملیار_ ولایت رویایی تو بامیان زیبا

نفس_ باورم نمیشه تو چطو میفامی

ملیار_ خو میفامم دگه خیلی دوست داری

نفس_ بسیاار زیاد

(نفس)

ماهم حرکت کردیم بعد از چند ساعت رسیدیم ولایت زیبای
بامیان یگانه آرزویم بود که برم به دیدن بند امیر زیبا که

ان شاءالله اونجه هم ميريم مردم رسوم ای ولایت ره زیاد
دوست دارم

نفس_مليار حالی چی کنیم

مليار_تا دوروز اطاق میگیریم در شهر بعد از او میریم در
یک قریه خانه میگیریم

نفس_سیس مليارم با تو راضی هستم در سرک زندگی
کنم

مليار_ههه نی دگه عشقم در سرک هم نی نامحرم ها توره
میبینه

نفس_ههه از دست تو مجنون

(نفس)

روز ها امتو شیرین میگذشت مثلی یک رویا یک خانه
خیلی کوچک و قدیمی ره به کرایه گرفتیم چکر رفتیم به
بند امیر ساعت ها در آغوش مليار یکجا با هم منظره زیبا
ره نگاه میکردیم با مردم قریه آشنا شدیم خیلی کمک ما
کردن

نفس_مليار چی کردی کار پیدا کدی

مليار_بلی خانم عزیزم یگان کار ها هست زمستان هم
آمدنی هست ایقدر کار نیست ولی خدا خیر بته قریه دار ره
کار برم داد

نفس_ خوبشد ملیارم ولی خسته میشی زیاد
ملیار_ خانم زیبایم چرا خسته شوم وقتی ای چشم های
زیبایته میبینم همه خستگی هایم رفع میشه
نفس_ ملیار شاید کار تان هم یگان دهقانی چیزا باشه مه
بلدیت دارم با پدرم شان وقتا میرفتم
ملیار_ خانم مه خو هرکاره هست دلبر شجاع مه
نفس_ از دست تو

(نفس)

ملیار هم هر صبح میرفت سر کار مه هم تنها میماندم
مردم اینجه زیاد پرسان میکندن که آیا شما خانواده ندارین
زیاد سوال میکندن ای برم بزرگترین درد بود وقتی ملیار
هم خانه میامد خسته میبود ولی همیشه بر چهره زیبایش
لبخند میبود

نفس_ ملیار مه آماده هستم همراهی تو میرم

ملیار_ چی نفس ریشخندی نکو

نفس_ نی شوهرجان جذابم شوخی نمیکنم

ملیار_ نفس مردم چی بگویه

نفس_ ملیار تو هم امتو گپ هاره شروع کردی خسته شدم
بیخی ده خانه اوقف دلت دگه اگنه قهر میکنم گفته باشم تو

یک شخص روشن فکر هستی نباید بگویی که به خانم ها
نمیزیبه که کار کنه بیرون

ملیار_ سیس خانم عزیزم معذرت میخایم خانم ها نیم
وجود یک جامعه هستن درست است بریم دگه

نفس_ یس آفرین ملیارم همیشه امتو باش

ملیار_ بچشم بفرمایین دلبر لجبازم

(نفس)

ملیار شخصی هست که هر زن آرزو داره شوهری داشته
باشه که همیشه بر خانم ها احترام داشته باشه و دقیقاً
ملیارمه امتو یک شخص هست مه خیلی شکرگذار هستم
و رفتم ملیار ره محکم آغوش گرفتم خود ره قویترین حس
کردم

ملیار_ چی گپ است چشم آهویم سر تو

نفس_ خیلی بد هستی مه رفتم

ملیار_ کجا میری خانم مقبولم اه

نفس_ ایلا بتی دستم ره مه قار کدم

ملیار_ نی چشم آهویم قار نباش چون او وقت مجنون تو

طاعت کرده نمیتانه

نفس_ سیس بریم دگه

ملیار_ نفس باید اینجه یک جوی یک راه بکنیم بخاطر
باران ها

نفس_ درست است شوهر جان تو ایره به بان

ملیار_ ههه از دست تو نفس جقدر زیبا معلوم میشی

نفس_ ریشخندی میکنی ملیار هله دگه بتی کلنگ ره

ملیار_ درست است پس مه اینجه میشینم و خاتم زیبایمه
نگاه میکنم

نفس_ آفرین

(ملیار)

نفس خیلی زیبا معلوم میشد با لباس زیبا به رنگ آسمانی
و موهای افشان نه چندان دراز و نه چندان کوتاه چهره
سفید با چشم های بزرگ به رنگ نصواری و موهای به
رنگ خرمایی دلم بود که ساعت ها به چهره زیبایش نگاه
کنم فقط

نفس_ چیش او آدم ده کدام فکر رفتی

ملیار_ این زیبایی تو مرا دیوانه کرده

(نفس)

ملیار گپ های بزنه مه هم در کارم لایق هستم ههه همه
مردم حیران مانده بود چون ملیار شیشته بود خیلی خوش

گذشت ملیار هم آهنگ میخواند برم ولی خسته شدیم
هردویما عصر شد و حرکت کردیم به طرف خانه

ملیار_نفسم

نفس_بلی

ملیار_تو برو دراز بکش مه غذا آماده میکنم

نفس_سیس ملیارم باز ظرف هاره هم بشوی

ملیار_چشم عزیزم

(ملیار)

نفس از ظرف شستن خیلی بدش میامد تتبلی میکرد دلبر
تتبل مه رفت دراز کشید و خوابش بورده خیلی در خواب
معصوم معلوم میشه دیدنش برم خیلی خوشایند هست

ملیار_نفس بخیز غذا تیار است

نفس_چقدر زود دست هایت درد نکنه ملیارم مره هم
خواب بورده بود ماشاءالله به شوهر با استعدادم

ملیار_نوش جانت خانم مقبولم

(نفس)

روز ها امتو زیبا میگذشت مثل همیشه ملیار در کار های
خانه همرایم زیاد کمک میکرد هرروز در حویلی منتظر
آمدن ملیار میبودم از عروسی ما دو هفته گذشت روز ها
خیلی زود میگذشت ولی شیرین

ملیار_ سلام نفسم
نفس_ خوش آمدی مجنون
ملیار_ خوش باشی عزیزم
نفس_ چرا خسته معلوم میشی زیاد
ملیار_ هیچ با قریه دار کمی بحث کدم
نفس_ چرا؟
ملیار_ هیچ گپی مهم نبود
(ملیار)

امروز با حذیر به تماس شدم برم گفت که کاکایم و پدر
نفس ماره میپاله مه هراس ندارم از نفس خواستم که بریم
در پیش روی خانواده هایما ایستاده شویم ولی قبول نکرد
میگه چند مدت دگه هم صبر کنیم اگه به نفس بگویم باز
جگرخون میشم

ملیار_ خانم نفس توره چیشده
نفس_ هیچ دق آوردم
ملیار_ با مه؟

نفس_ هم تمام روز ده کار هستی شب هم میایی خسته
میباشی مه جگرخون میشم که توره ایتو میبینم
ملیار_ بیا اینجا پیش مه نفسم

نفسم مه خسته نمیشم باور کو حضور تو دست های تو
نفس های تو و ای گرمی دست هایت سرزمین مه ره
بهارى میکنه و آغوش تو زندان مه هست میخرم به جان
دل حبس ابدش را

نفس_ قربان تو عشقمه

(نفس)

ملیاری با کلمات زیبایش و با نوازش کردن موهایم خیلی
راحتم ساخت

نفس_ چشم مشکیم دستانت طلاست چی جادوی داره
ملیاری_ خدا نکنه خانم مقبولم نفس یادت هست چقدر
لجبار بودی

نفس_ خوب بودم توره چی مجنون

ملیاری_ ههه جنگره

(نفس)

همیشه جنک میکردم چون عشق فقط با ناز دادن ناز
کردن عشق همیشه بعضی وقت فحش هم به عشق خود
شیرینترین کلمه میباشه که انسان میشنوه باز هم صبح شد
و رفت ملیاری بعضی وقت غذا هم برش میبوردم دست پخت
او بهتر از مه بود ولی بیچاره هیچ چیز نمیگفت آنقدر به
شوق میخورد نگین یادم آمد او قواره خو ریشخندی میکند

همیشه ولی ملیار یک کلمه نمیگفت و تشویقم میکرد که
ای کارش باعث میشد بیشتر عاشقش شوم

نفس_ مانده نباشی ملیارم

ملیار_ زنده باشی ماه من

(نفس)

هردویمایکجا غذا خوردیم همیشه در یک بشقاب غذا
میخوردیم چون ملیار دوست داشت و مه هم غذا خیلی
مزه میداد اتو

نفس_ ملیار دگه چیز میخواهی

ملیار_ نی عزیزم تو هم دهن ته باز کو

نفس_ ملیار خودم دست دارم نمیکنم نمیکنم

(نفس)

همیشه آزارم میداد با دست هایش کوشش میکرد لقمه
کلان در دهنم کنه تمام خانه میدویدم ولی نی او منصرف
نمیشد به زور همیشه غذا میداد برم

نفس_ ملیار سیر شدم

ملیار_ نی عزیزم باید بخوری لاغر شدی زیاد ای لقمه
آخری هست

نفس_ اوففف سیس ملیار

ملیار_ هله اینه آمد آمد

نفس_ملیار فقط اشتک هستم از دست تو
(نفس)

بعضی وقت در سر دسترخوان غرق که میشدیم به هم
دیگه غذا بیخی سرد میشد ههه با خنده ریشخندی مزاق
امتو تیر میشد روز ها و ملیار برم میگفت نباید گذشته ره
به کسی بگویی و مه هم خیلی کوشش میکردم

ملیار_نفس چقدر زیبا باران میباره

نفس_بلی ملیار مه همیشه در روز های بارانی میرفتم
حویلی هله بیا که بریم

ملیار_نفس تو به خود هستی مریض میشی

نفس_نمیشم هله دگه بیا بریم

(ملیار)

نفس مره به زور بورد به حویلی و خودش مثل طفل ها
در زیر باران میرقصید از خوشحالی و خیلی زیبا معلوم
میشد

ملیار_نفس مه میرم دگه ناوقت شد

نفس_برو متوجه خود باش

ملیار_نفس چرا صدایت خراب هست آه بیبی تب داری مه
نگفتم که نرو مریض میشی

نفس_نیستم مریض هله تو برو

(نفس)

وضعیتم خراب شده رفت ملیار هم زیاد شله گی کرد که
نمیرم ولی باید میرفت وضعیتم خرابتر شد دگه طاقت
نتانستم همسایه ره گفتم که تا کلینک قریه همراهیم بره ولی
اونا متاسفانه به ملیار احوال داد و او هم دویده زود
رساند خوده

ملیار_ نفس نفسم خوب هستی چرا ضد میکنی مره روان
کردی

(نفس)

مه چشمایم رفت ولی میشیندم که چقدر ملیار به تشویش
شده بود

نفس_ ملیار خوبستم دیدی داکتر هم گفت قابل تشویش
نیست

ملیار_ دیدی گپ مه قبول نکدی اگه چیزی میشد توره بگو
مه چطور میکدم

نفس_ سیس حالی چیزی نشدیم توبه خدایا مه مریض ولی
ای جگرخون هست

ملیار_ نفس بی اجازه دوستت دارم چشم از تو اشک از
من دل از تو و درد از من قلب از تو طپش ...

نفس_ بس. نفس از تو ولی مرگ از من ایره فهمیدی
ملیار

ملیار_ نفس تو چرا از موردن ایقه گپ میزنی
(نفس)

ملیار وقتی ای گپ ره گفتم خیست از اطاق بیرون شد به
نظرم ازم خفه شد ایقدر زود

نفس_ مریض آدم باید پیش تو بیایه اه ملیار اوی توره
میگم
(نفس)

ملیار یکبار در آغوش گرفتیم یعنی ایقدر جگرخون شد
نفس_ شوخی کردم ههه نمیمرم

ملیار_ نفس چرا هر بار از موردن گپ میزنی تو نمیفامی
چقدر دوستت دارم اه از جدایی موردن حرف نزن چی
میشه هیچوقتی تنهائیم نمان

نفس_ سیس ملیارم توبه کدم بیبی دگه نمیگم ایتو هله بیا
داخل که هوا سرد است

زمان حال ...

یوسف_ نگین تو چی میکنی گریه میکنی تو ای کتابچه ره
چرا میخوانی اه چرا باز کردی بعد از چند سال بعد اه

نگین_ یوسف دگه تحمل نتانستم نتانستم زیاد پشتش دق
آوردم زیاد یوسف کاش به جایش مه میموردم ای کاش

یوسف_ نگین ایتو نگو چی میشه خدا نکنه

نگین_ یوسف نفس خیلی زیبا شعر مینویسید او همیشه
دوست داشت شبانه کار های که در روز رخ داده ره
نوشته کنه بیبی چقدر روز های خوبی داشتن چرا رفت
ماره تنها ماند یعنی امو روز آخرین دیدار بود اه
یوسف_ نگین عزیزم بس کو دگه قربانت شوم .

(ولایت خوست)

حبیبه_ سعدیه مه میخایم پیش ملیار بچیم برم
سعدیه_ خاله حبیبه ناق جگرخون میشین اونا حرف
نمیزنه با کسی

حبیبه_ در این چند سال

سعدیه_ بلی زیادتر وقت خو در شفاخانه بود بعدآ گوشه
گیر شد

حبیبه_ واه بچیم ولی مه میخایم کتش گپ بزئم گپ های
دلما بگویم.

سعدیه_ درست است پس بریم

سعدیه_ سلام لالا ملیار

(سعدیه)

ملیار در اطاق تنها همیشه میباشه در حال نوشتن میباشه
همیشه وقتی سلام میتیم فقط با اشاره والیک میگیره ولی

وقتی خاله حبیبه ره دید چشم هایش اشک پُر شد و به
احترام ایستاده شد

حبیبه_ ملیار بچیم تو خوده به چی حالت رساندی عه تو
روح نفس ره با ای کارت عذاب میدهی چرا
(سعديه)

ملیاری فقط چشم هایش اشک پُر بود پیش از فوت نفس
ملیاری شخصی دگه ولی بعد از نفس ملیاری او انسان سابق
نیست با هیچکسی زیاد حرف نمیزند آرام هست مثل انسان
های روانی شده ای ماره درد میته

سعديه_ خاله بیا بی فایده هست سالها کوشش کردیم ولی
ای از ای جنون خود نبرامد بیا

حذیر_ سعديه چرا خالیم ره کجا رفته بودین

سعديه_ پیش ملیا وضعیت ملیاری ره که دید جگرخون شد
حذیر_ سعديه یک خبر خوش دارم

سعديه_ چی خبر

حذیر_ یوسف و نگین یک حمایت کننده پیدا کردن بخاطر
چاپ کتاب ملیاری

سعديه_ واقعاً حذیر چقدر خوب

حذیر_ بلی جانم مه مطمئن هستم کتاب ملیاری مشهور میشه
ولی اگر خودش موافق باشه ده ای کار

سعدیه_ میخواهه بخاطر نفس خود یگانه آرزو نفس همین
بود که ملیار به جایی برسه بر نگین شان زودتر خبر بته
که زودتر اقدام کنن

(کشور آلمان خانه نگین شان)

نگین_ یوسف حذیر شان قبول کرده یعنی کار ملیار هم
میشه

یوسف_ ان شاءالله عزیزم خدا مهربان هست همه چیز
خوب میشه

(نگین)

5 سال پیش...

نفس_ ملیار!

ملیار_ بلی عزیزم

نفس_ میفامی مه از طفولیت دوست داشتم یک کورس یا
یک جای تعلیمی جور کنم برای کسانی که توان ندارن که
رشته های دلخواه شان مه خیلی دوست داشتم که هنر
های زیبا ره بخوانم ولی پدرم شان اجازه نداد یا هم رشته
روانشناسی ولی نشد

ملیار_ خانم زیبایم تو جگرخون نباش مه میفامم به
استعداد که داری مطمئن هستم میتوانی حلالم ناوقت نشده
هر زمان میتوانه انسان درس بخوانه ولی جانم شکر

ریس جمهور نیستی ههه اگنه با ای قلب مهربانت دولت
ره سقوط میدادی

نفس_ زیاد مسخره هستی ملیار راست میگم مه نتانستم
مه فقط زیادتِر دختر ها میخایم دیگر اتو واقعه رخ نته
ملیار_ عزیزم مه برت قول میتم به تمام آرزو های که
داری برسانمت
(نفس)

ملیار همیشه کوشش میکرد که مره با کلمات زیبایی که
میگفت راحت بسازه هر آن خانم آرزو دارد شوهرش در
پهلوش در هر کارش باشه و ملیارم دقیقاً امتو یک
شخص هست به مه هیچوقتی ای احساس ره نداده که تو
یک زن هستی و نمیتوانی کار های به دل خود ره انجام
بتی

نفس_ ملیار

ملیار_ بلی عشقمه

نفس_ میفامی ده ای قریه مکتب نیست ایقدر خیلی دختر
ها نمیتانن مکتب بروند آیا میتوانم به اونا درس بتم

ملیار_ خانم مقبولم به تصمیم تو احترام قایل هستم ولی
میدانی ما فراری هستیم جان ما در خطر هست از هویت
ما نباید کسی بفامه

نفس_ ملیار نمیفامم ولی مه خو از هویت خود به اونا
چیزی نمیگم هیچ گپی همیشه شوهر عزیزم دلت جم
ملیار_ سیس چشم آهویم هر چی که تو میگی مه بالای
خاتم خود افتخار میکنم

نفس_ ملیارم شکر که دارم

(نفس)

ملیار همیشه کوشش میکرد که مه کمبودی مادرم شان ره
احساس نکنم واقعیت هم وقتی ملیار همراهیم بود هیچ
احساس نمیکردم مادرم شان نیست وقتی ملیار ره دارم
احساس میکنم دنیا ره دارم هوا هم سرد شده دقیقاً پولی
نداشتم بخاطر خریدن چوب ولی به ما هیچ فرقی نمیکرد
ما از خداوند فقط میخواستیم در یک خیمه باشیم ولی با
هم باشیم ساعت ها قصه میکردیم برم ملیار کتاب میخواند
و دست هایم وقتی سرد میشد ملیار با دست هایش گرمش
میساخت

ملیار_ نفسم هوا خیلی سرد شده

نفس_ فرق نمیکند ملیارم کمپل هست هوا سرد نیست

ملیار_ نفس مه نتانستم زندگی خوبتر برت بسازم

نفس_ عشقم ایتو نگو مه فقط توره میخایم تو برمه همه
چیز هستی تو دار و ندارم هستی اگه ای بار ایتو گفتی ای
موهای زیبایته یک تارش ره هم برت ده فرقت نمیانم

ملیار_ سیس خانم عزیزم توبه دگه نمیگم
نفس_ ههه آفرین حالی بیبی ای ابر های زیبا ره از کلکین
چقدر زیبا معلوم میشه
(ملیار)

عشق واقعی عشقی است که در قصه پول خانه زندگی
نباشه نفس یک دختر مغرور بود ولی اصلاً ده قصه پول
نبود شجاع زیبا و خوش قلب ما در زندگی مان خیلی
خوش هستیم

ملیار_ خانم نفس یک خواهش دارم ازت
نفس_ بفرما آقا ملیار من در خدمت شما هستم
ملیار_ میشه یگان شعر پشتو یا یگان چیز بگویی بخانی
برم میخایم از زبان شیرینت بشنوم

نفس_ بچشم ملیار البته چرا نی عشقم بعد از روز ها
چیزی بخایه مه نه گفته میتانم یک آهنگ هست کم شه
یادم دارم

سترگی ظالمان دی
سترگی قاتلان دی
نور به چاته نه گویم
مر کرم دیار مرو سترگو

ملیار_ واه واه عشقمه با ای صدای زیبایت ماشاءالله به
خاتم با استعدادم عاشقت میشم بیشتر با این صدایت
نفس_ ههه الا ملیار نکو ریشخندی فقط امیقه آهنگ ره
یاد داشتم

ملیار_ خیر عزیزم خیلی زیبا خواندی و ها چرا ریشخندی
کنم حقیقت ره میگم

نفس_ ملیار ههها بیا هر دویمه آهنگ بخانیم چطو

ملیار_ ههه چقدر خوب خاتم مقبولم عالی میشه

نفس_ ههه سیس عزیزم میفامی مه دوست داشتم یک
آواز خوان شوم ولی قسمت یاری نکرد مشکل است در
جامعه ما

ملیار_ واقعاً نفسم

نفس_ بلی ملیارم میخواستم هنر های زیبا ره رشته
موسیقی دگه بخوانم ولی وقتی به پدرم شان گفتم گفتم
حتی فکرش ره نکنی بعضی وقت به نگین شان میخاندم
او ریشخندی میکرد ولی مادرم همیشه میخواست برش
بخانم

ملیار_ نفس خیر مشکل است بلی ولی آینده بخیر مه هم
علاقمند صدای عشق خود هستم صدای زیبای تو
مقبولترین آوازی هست به گوش هایم

نفس_ قربان تو مجنون مه

(نفس)

دخترک های قریه میامدن و شروع کرده بودم درس دادن
ره واقعاً چقدر علاقتد درس استن رفت و آمد همسایه ها
هم زیاد شده بود همه شان کنجکاو بودن چطو شما اینجه
آمدین مه هم هراس داشتم چون پدرم شناخت داشت در هر
ولایت بخاطر کار تجارت که داشت چون میفامیدم پدرم
تشنه خون ما هست بخاطر در جامعه ما فرار کردن دختر
را خیلی بدنامی کلان میدانن روز ها گذشت و مه هم
دوست شده بودم با دختر های قریه هر کدام شان قصه
های شیرین از زندگی شان داشتن بعضی هایشان به عشق
شان رسیده بود و بعضی هایشان متاسفانه نخیر زیادتر در
زندگی مان جدایی است ای یک حقیقت است که باید قبول
کنیم.

ملیار_ خسته میشی خیلی زیاد نفس

نفس_ نی چرا خسته شوم مجنون مه در چهره اطفال لبخند
ره میبینم و چطو خسته شوم اه

ملیار_ مه میخایم برت بگویم خیلی ای فرار کردن ما طول
کشید حالا تو همسرم هستی یکماه شد هیچ کسی توره از
مه گرفته نمیتانه

نفس_ ملیار هنوز وقت هست باید کمی دگه هم صبر کنیم
پدرم فقط جاننش ایمانش پول است از همه چیز کرده برش

مهمتر است شاید خانواده زاهد هم منصرف شده باشن از پول دادن بر پدرم و ای بزرگترین درد هست بر پدرم
ملیار_ درست است عزیزم هر طور که میخواهی ولی ایره بفام مه هستم همرايت هراس نداشته باش
نفس_ میفامم عشقم استی او دختر کاکایت چرا عروسی نمیکنه با دگه کس

ملیار_ خانم نفس تو اوره چی میکنی

نفس_ میخایم امتو بفامم

ملیار_ بعار از خوردی دوستم بود یعنی یکجا کلان شدیم مه اوره همیشه مثل خواهرم فکر میکردم ولی او وقتی بزرگ شد عاشقم شد کاکایم هم گفت باید دخترم ره بیگیری و دقیقاً مه اصلاً فکر عروسی کردن ره نداشتم و مخالفت کردم مردم قریه هم گفتن پس باید ای ازی قریه بیرون شوه چون کاکایم ره میگفتن چرا دخترتان ره نمیگیره و مره در بین مردم انسان خراب معرفی کردن و بهار هم با دگه کس عروسی نمیکرد

نفس_ وای ای چیرقم مردم هستن خدایا توبه ملیار تو واقعاً نمیخواستی عروسی کنی

ملیار_ پیش از دیدن تو ها نمیخاستم میخواستم به درس هایم ادامه بتم مه میفامیدم بهار ره خوشبخت نمیتوانم کرده

نفس_ پس وقتی مره دیدی چی فکر کردی
ملیار_ وقتی بر اولین بار دیدمت گفتم ای کسی است که
مره بدبخت میکنه

نفس_ واقعاً تو امتو گفتی
ملیار_ شوخی کدم نفس باور کو عشق تو مره تغییر داد
بیخی یک شخصی دگه با شناختن تو زندگی ره شناختم
عشق واقعی ره بدست آوردم هر شب دعا میکردم بخاطر
رسیدن به تو صدای طپش های قلب تو آهنگ مورد علاقه
مه هست نفسم

نفس_ قربان شوهر مقبولم شوم بیبی به هم رسیدیم
میفامی مه هیچ فکر نمیکدم عاشق شوم نفرت داشتیم کلمه
عشق ره یک رابطه بی معنا میدانستم

ملیار_ نفس هیچوقتی تنهائیم نمان هیچوقتی
نفس_ ملیاره ایره برت قول میتم فقط مرگ ماره از هم جدا
کرده میتانه بس

ملیار_ میان نفس هایت __ حبسم کن.
من بی تو بودن __ را بلد نیستم.

(نفس)

شب تاریک شد و ملیار خیلی خسته بود و سرش را بالای
زانویم ماند و خوابش مه بی ملیار بوده نمیتانم و میخایم

پیش از ملیارم نفس مره بیگیره نمیتانم دیده حتی برم
سخت است که زندگیم ره بدون دیدن چشمای زیبای ملیارم
سپری کنم مه همیشه قصه های شیرین زندگیم ره با
ملیارم نوشته میکنم چون اگر روزی نباشم ای کتابچه
همیشه با ملیارم باشه و هر شب پیش از خواب کردن
نوشته میکنم مه بالای ملیارم یک کمپل ره بندازم چون
امروز مام زیاد خسته هستم و باید خواب کنم ...
زمان حال ...

(نگین)

کتابچه تمام شد شاید نفس بخاطر آینده چی امید های
نداشت یعنی آخرین شبی بود که نفس در ای کتابچه
نوشته بود مه قربانت نفسم کاش مه میموردم به جای
خواهر مقبولم کاش

یوسف_ نفس بس کو دگه چقدر میخواهی خود ره عذاب
بتی

نگین_ یوسف فقط یکبار با نفس گپ زدم دیگر نتانستم
دیده اوره

یوسف_ بس کو نگینم بس کو

نگین_ یوسف نفس میخواست ای کتابچه پیش ملیارم باشه
ای نباید پیش مه باشه باید بریم افغانستان

یوسف_نگین مشکل است رفتن به افغانستان ده ای حالت
خوبی فقط چند ماه صبر بعد از تولد پسر ما حتماً میریم
10 ماه بعد...

سعیده_واه خدایا حذیر یعنی امروز نگین شان میایه بعد
از چند سال

حذیر_ها بخیر عزیزم همه چیز خوب میشه
(نگین)

بعد از 5 سال آدم باز به کشور خودم به ولایت خوست
زیبا سعیده شان ره هم دیدم خانم کاکایم ره چقدر خراب
شده ولی نفس نبود عزیز دلم نبود خیلی سخت بود او
لحظه برم

سعیده_نگین تنها نامدی شهزاده گک کوچک هم آوردی
به ماشاءالله جانم

نگین_زننده باشی عزیزم نفس و عبید کجاست
سعیده_اونا رفتن مکتب خالیش

یوسف_کتاب ملیار هم به چاپ رسیده و ماهم زودتر
اینجه خوده رساندیم و خیلی طرفدار هم پیدا کرده مردم
میخایه نویسنده شه هم ببینه و فردا یک محفل
گرفتن بخاطر معرفی کتاب سال

سعیده_واو لالا چقدر خوب ولی ملیار اگه قبول کنه

نگین_ قبول میکنه مه راضیش میکنم و باید مه برم
پیشش چون یک امانت نفس پیش مه هست تا بر ملیار
برسانم

(نگین)

مه آدمم پیش ملیار چون دیگه طاقت نمیتانستم زودتر آدمم
ولی ملیار ره ده حالت دیدم خدایا ملیار ده چی وضعیت
هست چرا در سرنوشت اینا اتو بود

نگین_ لالا ملیار سلام ای چی حالت هست نفس هیچ
دوست نداشت که تو جگرخون باشی اه یادتت رفته تو
میخواهی نفس ناراحت باشه

ملیار_ نگین نفس همه ماره تنها ماند او به قول که داده
بود وفا نکرد

نگین_ لالا ملیار

(نگین)

ملیار مثل مجنون ها شده بود دقیقاً عشق آدم ره به چی
حالت میرسانه مه امروز فهمیدم که نبود نفس چقدر به
ملیار مشکل است جنون عشق ملیار ره به چی وضعیت
رسانده

نگین_ ملیار تو به نفس قول نداده بودی که اوره به تمام
آرزو هایش میرسانی اه پس چرا حالا حالا که وقتش
است ملیار بخیز و نفس ره عذاب نئی با ای کارت ای
امانت نفس است که باید به تو میدادم بگیر و بخوان و
فردا منتظرت هستیم

(ملیاری)

بدون تو زندگی من مثل جهنم هست چگونه به دنیا
بفهمانیم که عشق ما واقعی است و بود قلبهایمان در راه
عشق بیا کاری انجام دهیم بیبی نفس کشیدن هن برایم
مشکل است بدون تو نفسم

ای خدا... بگو در سرنوشت ما چی نوشته یی ما تنها
کاری که انجام دادیم عاشق شدن بود ای خدا بگو در
سرنوشت ما چی نوشته یی دنیا پیروز شد و قلبهای ما
بازنده شد بعد از باهم شدن اصلاً فکرش را هم نمیکدم که
از هم جدا شویم ای خدا... بگو در سرنوشت ما چه نوشته
ای تنها کاری که کردیم عاشق شدن بود...

نفس ای مجنون تو همیشه به یادت میمانه و فقط اسم تو
زندگیم ره روشن میکنه چشم آهویم از ای جنون عشق تو
هیچوقتی مجنون تو خلاص شده نمیتانه و تا اخر عمرم
عاشقت میمانم

(نگین)

او کتابچه فقط میتواندست که ملیار ره راضی کنه به ای
کار و کمی به پای خود ایستاده شوه چون فقط نام نفس به
ملیار انرژی میبخشد

(یک روز بعد...)

یوسف_نگین شاید ملیار بره ده او مجلس

نگین_بلی میایه بریم پیشش باز میبینی

(نگین)

رفتیم پیش ملیار دقیقاً مثل پنج سال پیش شده بود لباس
به رنگ سیاه پوشیده چون نفس همیشه بر ملیار میگفت
ای رنگ برت زیبا میگه وقتی ملیار ره همگی دید اشک
ریخت چون بعد از چند سال ملیار ره مثل سابق دیدیم و
خانوادیش خیلی پشیمان بود چون هیچوقتی بچه خود ره
حمایت نکردن

(محفل معرفی بهترین کتاب سال)

گوینده کنفرانس...

ما امروز باز هم افتخار میکنیم که استعداد های در کشور
مان داریم که بهترین کتاب هارا نوشته و امروز هم
نویسنده (کتاب عشق هیچوقتی نمیمیرد) از آقای مجنون
نویسنده این کتاب ما خواهشمندیم که اینجا حضور بیاورند

گوینده_ آقای مجنون اول شما را خوش آمدید میگوییم
آقای مجنون همه مردم اشتیاق دارند که چطور عشق
نمیرد میخاییم از زبان خودتان بشنویم

ملیار(مجنون)_ سلام به شما عشق هیچوقتی نمیرد چون
عشق از قلب بوجود میاید تا قلب زنده هست عشق در آن
جاودان میباشد

گوینده_ آقای مجنون این کتاب زندگی خودتان میباشد آیا
میشود کمی بر ما معلومات بدهید درباره خانم نفس بر ما
بگویین

ملیار_ نفس تنها عشق مه هست او نمورده چون او در
قلب مه هست نفس همیشه همراه نامش روحش
5 سال پیش...

نفس_ صبح ملیار رفت به وظیفه مه هم خانه همسایه رفتم
مه چیزی ره شنیدم که تمام دنیایم ره سیاه ساخت اونا
خبر شده بودن که ما کی هستیم دقیقاً فکر میکردن
اشخاص بد کاره هستیم فهمیدم کار پدرم هست و در این
چهار اطراف هست هوا تاریک شده میرفت و باید ملیار از
ای کارا ها خبر شوه و تمام واقعه ره نوشتم چون میفامم
بعد از امشب دیگر نخاد زنده باشم در ورق هوا تاریک
شده میرفت و مه هم میلرزیدم نمیفامیدم چی کار کنم اگر
برم پیش ملیار شاید پدرم ملیار ره هم از بین ببره

ملیار_مه در سر کار بودم امشب نمیتانستم زودتر برم
خانه ولی یکی از بچه های قریه به طرف مه میدوید وقتی
پرسان کردم ازش برم گفت که چی واقعه رخ داده نفهمیدم
که چطور به خانه خود ره رساندم وقتی رسیدم چیزی رخ
داده بود که نباید رخ میداد دنیا سرم تاریک شده بود چشم
هایم چیزی ره نمیدید بجز خون چهار اطراف خانه مردم
بودنفس در خون غرق شده بود شیشه های خانه همه اش
شکسته بود و در دستش ورق بود تمام واقعه ره نوشته
بود و گفته بود خیلی دوستت دارم و نتانستم به قول که
برت داده بودم وفا کنم مره ببخش

زمان حال...

(نگین)

همه مردم اشک میریخت چون ای یک حقیقت بود
وضعیت ملیار خوب نبود نتوانست ادامه بته ولی خانم
کاکایم خواست مردم بفهمه که روزانه چقدر جوان هایما
زندگی شان برباد میشه

پنج سال پیش...

حبیبه_اسحق و کاکای ملیار (باسط) که بخاطر پول حتی
جان خوده ره فدا میکردن بعد از فرار کردن نفس شان
زندگی ما خیلی خراب شد تمام پول های اسحق از دستش
رفت چون نصرت تمامش ره در قمار باخت هدیه هم
نصرت ره فریب داد و فرار کرد با یک بچه دگه عروسی

کرد نصرت پودری شد و اسحق و کاکای ملیار باسط
هردوی اینا در جستجوی نفس و ملیار بود و کاکای ملیار
دگه روی نداشت که به قریه شان بره چون تمام مردم
میگفتن دختر شما چی عیب دارد که پسرکاکایش در روز
عروسیش ایلایش داد بخاطر که به مردم قول داده بود
ملیار ره از بین میبره اسحق هم میخواست نفس ره از
بین ببره روزی بر این ها خبر رسید که نفس شان در
ولایت بامیان است اول نفس شان ره در بین مردم انسان
های بد معرفی کردن چون تا مردم خانه نفس شان ره
سنگ سار کنن و امتو هم شد کاکای ملیار بر پولیس ها
گفت که نفس با چشم های اشک پُر و چهره خون آلود
میگفت که پدر ما گناه نکردیم ولی باسط میگفت باید ای
دختر کشته شوه و مانع اسحق نشد و اسحق اصله ره
گرفت و بالای نفس فیر کرد مردم تمام صحنه که رخ داده
ره ولی دگه ناوقت شده بود نفس در دست های ملیار
غرق خون بود و جان خود ره به حق سپرد پولیس ها هم
باسط ره گرفتار کردن ولی اسحق فرار کرده بود مه هم با
دست های خود او نسان پست ره از بین بردم و خون
دخترم ره به زمین نماندم بهار نامزد سابق ملیار از کار
که پدرش کرده بود خبر شد و تاچند وقتی رفت در خانه
ملیار شان بنامش شیشت خیلی کوشش کرد که ملیار ره
ازی جنون عشق خلاصش کنه ولی نی بلاخره مجبور شد
عروسی کرد بعد از مرگ نفس ملیار مثل مجنون شد و

چندین وقت در شفاخانه بود او از ملیار به مجنون تبدیل شد و همیشه فقط با یاد های نفس زندگی میکرد

ملیار_ نفس مه نمورده او است امینجه او همیشه در پهلوی مه میباشه امروز خیلی خوش است او همیشه ده قلبم زنده هست تا ابد بنام عشق او میشینم و عشق هیچوقتی نمیمیرد...

(نگین)

همگی به پا ایستاده شدن و بر افتخار عشق ملیار و نفس کف زدن و همگی اشک میریخت یک و نیم سال بعد...

(نگین)

این هم قصه از زندگی یک خانواده ایره باید به خاطر داشته باشیم که عشق ره میتانیم بعد از عروسی هم بدست بیاوریم سعدیه خیلی زندگی خوش داشت با شوهرش حذیر خاله حبیبه هم با نصرت زندگی غریبانه یی دارن و زبید هم با خانمش دیوه خوشحال شده آقا زاهد هم کار های زیاد کرد به مردم و عروسی کرد زندگی خوشی داره و ملیار هم با یاد نفس و روح نفس زندگی میکنه و فکر میکند نفس در تمام کار ها همرايش هست و پول که از نوشتن کتابش بدست آورده بود ره یک جای هنری و تعلیمی جور کرد و خودش هم درس میداد مه هم با عشق

زندگی خود یوسفم زندگی خوشی دارم و پس آمدیم به کار
زندگی خود کشور آلمان آمدیم ما نمیدانیم عشق واقعی چی
میباشه وقتی از دختری یا پسری خوش ما بیایه میگیریم
عاشق شدیم ولی اصلاً معنای درست عشق ره نمیفامیم ما
نمیتانیم هر آن حس ناحق ره عشق بنامیم

ملیاری دگه ملیار نبود آقای مجنون شده بود عاشق که فقط
با روح و یاد عشقش زندگی میکرد و تا ابد به یاد نفس
فقط زنده بود و مجنون شده بود جنون عشق انسان ره تا
چی راه های میکشانه که از او راه خیلی مشکل است
عبور کردن

یوسف_ عشقم بیا دگه چیشدی

نگین_ آمدم

(نگین)

خدا کنه از عشق ملیار و نفس و از زندگی شان پندی
بورده باشید و برتان خوش آیند بوده باشد...

پایان رُمان...

#از قلم_نویسنده:

سپاس فراوان از تک تک شما مطالعه گران عزیز!
امیدوارم رُمان مورد پسندتان قرار گرفته باشد. اگرچه
این رُمان نتیجه تخیل من است، ولی از رسوم و عنعنات
اشتباه کشورم الهام گرفته‌ام. در چهاردهمین بهار زندگی‌ام
قرار دارم و از اینکه حق رفتن به مکتب را از ما سلب
کردند تنها پناه من نوشتن بود. به امید اینکه بتوانم
بهترین اثرها را تقدیم‌تان بکنم، پیروز و سربلند باشید.